نسخهٔ جواهر سرمه

مروارید ناسفته	سنگ سرمه	خون سیاوشان	اهلیلهٔ کابلی توره	... طلای
نیم مثقال	نیم مثقال	نیم مثقال	نیم مثقال	نیم مثقال

ملغی	ما میران چینی		نشد	یاقوت
نیم مثقال	۲ نخود		۶ نخود	نیم مثقال

	آب لیمو	هل فرنگ	مروارید
	۶ مثقال	۳ نخود	۶ نخود

اجزا را کلاً کوفته در روی سنگ سماق سلایه نموده
و آب لیموی را در بالای سنگ کم کم درمیان اجزای مذکور
ریخته اصقدر ساییده که آب لیمو درمیان سنگ خشک شود
بعد با سنگ سماق سلایه نمود در چشم کشند

شرح جهار کاف [illegible]

حساب [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

گفاک [illegible] واکیفه

کیفکا [illegible] کاف [illegible]

[illegible]

ککلکد کفاک [illegible] الکاف [illegible]

یا [illegible] کان [illegible] افلکا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هر گز [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

امیدوارم [illegible]

[illegible]

حمد و سپاس [illegible] صلوات [illegible]

[illegible] پیغمبران علیه السلام [illegible]

[illegible] بجمیع پیغمبران علیه السلام [illegible]

[illegible] حاجت جمیع [illegible]

اجابت [illegible]

شرح دعا

من کل شیء لبه ولطیفه مستودع فی هذه المجموعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین
محمد واله الطاهرین   اینکلمات ترجمه عهد
نامه ایست که هشام ابن عتبه وقاص بفرموده حضرت
شاه مردان شیر یزدان اسد الله الغالب مطلوب کل
طالب علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بخط کوفی
بر خرقه قبل الشهیر بذی الکفل نوشته در شهر صفر سنه
اربعین من الهجرة بدرستیکه جماعتی از علماء طائفه ارامن
واهل ذمه وصحبت که بودند بعضی از انجماعت عاقب سید
عبد المسیح وابن صخر وابراهیم الراهب وعیسی الاسقف تا

چهل نفس

چهل نفس از اکابر طایفه ارامن که راغب بودند در رعایت
عهد و محافظت ان و اعانت مینمودند انکسی را که بقلعها
و دربندها میفرستادیم پس بسبب این مستوجب ایمن و وفا
و صحبت من شده اند و عهد کردم که با ایشان از جانب خود
و از جمیع اهل اسلام از مشرق تا بمغرب بانکه بدرستیکه ایشان
در ذمه امان منند مادامیکه من زنده ام و بعد از وفات
من که دین اسلام ثابت باشد و دعوت ایشان ظاهر باشد و
رعایت عهد و پیمان من بر جمیع پادشاهان عالم از مسلمانان
و غیران واجبست مادام که دریا تر کند پشم و خاشاکرا و مادام
که از اسمان باران اید و از زمین گیاه روید و ستاره
روشنی کند و صبح از برای مسافران ظاهر شود و نیست مر
احدیرا که بشکند عهد مرا و نه تبدیل کند و نه زیاده و نه
نقصان نماید و بدرستیکه زیاده نمودن از او فساد میکند
عهد مرا و نقصان میکند از او امان مرا و بدل نمودن این عهد
نامه لازم دارد که مکر و حیله نموده باشم بر چیزیکه با ایشان
داده ام پس هر کسیکه مخالفت مرا از بیعت من بتحقیق که بشکسته
عهد خدای تبارک و تعالی جل جلاله را و حجت میکرد برای خدا

وکانیست شهادة که سید واسقف وجمعیکه اسامی ایشان
مذکور شد واکابر نصاری التماس نمودند نوشتهٔ مرا
تا انکه عهد وپیمان وامان باشد جمیع نصاری را که از آن
کرفته اند در سایهٔ اسلام ودر این عهدنامه امانست ونکهبانیست
میانه نصاری ومیانه مسلمانان دائما وثابتست ازمن بجز
انکه عهد کردم ودادم بایشان از رضا وخوشنودی خاطر
ودوست میدارم که باین عهدنامه عمل شود مادام که
حال ایشان مستقیم باشد واز شرایط ذمه بیرون نروند
وباز دارند خود را از ایذا واهانت من واکر بجا ارند شرط
ذمه را مثابه میشوند مسلمانان ومؤمنان از انس حاضر
ساختم بزرکان مسلمانان وبهترین صحابهٔ خود را وتاکید
نمودم عهدیرا که جماعت نصاری از من طلب میکردند و
اراده نمودند ونوشتم از برای ایشان واشرطیکه بماند
بعد از ایشان که اکر شخصی از مسلمانان از پادشاه وغیر
پادشاه نقض عهد کند وایذای ایشان نماید این
عهدنامه را ظاهر سازند وبدرستیکه بپادشاه جمیع
مسلمانان وبر مسلمانان واجب باشد که ایذا واهانت

نصاری

نصاری نکنند وتمام نمایند عهدیرا که با ایشان کرده‌ام
تا اینکه داخل شوند از باب وفا مایل نمایند بر چیزیکه
بایشان مکافات نمودم باین عهد وشرط نامه واین عهد
نامه باز دیت انکیر اکر قبول نمانند وختم کننده است
مرد دروغ کویان واهل شک را تا انکه حجتی نباشد بکسی
نصاری را هر یکی از انجماعت که بنور اسلام اراسته شوند
ومخالفت نمودن انچیزیکه کذاشته ام ونوشته ام در
این کتاب وفا نمودن نصاری را بچیزیکه مستوجب ومستحق
ان شده اند باعث ان میشود انچه خدا تعالی امر نموده
بلاغ ایشان رسد ونیکو کند خلق انها را وامر نماید
انجماعت را بنیکی وباز دارد از بدی ومانع شوند پس عهد
کردم وپیمان نمودم بانکسانیکه سؤال کردند وخواستند
از من واز جمیع دوستان من از مسلمانان ودادم بایشان
عهد وپیمان خدا تعالی را واز انبیا واصفیا واولیا
از مسلمانان ومؤمنان اولین واخرین وکواه میکیرم ان
چیزیرا که فرستاده خدای پیغمبران مرسل وفرشته

مقرّبان خود طاعت و بجا آوردن واجبها و وفا نمودن مر
عهد خدای تعالی را که نصاری رعیت و اهل ذمّهٔ من اند
و من بر ایشان تسلّط دارم پس بر من واجبست که رعایت
کنم و نگاه دارم ایشانرا از هر بدی ایذا و اهانت رسیدن
و اصحاب من و پراکنده اند و بیضهٔ اسلام و انچه از عزّتیه
قرار داده ایم که بغیر از ان بدهند زیاده عمل نمایند و کسی
قهر و اکراه بر انها نکند و تغییر ندهند عالم ایشانرا و نه
راهب ایشانرا از رهبانیت و نه نصرانیرا از نصرانیتش
که تغییر ندهند زاهد را از صومعهٔ خودش و منع
نمایند سیاحان و سیر کننده گان ایشانرا و خراب نکنند
خانه از خانهای عبادت و دیرهای ایشانرا و داخل ننمایند
مبنای از خانهای ایشانرا در بنای مساجد و خانهای خود
و باز ندارند ناقوس انهارا و کوبانیدن چه اینعهد از فضل
ایشان و شرط و سنّت بجهة انها انکه بمانند در میان ایشان
پس انکسیکه رعایت کند چنگ زده است باسلام لایقست
چیزیرا با انکسیکه مانع سازد و این شرط و عهد مخالفت

کند

کند و از این در گذرد عهد و پیمان خدای تعالی را شکسته باشد
و مستوجب لعنت او شود پادشاه باشد یا غیر پادشاه
از مؤمنان و مسلمانان و جبر و زور نکنند کسی را که بر
ملّت نصرانی باشد بدین اسلام و بحث نکنند با ایشان
مگر از روی لطف و آهستگی و مبالغه بر ایشان بال رحمت را
و باز دارند بدیرا از انها در هر جا که پیدا شوند و در همه
مکانیکه باشند و اگر اهل ذمّه محتاج شوند و از مرمّت
عبادتخانه و صومعه و دیار و خانهٔ خود مسلمانان
باید که مدد نمایند ایشانرا و بدهند با ایشان و یاری
نمایند بجهة بیت المال و انرا بطریق حساب ننمایند
بلکه بطریق احسان و تقویت بر مصلحت کار ایشان و
وفا و هبه است از برای انها و تمشیت خدا و رسول
خدا را با ایشان و از کسیکه مخالفت این شرط کند ظالم است
و بر پیغمبر ان عاصی است و از حدّ رسول خدا تجاوز
نموده است و از او راضی نمیشود مگر اینکه وفا نماید
و تمام کند این شرایط را که قرار داده م و بر امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام است که وفا کند با نچه

بدینسان قرار داده است و بر مسلمانان است که رعایت
کنند این را و محافظت نمایند همیشه تا اینکه بر پا باشد
زمان ساعت و آخر دنیا والحمد لله رب العالمین والسلام

من کلام حضرت امیر المومنین ع

الا یا ایها المغرور تب من غیر تاخیر
فان الموت قد یاتی ولو صیرت قارونا
بسل مات ارسطاطالیس بقراط بافلاج
ولقمان ببرسام وجالینوس مبطونا

لا ادری

فصاحة سحبان وخط ابن مقلة ❊ وحکمة لقمان وزهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلس ❊ فلیس له قدر علی قدر درهم

لا ادری

خزاین قارون ونعمة هرمز ❊ وحیلة فرعون وصولة رستم
اذا وجدت فی المرء والمرء جاهل ❊ فلیس له قدر علی قدر شلجم

امام احمد یزدوقی

وکم عاقل عاقل اعیت مذاهبه ❊ وجاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی ترک الاوهام حائرة ❊ وصیر العالم النحریر زندیقا

لا ادری

وکم عاقل عاقل لا زال فی عسر ❊ وکم جاهل جاهل لا زال فی یسر
تحیر الناس فی هذا فقلت لهم ❊ هذا الذی اوجب الایمان بالقدر

لا ادری

نعمة الجاهل لا تعتبروا ❊ ان تلکم نعمة فی مزبله
یحرم الجاهل ما دون الغنی ❊ ویربی فی النعیم الجهله
حکمة بالغة من ربنا ❊ لیس الا الصبر والتسلیم له

من شیخ شهاب سهروردی

وکم قلت للقوم انتم علی شفا حفرة من کتاب الشفا
فلما استهانوا بتوبیخنا ❊ فزعنا الی الله حتی کفا
فماتوا علی دین ارسطالس ❊ وعشنا علی ملة المصطفی

لا ادری

لما رأینا الحجا والضیق لازمه ❊ ولازم الحمق ایسارا وتوفیقا
قلنا اباثنا من عجز تلک کلمة ❊ مصدقین بعکس الطبع تصدیقا

شیخ صالح

ان الکریم الذی یعطی علی قدر ❊ یری ذو اللب احسانا وتوفیقا
فذو الجهالة مرزوق لتکمله ❊ وذو النباهة من ذا صار محموقا

لا ادري

شربنا واهرقنا على الارض قسطها وللارض من كاس الكرام نصيب

لا ادري

الناس موتى واهل العلم احياء والناس مرضى وهم فيه الاطباء

والناس ارض واهل العلم فوقهم سماء نور وما في النور ظلماء

ودرهم العلم راس الخلق كلهم وساير الناس في التمثيل اعضاء

فخر رازي

نهاية اقدام العقول عقال واكثر سعي العالمين ضلال

وكم قد راينا من رجال ودولة فبادوا جميعا مسرعين وزالوا

وكم من جبال قد علت شرفاتها رجال فزالوا والجبال جبال

وارواحنا في وحشة من جسومنا وحاصل دنيانا اذى ووبال

ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سوى ان جمعنا فيه قيل وقال

من سيد الساجدين عم

يا مالك الملوك لنا انت مقصد يا ذا الجلال مليك ملك مؤبد

نثني عليك كل مساء وغدوة ندعوك فيها ونصلي ونسجد

فاغفر لنا وانت كريم واننا اياك نستعين واياك نعبد

ومنه عليه السلم

وزادي قليل

وزادي قليل لا اراه مبلغي وللزاد ابكي ام لطول مسافتي

لا ادري

ان الفتى من يبدع الجميل بلا وعد ومن اخلف الميعاد نصف الفتى

ومن يختنع عن الامرين امراة ومن خلفه نصف امراة ثبتا

من امير المؤمنين علي عم

فديت يا عود الاراك شعرها ما خفت يا عود الاراك اراكا

لو كان غيرك يا سواك قتلته ما فاز منها يا سواك سواكا

ومنه عليه السلام

ان الغنا من الهدى والهدى لا العيش في الدنيا بلا هم والبلا

ومنه عليه السلم

ما فات مضى وما سياتيك فاين قم فاغتنم الفرصة بين العدمين

ومنه عليه السلم

دواؤك فيك وما تبصر وداؤك منك وما تشعر

وتزعم انك جسم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر

ومنه عليه السلم

عبادة جاهل من غير علم كقرطاس تراه بلا كتاب

ومن طلب الحوائج من لئيم كمن طلب الطعام من الكلاب

ومن يرجو من الدنيا وفاء   كمن يرجو الشراب من السراب
ومن كثر الدعاء بلا ورع   كرامي النبل يرمي في الذباب
ومن طلب العلوم بغير فهم   سيدركها اذا شاب الغراب
ومن طلب النكاح بغير مال   كصيد الغزال بلا كلاب

ومنه عليه السلم

مضى الدهر والايام والذنب حاصل   وجاء رسول الموت والقلب غافل
نعيمك في الدنيا غرور وحسرة   وعيشك في الدنيا محال وباطل
فيا ويلنا قد ضاع بالجهل عمرنا   وليس لنا شي من العلم حاصل
ومن فاته في التحصيل ما نحن جاهل   ومن مات في التعطيل وما جاهل
الا انما الدنيا كمنزل راكب   لراح عشيا وهو في الصبح راحل

من شافعي في مدح علي عم

قيل لي قل لعلي مدحه   وصفه يخمد نارا موصده
قلت لا اقدم في مدح امرء   ليلة المعراج لما صعده
والنبي المصطفى قال لنا   وضع الله على ظهري يده
وعلي واضع اقدامه   في محل وضع الله يده

ومنه ايضا رضه

كفى في فضل مولانا علي   وقوع الشك فيه انه الله

ومات الشافعي

ومات الشافعي ليس يدري   علي ربه ام ربه الله

عن ابن ابي الحديد في وصف علي عم

اذا عير الطائي بالبخل مادر   وقرع قسا بالفهاهة باقل
وقال السها للشمس انت خفية   وقال الدجى للصبح لونك حائل
وفاخرت الارض السماء سفاهة   وكاثرت الشهب الحصى والجنادل
فيا موت زر ان الحيوة ذميمة   ويا نفس جدي ان دهرك هازل

لا ادري

يطلب الانسان في الصيف الشتا   واذا جاء الشتاء فانكره
لا بذا يرضى ولا يرضى بذا   قتل الانسان ما اكفره

لا ادري

افل انقبض قد مضى ودا اسنا فقد انى   حار حين ينبغي ان يلقى الفتى

لا ادري

نجايب ايات غرايب نزهة   وغايب غايات كتايب نجدة
عقايق احكام دقايق كلية   حقايق احكام دقايق بسطة

ايضا

صوامع اذكار لوامع فكرة   جوامع اثار قوامع غرة
مدارس تنزيل محارس خطة   مغارس تاويل فوارس نعمة
ارائك توحيد مدارس زلفة   مسالك تمجيد ملائك نصرة

ايضا

شوادي مباهاة هوادي تنبيه   بوادي نكامات عوادي حرية
جواهر ابناء زواهر وصلة   ظواهر ابناء قواهر صولة

ايضا

بشاير اقوار بصاير عبرة   سراير اثار ذخاير دعوة
شاني مناجاة معاني نباهة   معاني محاجاه مباني قضية
فوايد الهام زوايد نعمة   عوايد انعام موايد نعمة

ايضا

لطايف اخبار وطايف منحة   صحايف اخبار خلايف حسبة
فصول عبارات وصول تحية   حصول اشارات اصول عطية

ولا تلغوا مع الاخوان لغوا   فان اللغو مفتاح الخصومة
ولا تقرض من الاخوان قرضا   لان القرض مقراض المحبة

اذا تضايق امر فانتظر فرجا   فاضيق الامر فادناه الفرج
اعتبروا ايها المغرور فالمراد به   اين شداد بن عاد صاحب القصر المشيد
كل امر جاوز الاثنين شاع   كل علم ليس في القرطاس ضاع

اذا كان الغراب دليل قوم   سيهديهم طريق الهالكينا
كل من القيته يشكو دهره   ليت شعري هذه الدنيا لمن
قالت لترب معها جالسة   اخيتي هذا الذي اراه من
قالت فتى متيما اشكو الهوى   قالت لمن قالت لمن قالت لمن
قالت وعيشي لنحو يتمرد الذي   لا تتهمن الحسان لم تخرج
فخرجت خفية خلفها فتمنيت   فعلمت ان بينها لم تخرج
فلثمت فاها اخذا بقرونها   شرب النزيف ببرد ماء الحشرج
وناهدة الثديين قلت لها اتكي   على فرش رمل لم تكن بممهد
فقالت على اسم الله امرك طاعة   وان كنت قد كلفت ما لم اعود
طرقت الباب حتى كلمتني   فلما كلمتني كل مني
فقالت لي اي اسماعيل صبرا   فقلت لها اي اسمعيل صبري

سلام من الرحمن نحو جنابهم   فان سلامي لا يليق ببابهم

خل المساجد للعباد تسكنها   يا ساقي الخمر املا الكاس يسقينا
ما قال ربك ويل للذين شربوا   بل قال ربك ويل للمصلينا

فقلت نجاجاً اتتنا فرغا حتى اذا ملئت بصرف الراح
خفت فكادت ان تطير بما حوت وكذا الجسوم تخف بالارواح

ويلاه ان نظرت وان هي اعرضت وقع السهام ونزعهن اليم

والله لو عرضت كيفية شجني في مصيبته على الجبل لبكى ضجيجا مثل بكائيا
طوبى لمن كان في قدام ابيه معيشته فويل لمن كان يداه عن جيبه خاليا
هلا اكن سابقا للموت لا فرغ فيا ليتني كنت معه في القبر ساويا
قيدا وسجن وسجين رحم العدا وجفاء الاحباب
صديقك عطشان وضيفك جايع وكلبك بواب وبابك مغلق
شرابك مختوم وخبزك لا يرى ولحمك بين الفرقدين معلق
فضاء العصر قد ضلوا وافقدوا لاحت خسارتهم فباع الدين بالدنيا فما ربحت تجارتهم

لا تكن للعيش مجروح الفؤاد انما الرزق على الله الكريم
كن غني القلب واقنع بالقليل مت ولا تطلب معاشا من لئيم

نزلنا ههنا ثم ارتحلنا كذا الدنيا نزول وارتحال

يريد المرء

يريد المرء في الدنيا خلودا خلود المرء في الدنيا محال
انما الدنيا فناء ليس للدنيا ثبوت انما الدنيا كبيت نسجته العنكبوت

جاءت تقد لعبد الهوا بمعقرب والخدته منها مثل قلب العقرب
فطلبت منها قبلة فتمنعت وتحجبت عني بقلب العقرب

قال بعض الحكماء من لم يهيجه الربيع وازهاره والمزامير واوتاره فهو
فاسد المزاج محتاج الى العلاج قال العرب لعلي عليه السلام يا علي
لي اليك حاجة فقال عليه السلام نحن من اهل بيت لا نجوا وفوق
السائل من ايدينا خط حاجتك على وجه الارض ونهى عنها
فكتب العرب على وجه الارض هذا: فقير له في ربع مجدك حاجة
فانت فيها يا اخ الجود صانع: فان تقضها فاليوم انت لها اهلها
والا فارض الله للمرء واسع: فما المال والاولاد الا ودايع
ولا بد من يوم ترد الودايع: ولا بد من يوم يجازى فيه الفتى
ويحصد فيه المرء ما كان زارع: فقال عليه السلام هل قرات
من العلم شي فاسالك يا اخ العرب قال نعم ولكن سلني على
قدري ولا تسالني على قدر علمك فقال عليه السلام ما زينة
المرء في هذا الدنيا حسن زينته حياء فقال عليه السلام وان

خلا عن ذلك يا اخ العرب قال مال يزينه سخاء قال عليه السلم
وان خلا عن ذلك قال زهد يزينه تقوى قال عليه السلم و
ان خلا عن ذلك قال صاعقة تنزل من السماء على راسه و
تكسر سنونه فان عدمه احسن من وجوده فتبسم عليه السلم
ليخلع عليه بجبته فصفق بجناحيه طاير الى السماء كتب
شخص الى الحسن ابن علي عليه السلم لم يبق لي شئ يباع بدرهم
تكفيك حالة مخبر عن نظري الا قليل ماء وجه صنته الا
يباع فبعته لك فاشتري اعطيته عليه السلم ثمان مائة دينار
فاكتب له عاجلتنا فاتاك وابل طلنا ولو امهلتنا لم نقتر
خذ القليل وكن كانك لم تبع ما صنته وكاننا لم نشتري معما
من كلام شيخ بهائي جامع اهلي في الهنا ثلثه ... اغتسل في ذلك اليوم عامدا
وكنت صحيح الجسم والماء حاضر وصليت خمسا بالجماعة مسجد
فقد صح ذلك في ديني وانني في دين مولاي النبي محمدا

لغز

وما ناكح الاختين جهرا وخفية وليس عليه في النكاح سبيل
متى يغش هذي يغش في الحال هذه وان بالبعل لم يحبه يميل
يزيدهما عند المشيب تعهدا وبرا وهذا في العقول قليل

لغز

شهدت بان الله ليس بخالق وان رسول الله ليس من البشر
وان عليا لم يكن ابن عمه ومن شك في هذا المقال فقد كفر
لطيفه ان اللهي الهنا فوقنا يغفر الذنب يعطي من شكر
ان فرعون وهامان غير والنبيين جميعا في سقر لطيفه
قال سيد البشر من فضل عليا على عمر فقد كفر لغز معما بطريق
يا من فتن القلوب من بهجته من حسن مقاله ومن لهجته
تصحيف اخ الوالد ما فارق مذ كان اخ الام على وجنته
برادر پدر عم است و تصحيف عم غم است برادر مادر خال است
ما اثمكسبت ليل قال علي بن ابي طالب عم نشر و لعمت بدل
ما نعمه معتد قط ما اثر بعثمة قط ما اثمكسبت قط ما نزبعلت قط

كتب علي عليه السلم الى معاويه

غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فاحش
غره تو مغرور گردانيد ترا پس گردید کوتاه این ذلت پس بترس بدر
فعلك فعلك كتب معاويه في الجواب تهدى بهدى
فعل خود را پس بد على قدرى على قدرى بدانی باید راه راست
على قدر بلند مرتبه من رسید بجوشن و دیگر آنست على قدرى
جو شدن دیگ من باعث بلندی قدر رفت

قال عليه السلام قدهم قدهم قدهم قدهم قدهم

نكاه مشكل بين ديگر شين ست ترتيب شين ست وبر عكس پس واكر از اين

الصوم والصلوة للفاطر ... وجنة الفردوس للكافر

اترك الصوم والصلوة جميعا ... ان في الصوم والصلوة وبالا

قبل صام الفرس ... قال الله تعالى لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد

معما بطريق لغز باسم محمد

الاخذ وعد موسى مرتين ... وضع اصل الطبايع تحت ثاين

وعدد بيت شطرنج وخمسها ... فادرجها خلال الموعدين

لا ادري

لو صار فيض دمع عيني عرقا ... لو حل بمهجتي خليل احترقا

لو حملت الجبال حبي لكم ... مالت وتمايلت وخرت صعقا

لا ادري

في زاوية الهجر انيني عودي ... المهجة فوق نار قلبي عودي

مانلت مقاصدي ولا موعودي ... يا عاقبة هجرتي عودي عودي

القلب بسيف هجركم مذبوح ... والعين لشدة البكا مجروح

والجسم بباب حبكم مطروح ... يا قوم على الغريب نوح نوح

قد ذاب

قد ذاب من الفراق لحمي ودمي ... واشتد من الغموم اليكم المي

كم اكتب قصتي بدمعي ودمي ... كم اصبر ليتني وجودي عدمي

من قصايد قيس عامري

لقد لامني في حب ليلى اقاربي ... ابي وابن عمي وابن خالي وخاليا

يقولون ليلى اهل بيت عداوة ... بنفسي ليلى من عدو وماليا

قسمت الهوا نصفين بيني وبينها ... فنصف لها هذا وهذا وذاليا

ارى اهل ليلى لا يريدون بيعها ... بشيء ولا اهلي يريدونها ليا

الا يا حمامات العراق اعنني ... على شجني وابكين مثل بكائيا

يقولون ليلى في العراق مريضة ... فيا ليتني كنت طبيبا مداويا

تعشقت ليلى وهي طفل صغيرة ... وكنت ابن سبع ما بلغت ثمانيا

فوالله ما ليلى بدار ملامة ... ولكن رب العرش قد زينها ليا

الا يا اهل ليلى لو تبيعون اشتري ... بدر وياقوت وجذع يمانيا

عفى الله عني لا فيت ليلى بخلوة ... زيارة بيت الله رجلاي حافيا

يقولون ليلى سودة حبشية ... فلولا سواد المسك ما كان غاليا

وله ايضا

دعوني دعوني قد اطلتم عذابيا ... وانضجتموا جلدي بحر المكاويا

دعونی لهم واتّهضوا بکل ... من الله اذا تغیّبت ان لست باحبا
طوبی لمن ... فقد نفی الله عنهم الهمّ والجزعا

وله ایضا

وکیف اری لیلی بعین تری بها   سواها وما طهّرتها بالمدامع

سؤال مشکله

بوده یکی را دو زن بی نظیر   هر دو بخوبی چو ماه و بدر منیر
زان دو یکی پسر ... از سر ناز تا ... خود داد شیر
کشت پسر او هر دو زن را اکنون ... باشد این مشکل خود حل ... پدیر
هر که ... تو کار ... مفتی آفاق بود بی نظیر جواب
آنکه هر کدام فی المثل خواهر عمرو و او دختر عمرو را آنجا
خود عمر زن کرده باشد و خواهر ... و مثلا اگر یکی از
دو زن زید است ... داد که پسر عمرو ... پسر ... باشد
باشد شیر داده آن رضیع که پسر عمر است پس دختر رضاعی
زید که شوهر او است میشود خواهر عمر که زن زید
مادر این پسر که شیر خورده است ... واقع این رضیع
عمه این رضیع است و عمه پسر شخص خواهر او است ...
برادر حرام است پس این زن بر زید حرام شد و او زن ...

بحق خواهر

چون خواهر این پسر است چه هر دو فرزند صلبی عمرو اند و
خواهر پسر شخص دختر آن شخص است و دختر زید بر زید حرام
پس این زن دیگر نیز بر زید حرام باشد پس هر دو زن بر زید
حرام باشند و اگر آن زن مرضعه دختر عمرو باشد و شیر به
پسر عمرو دهد به نحو مذکور ... دهند و آن زن دیگر بر
زید حرام میشوند کلمات مشکله فی بیوت ... و ما ان الاولی زعموا
انّی بخیل بما ... قاروناً
... ما لا ... دروغ ...
... بخیل ... کرده ... قارونا
ان ابی جعفر علی فرسا ... عبد الکریم مبارکا
بدر ... جعفر ... و ... عبد الکریم ...
سلمان ابن اخینا ابن معقوله   وما قل القول ... مقطوع
... دروغ ... نقل کننده قول ... بریده
فی الناس ... ومنهم کاذبا فی القول ممتاز
... دروغ ...
اناا عبید الله فی ارض داره   وفارقنا بکر وفارقنا عمر
... در زمین خانه او رشید   و جوشید ... و مفارقت کرد ما را
یقول لعبد الله یا زید انه   سیاتیک یا عبد الله یا زید ...
... رفود باشد بیایم مثل عبد الله

كل لاناس عند نازادهم وكل ليوم رغد رزقه

بخور از برای مردم که نزد ایشان توشه زاد و بخور هر روز روزی است که بسیار است رزق او

ومن ابا قاسم واتم اباه ولو نبيا ومن اباه الجهولا

و دروغ بگوید قاسم و قصد کند پدر او را و نزدیک شود به او و دروغ بگوید مر او را

دعا خاله ارب السموات فوقه وناد مني لاناس الكريم وجوها

والدا از خاله او پرورد کار آسمانها فوق او و زیارت کرده است آنها را مردم کریم

قال زيد سمعت صاحب بكر قائل قد وقعت في بلاء

گفتن زید را شنیدم صاحب بکر که او بگوید است تحقیق واقع شده ام

ان هذا الجميلة الحسناء وعد من اذا وعد وفى

و عده این جمیله حسن وعده کسی که اگر وعده کرد وفا کرد

لقد قال عبد الله شرّ مقالة كفى بك يا عبد العزيز حسيب

هر آینه تحقیق گفت بنده خدا بدترین مقاله را بس تو ای بنده خدا بس است

رايت زيدا وجارية في بطن العصفور يوسف زليخاء

دیدم زید را که میکند دایه او در شکم گنجشک از یوسف و فاکن زلیخا را

محمد زيدا ولم تأت تقربه وصادق بكر او ذاك شخص مكرم

وارضهم مادمت في ارضهم ودارهم مادمت في دارهم

و راضی کن ایشان را مادامی که در زمین ایشانی و مدارا کن مادام که در خانه ایشانی

ان زید

ان زيد كريم الشطرنج ابا حنيفة

شطرنج مباح کرده است مر ابو حنیفه را که زید کریم مثل او

قال زيد ان عمرو ذاهبا دبّ بكر يوم عيد صائما

الحمام ويوم ويوم لا اكثر الحماما يا منصور قنا ازين فينا

ای منصور نگهدار ما را از عیب و وفا کن ما را

فرع شخص باب نحوي فخرج غلام وقال ابوك باك ابيك قال لا لولي

کوبید شخص در خانه نحوی پس بیرون آمد غلام او گفت پدر تو منع کرده است از بوسه گرفتن تو نزدیک شو نزدیک

كن قصّ على كوكب عفريت جن في الدجا جدل

لطيفه ما كلب ما شيا لطيفه ما حمار ناطقا صيغه شكل

يكون جمع ازاو كي كني من خسرو ذو الشائين

بجاى خانه داري باها كن هوا داري شنا دلي رها كن

بجای خیانت کرد خانه را برو او باش فرود بسر ای و مذکر کردم اینها را باش

سئل امير المؤمنين عم امن امير صيام فسفر قال في الجواب

ليس من امبر صيام فسفر ختم وقطعنا هم اثنتي عشرة اسباطا

ويحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا يا فاطر السموات

ای فاطر بین آسمانها

احادیث مشکله عن ابی ذر بن العقیل رض قال قلت یا رسول الله
این کان ربنا قبل ان یخلق خلقه قال صلعم کان فی عماء ما تحته
هواء وما فوقه هواء آن در لغت موضوعست از برای سؤال
و عماء عبارتست از سحاب رقیق است و از مقوله جسم است
و حال در جسم و رحم باید و هکذا تقیید سؤال به قبل ان
یخلق خلقه مشعر است باینکه خداوند مقدس بعد خلق
الخلق در خلقست و ان موهم حلولست و هو تعالی منزه عن
جمیع ذلک ای یار که رخت همه جا هست عیان خالی ز تو نی در زمین
نی چون جهانست از کنه تو کس نه نام باشد نه نشانست در حد
عقل و گمان شرح این حدیث بر وجهیکه شبهه مرتفع
شود و اشکال مندفع آید چنانکه از سخنان کبرای دین
و کلمات عظمای اهل یقین مفهوم میشود مبنی بر مقدمه است
و آن اینست که حضرت حق سبحانه و تعالی من حیث توجهه الی
عالم الظهور مراتب حضرات است مرتبه اولی تعین است
کلی شامل جمیع تعینات ازلیه و ابدیه و جامع جمیع حقایق
الهیه و کونیه اجمالی تفصیل و امتیاز بعضی از بعضی و اینرا
تعین اول گویند و فوق ان لا تعین و اطلاقست مرتبه ثانیه

تفصیل

تفصیل و تمیز مرتبه اولی است و اینمرتبه را تعین ثانی خوانند
و در اینمرتبه حقایق الهیه و کونیه از یکدیگر ممتاز شدند حقایق
الهیه را وحدتیست حقیقی و کثرتیست نسبی و حقایق کونیه را
بعکس ان کثرتیست حقیقی و وحدتی نسبی و در این دو مرتبه
حقایق کونیه اصلا از وجود خارجی نصیبی نیست و متعدده
و متمیز نیستند بتعدد و تمیز خارجی مرتبه ثالثه عالم ارواح
مجرده بسیطه است که اعیان در ان متصور نیست جز ثبوت
عقلیه و ابمشاهده آثار و احکام ان مرتبه رابعه عالم مثالست
که عالم اعیان خیالست مرتبه خامسه عالم شهادتست که محسوس
میشود بحواس ظاهری مرتبه سادسه احدیت جمیع مراتب و این
مرتبه انسان کاملست و چون هر یک از این مراتب بمنزله
محل و مکانیست مر حقیقت مطلقه را پس بر سبیل تشبیه
مجاز بکلمه این از ان سؤال توان کرد و چون این سؤال تقیید
یافته بقبل ان یخلق الخلق مقصود از این مرتبه تواند بود
از مراتب الهیه که مقدم باشد بتقدم ذاتی بر مراتب خلقیه
اما تقدم بی واسطه و شک نیست که ان مرتبه تعین ثانیست
چنانکه مذکور شد و مراد بعماء که در جواب سؤال واقع است

ان مرتبه است نه معنی متعارف لغوی ولهذا الان کما کان
لوازم انست از فوق وتحت ان نفی فرموده ومناسب باین
المعنی ان انکه همچنانکه سحاب رقیق حاجب ستر آفتاب
نمیشود همچنین کثرت حقایق الهی وکونی در اینمرتبه ساتر
وحدت حقیقی نمیشود زیرا که کثرت حقایق الهی نسبی است
نه حقیقی وکثرت حقایق کونی اگرچه حقیقی است اما علم
عینی است نه خارجی تهاوی بخلاف مراتب خلقیه که
کثرات هم حقیقی است وهم خارجی تهاوی واز بعضی
اطلاقات این طایفه چنان مفهوم میشود که مرتبه اول
باشد اند از بحسب ظاهر موافق حدیث نبوی صلعم نمی نماید بلی
مگر انکه خلق را که در تحدید واقعست بمعنی تقدیر دارند
نه ایجاد ومراد بان تعیین که هر یک از حقایق وماهیات
باشد بر قدر مخصوص واندازه معین از استعداد
وقابلیت وشک نیست که اینمعنی در مرتبه ثانیه است
ومرتبه مقدم بران مرتبه اولی وهو سبحانه وتعالی
واجل واعلی نظم خوش انکه رسید کان باسرار قدم
چون در نظر اورند این تازه رقم هر حرف خطا که جسته

باشد قلم

باشد قلم شوید باب عفو باران کرم قال رسول الله
صلی الله علیه واله من ثوریه عن موسی علیه السلم هذه
شریعه مؤبده ما دامت السموات والارض ایضا قال
صلعم عنه علیه السلم تمسکوا بالسبت ابدا قال امیر المؤمنین
علی علیه السلم انا اصغر من ربی بسنتین وقال ایضا لم
لا اعبد ربا لم اره سئل امام جعفر الصادق علیه السلم
من عدد اصحاب الکهف قال علیه السلم سبعة قیل بم تعرف
فقرء علیه السلم قوله تعالی قال قائل منهم کم لبثتم
قالوا لبثنا یوما او بعض یوم قالوا ربکم اعلم بما لبثتم
قاعده گفتن ضمیر از حروف سوره توحید از سوره قل
هو الله با بسم الله حرفی قصد کنند بجز صاد که در هیچ
مصرع نیست حرف مقصود از این چهار مصرع باید
تعداد وترتیب حروف بسم الله الرحمن الرحیم میشود کف
معلوم شود من در شرف بعلم دفتر مطلق ثم ثم
شرابت نهره زشفق هر کوهر در ولؤلؤ لالا فق
کویند زبخت موفق حق حق ایضا از سوره انا اعطینا
حرفی قصد کنند بجز فاء وطاء که ندارد وفا را قصد نکنند

وطاء در هیچ مصرع نیست بهمان تعداد واین ترتیب
صح از بهشت علی کوثر بیرون آید واینرا خفیه مستعجلا
فکر کرده ام رجما و رغما للغیر صابر باشی عزیز و
مسجود ابی حارث زدلم شاهی حاشا چه رسی
چون شراب کوثر زچه ره مدهوشند ترك علی و کوثر
وی خرم کسی ایضا از سورهٔ انا اعطینا حاصل بهشت
عین کوثر نسب جور صور عشقم در شین هر عضو
ارغم دوم لب هر کس بکشور کوثر ترك کوثر عین سم
غم در ایضا چون عددی را قصد کنند بگو تا انرا سه
طرح نمایند هر چه بماند هر یکی آنرا هفتاد گرفته
جمع کنند واز مجموع یکصد و پنج و یکصد و پنج طرح
نموده هر چه بماند بگوید فلان عدد مانده است ابزا
ضبط نماید پس بگو سایل را تا همان عدد را پنج پنج
طرح کرده انچه بماند هر یکرا بیست و یك بگیرد و جمع
کرده یکصد و پنج یکصد و پنج طرح نماید هر چه بماند
بگوید فلان عدد مانده است وانرا ضبط نماید پس بگو
تا همان عدد را باز بکر هفت هفت طرح کند انچه بماند

هر یکرا

هر یکرا پانزده گرفته یکصد و پنج یکصد و پنج طرح نماید
هر چه بماند بگوید فلان عدد باقی ماند پس بوافرا جمع
کن و باز یکصد و پنج یکصد و پنج طرح کن انچه بماند
عددیست که قصد کرده است مثلا هشتاد عدد قصد
کرده بود سه سه طرح کرد دو تا ماند هر یکرا دو را
هفتاد گرفتیم صد و چهل شد صد و پنج طرح کردیم سی
پنج باقی ماند و باز از هشتاد را پنج پنج طرح کردیم پنج ماند
هر یکرا از پنج را بیست و یك گرفتیم صد و پنج شد باید
صد و پنج ازان طرح کنیم بطرح نرفت همانرا ضبط کردیم
و باز از هشتاد را هفت هفت طرح کردیم سه ماند هر
یکرا پانزده گرفتیم چهل و پنج شد بطرح نرفت همانرا
ضبط کردیم پس هر سه باقی مضبوط را که عبارت از
سی و پنج و صد و پنج و چهل و پنج باشد جمع کردیم
هشتاد و پنج شد صد و پنج ازان طرح کردیم هشتاد
باقی ماند واین عددیست که قصد کرده بود ایضا چون
عددی را قصد کنند بگو تا انرا در ضمیر خود نصف کند
اگر در نصف کسر باشد انرا صحیح نموده بران بیفزاید نه

طرح نموده بگوید چند نه میشود و هر چه از نه نه
زیاد است اظهار نکند پس هر نه را چهار عدد گرفته
کسر اول را یک و کسر دویم را دو گرفته بران چهار چهار
بیفزاید ان عدد بیست که قصد کرده بود مثلا سی عدد
قصد کرده بود نصف کردیم پانزده شد کسر ندارد
این پانزده را بر سی افزودیم چهل و پنج شد چهل و
پنج را تنصیف کردیم بیست و دو عدد و نیم شد کسر
داشت صحیح کردیم بیست و سه شد این بیست و سه را
بر چهل و پنج افزودیم شصت و هشت شد نه نه طرح کردیم
هفت نه شد هر نه را چهار گرفتیم بیست و هشت شد
دو عدد از بابت کسر مرتبهٔ دویم بود افزودیم سی شد
فحصل المراد قاعده ترکان چهار و [illegible] و سه پنج
دو رومی تو یک عراقی پنج سه [illegible] یک چهار دو لیلی
دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل دو مرغ و دو ماه
یکی هم چه دو دو زنه نه شمردن بر افتد جهود حرف
بیست و هشت کانه از این پنج مصرع بترتیب اخر
که عبارت از صحت و ضعف الخ باشد ظاهر میشود بطرز نقطه

حروف

حروف قل هو الله احد و غیره و هو هذا خوشا جمیع
تاج از نام ابن عم پیغمبر تیر ختم هر حجت مبغث حفظ
حق حید طمع در فضل وجودش کرده شغل
نظم نثر من که ز ذوق خاطرش اکثر بتیر غیب شد و هیچ
نظر با ساقی کوثر سوی رمز کلام کن صحت ضعف جدول به
خط باشد غزل نظم ساقی کوثر قاعده ده ده برچیدن
دو رومی و یک زنگی بد نهاد دو چینی سه و پنج هندو نژاد
دو کرد و زحل چار روز و شب شهابی و سه دیو و یک کوکبی
دو کافر دو مؤمن یک اهل گناه چه ده ده شماری بر افتد سیاه

قاعده هشت هشت برچیدن

یکی خوب و دو زشت و یک ماه روی یکی خال و دو عارض و دو گیسو
یکی جان و دو تن دو شیخ یک اکبر یکی روز و سه شب دو ماه و دو آب
چهار آینه و دو غالیه دار جمع او را و هشت هشت بشمار

قاعده چهار چهار برچیدن

الف ضمی و یکی فتی یک آسمان دو سحاب و آفتابی پس زاغ
دو گل و سه خار و دو ورد و شیخ و یک ملا یک [illegible] انکه کن سراغ
لو کو یکشبه دو روده و زلف سر گلستان دو ده کلخن یک چراغ

گر نخواهی که شوی مغلوب در نشست
از شماری چار چار آری فراغ

قاعدهٔ سه سه بر چیدن

دو سعد و دو نحس و یک اهل بهشت
یکی شوم و سه یکی خوش سرشت
دو زلف و دو عارض و یک گیسو بود
یکی چهره یک خال دیگر و بود
دو کافر دو مؤمن دو اهل گناه
یکی عابد یکی عامی و حور سیاه
یکی نقطه و دو شعله یک گلخن است
سه سه چون شماری رهایی ابد

قاعدهٔ شش شش بر چیدن

دو روی و شبی دو ماه و دو تیغ
سه کوه و دو بنام و یک تیغ
دو زلف و دو عارض و یکی کنار
و انگه دو مسیح و چار دجال
سه لالهٔ آتشین یکی داغ
یک بلبل نغمه سنج و یک زاغ
شش شش شمار خور افتد
از بد گهران نشان بر افتد

قاعدهٔ هفت هفت بر چیدن

اول ز مریخ یک کره و ماه
یک هوا نگاه یک یوسف سه چاه
پس دو جبین و دو زنگی سه و بار
پس دو زاغ و یک گلستان دو گیاه
چار خورشید و دو ابر و یک سیما
یک شب آخر هر هفت او نگاه

قاعدهٔ پنج پنج بر چیدن

دو پر شو و دو بلبل کلاغ
یک کبوتر بعد از آن یک ماه و زاغ

بکن

یک مسلمان یک هندو دو فرنگ
یک کنه کار و دو رومی و سه زنگ
بعد از آن یک شکر و یک حنظل است
آنگهی دو دهل سه فلفل است
چار خورشید و دو ابر یک سما
پنج پنج بشمار و بفکن ناصواب

علی الله فی کل الامور توکلی
وبالخمس اصحاب العباء توسلی
محمد المبعوث و اهل بیته بعده
فاطمة الزهراء والمرتضی علی

لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة
المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة

قد تبرأت من الجبت وعدی ومن الشیخ الثقل المستخف الاموی
انا الا اعتصاما غیر حبر بعز و ثمان بعدا بنیه و محمد و مع

بنبی عربی و رسول مدنی
و اخیه اسد الله مسمی بعلی
و بزهراء بتول و بأم ولدیها
بسبطیه و شبلیه هما نجل زکی
وبالسجاد و بالباقر والصادق حقا
و بموسی و رضا و تقی و نقی
و بذا العسکری والحجة القائم بالحق
الله یقض بالسیف بحجکم انی

دوازده امام بطريق تضمين آية الكرسي

اللهم صل وسلم على شمس فلك العلوم ومصباح النجاح في
ظلمات الشهاب والهموم السيد المعصوم الذي شعشع
نور جماله جباه النجوم وركع تواضع قدره السماء حين تقوم
الاحمد الامجد والمحمد المؤيد الذي ظهر عليه كل ما هو في
الغيب مكتوم وهو رسول عند السنة الفصحاء مختوم وخاتم
الله نوره حين ما سواه معدوم واقر قبل الاشياء بان الله
لا اله الا هو الحي القيوم وصل اللهم عليه وعلى وصيه وخليفته و
صحيح كريمته علي الذي بعد الرسول سيد القوم وبلا حبه
لا يقبل الصلوة ولا ينفع الصوم الكرار الذي اقام بسيفه
الاسلام وما خاف من طعن ولوم وعبد قبل كل مسلم لله
تعالى من كل ليل وطرفا من كل يوم لا تاخذه سنة ولا نوم صلوات
الله عليه وعلى حليلته التي هي وسيلة نجاة البرية يوم
العرض واقامت ما دامت بالسنة والفرض البتول التي بكت
للرسول وضج ببكائها له ما في السموات والارض سلام الله
عليها وعلى اكبر ولديها الحسن الذي اشبه جده وخلف
اباه واكرم الله قدره واحسن مثواه وحمل منكب الرسول

اباه وبلغ

اباه وبلغ من الكرامة درجة لا يبلغها سواه الذي لا يرجوا عدوه
شفاعة الشافعين عند ربه من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه
اللهم صل على الامام الشهيد السليب والحسين الوحيد
الغريب المقتول في الشهر الحرام والمفتخر بين الناس من حيث
الاب والام ابو الائمة الذين تاسعهم قائمهم يعلم ما بين
ايديهم وما خلفهم اللهم صل على يعقوب الال ويوسف المقيد
بالاغلال زينة الساجدين وزين العابدين المشتهر بالبكاء
الممتحن بالبلاء الذي احاط به علمه باهل الارض في السماء
ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء اللهم صل على كاشف
العلوم وباقر العلوم الذي في صدره مكنون العوارف
التي بعضها فوق بعض وهو ولي طابق كرسي كبريائه
بالعرش في الطول والعرض وسع كرسيه السموات والارض
اللهم صل على الامامين الكريم وهما مبين الرحيم جعفر
الصادق وموسى الكاظم الهاديين الى صراط مستقيم و
المطهرين اللذين حفظهما الله من الرجس بلطفه العميم
ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم اللهم صل على حجة
الخالق وقدوة الخلائق من الميت والحي الرضا المرتضى

الذی یحبه یحسن الاشیاء وبیغضه یقبح کل شیء لا اکراه
فی الدین قد تبین الرشد من الغی اللهم صل علی النقی
المتقی الذی هو معدن الجود والتقی ومطلع النور والبهاء
من تمسک به واعرض عن غیره نجی وبلغ من الامال بالمشتهی
فانه جل ثنائه قال فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله
فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها اللهم صل
علی نبذة الاخیار وسلالة الابرار الذی استوجب التعظیم و
استحق التکریم النقی الذی یحفظ علوم الله له سمع حاضر
وقلب سلیم والله سمیع علیم اللهم صل علی شاخ یوم النشور
وخازن ما هو فی اللوح مسطور والعالم بالتوریة والانجیل
والزبور الحسن الثالث الذی تتمتع شیعته حین یبعث من
فی القبور الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
اللهم صل علی صلوات الزاکیات الی مشکوة النجاة وعلی الارض
بالقسط والعدل والبرکات ومبلغ العباد من الهلکات
الی الدرجات محمد ابن الحسن صاحب المناقب والعلامات الذی
ینور اولیائه بضیاء العرصات ولعنات علیهم صلوات
والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی

الظلمات اللهم لا تفرق بیننا وبین ائمتنا المعصومون فانا
علیهم معتقدون وبهم امنون ولا تحشرنا مع الذین عنهم
معرضون فان اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
اتفق الاطباء ان الامراض تتولد من ستة اشیاء قلة النوم
فی اللیل وکثرة النوم فی النهار وشرب الماء فی اللیل وحبس
البول والاکل علی الشبع وکثرة الجماع وقیل کل البارد فی
الصیف والحار فی الشتاء والمعتدل فی الفصلین علی قوتک
قال الشیخ الرئیس اوفق الاکل یوما وجبة ویوما مرتین
بکرة وعشیة وقال ره علیکم بتزویج الابکار والاغتسال
بماء الحار واکل التفاح فی النهار از کلام معجز نظام اسد
الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام احادیث و تعیین
وما تیز احادیث بسم الله الرحمن الرحیم
هر که در هر کار بسم الله الرحیم گوید ایمن گردد از وسوسه
حرارة الف اثنی عشر حدیث ایمان المرء بایمانه شیطان رجیم
قال علیه السلام ایمان مرد شناخته میشود به سوگند او
مومن کامل چه پرهیزد ز سوگند دروغ گوهر ایمان او از نور حق گیرد فروغ
اخوک من واساک فی الشدة
برادر تو آنکس است که با تو مواسات کند در سختی

در نکوئی هر برادرخوانده نکو بود — هر که در سختی ترا یاری کند نیک او بود

اخوان هذا الزمان جواسیس العیوب

برادران اینزمان جاسوسان عیبها میباشند

این برادرخواندگان کاینبار هر زنده‌اند — جمله جاسوسان عیب اند ای پسر پیر و جوان

اخوك من واساك في المال لا في النسب

برادر توانگر است که مواسا کند با تو در مال نه آنکه در نسب

با تو هر کس که مواسا کند در مال و نسب — او بود با تو برادر نه مساوی در نسب

ادب المرء خير من ذهبه

ادب مرد بهتر است از زر و مال او

زیور مرد خردمند ادب و فضل و هنر — مرد را چون ادب هست به از صد گنجینه زر

اظهار الغنی من الشکر

اظهار توانگری کردن از شکر است

چون خداوند توانگر ساخت از لطف عمیم — شکر آن نعمت بود اظهار الطاف کریم

احسن الى المسیء تسد

نیکوئی کن با بدکار تا بزرگ شوی

سرور خواهی نکوئی با بدان کن ای پسر — تا ز باغ زندگی چینی تو انواع ثمر

اداء الدین من الدین

ادای قرض

ادای قرض از دین داریست

در ادای دین و وام آنکس که او غافل بود — از طریق دین و ملت بیگمان غافل بود

اخفاء الشدائد من المروة

پنهان کردن سختیها از مروت است

پیش هیچ کس مگو تو محنت خود تا شیخ و شاب — از مروت نیست اندر شدت آسیب و اضطراب

افضل الزهد اخفاؤه

بهترین زهد پوشیدن آنست از چشم مردم

هیچ دانی کیست فاضلتر ز جمع زاهدان — آنکه پوشد زهد خود از چشمهای مردمان

استراحة النفس في الیأس

آسایش نفس از ناامیدی از خلق است

گر تو نفس از آرزوی راحتست ای نور عین — این سخن بشنو که یأس احدی الراحتین

ادب عیالك تنفعهم

ادب بیاموز عیال خود را تا نفع یابی از ایشان

هر که آموزد به فرزند و عیال خود ادب — تا ابد زان منفعت یابد و شاد و بی تعب

حرف الباء وهي ثلث عشر احادیث

بر الوالدین سلف

نیکوئی کردن با والدین عوض خوشست

شد حقوق والدین اندر حق فرزندین خوی فرزند باشد حق این والدین

بركة العمر في حسن العمل

برکت عمر در نیکوئی کردنست

گر همی خواهی که یابی عمر دراز نیک کردار گزین وز بدی کن احتراز

بشّر نفسك بالظفر بعد الصبر

مژده ده نفس خود را بظفر و نصرت بعد از صبر کردن

صبر تلخ است و بر شیرین بر آرد شهد و شکر مژده ده بعد از صبور نفس را کز صبر ظفر

بطن المرء عدوّه

شکم مرد دشمن اوست

مردم پرخوار را بیشک عدو باشد شکم پایهٔ خود در سرا از خوردن بسیار کم

بكر السبت والخميس بركة

بامداد روز شنبه و پنجشنبه برکتست

روزها را هر یکی زان شنبه شان برکتست لیک نفع اندر صباح شنبه و پنجشنبه است

بكّر تسعد

سحرخیزی کن تا سعادتمند شوی

صبح را از بهر طاعت دان که باشد عظیم صبح خیز از سعادت خواهی ار کریم

بشاشة الوجه عطية ثانية

تازه رویی و خوشی خلق در عطا بخشش عطای دیگرست

هرچه

هرچه بخشی بر بوین عطا در خورست چون بروی خوش دهی آن خود عطای دیگرست

بركة المال في اداء الزكوة

برکت مال در ادای زکوتست

ای توانگر چرک مال و درد دل باشد زکوة چون بشستیش رود گردد فزون طیبات

بع الدنيا بالآخرة تربح

بفروش دنیا را باخرت تا سودمند شوی

مال دنیا صرف کن از بهر زاد آخرت کین خریداری بود سود فراوان عاقبت

بلاء الانسان من اللسان

بلای آدمی از زبانست

آدمی با آنکه لافد از معانی و بیان از زبان افتد بدام اندر بلاهای زمان

بكاء المؤمن من خشية الله قرة اعين

گریستن مرد از ترس خدا باعث روشنی چشمست

چشم عالم بین مرد ار گرید از ترس خدا دیدهٔ حق بین او در مبدم گردد ضیا

بقية العمر لا قيمة لها

باقی ماندهٔ از عمر بی قیمتست غافل مشو

عمر ضایع گشته را حاصل چه آه و حسرتست مغتنم دان آنچه باقی مانده کان بی قیمتست

برّك لا تبطله بالمنّة

نیکوئی خود را باطل مکن بمنت نهادن

هر کرا حاجت شود از تو نکوئی و صفا   تا نگردانی بهشت باطل از لطف و عطا

حرف التاء وهي عشر احاديث

تدارك في آخر العمر ما فاتك في اوله

در یاب و آخر عمر آنچه فوت شده است از طاعت از تو از اول عمر

آنچه شد از اول عمر تو فوت از ابلهی   در تدارک کوش اگر از آخر کار آگهی

تكاسل المرء في الصلوة من ضعف الايمان

کاهلی کردن و سستی نمودن مرد در نماز از سستی ایمان است

نزد بابِ مؤمنان سستی نباشد اهل راز   هر که دارد ضعف ایمان کاهل است اندر نماز

تفأل بالخير تنله

فال نیکو بزن تا برسی به نیکی

فال به هرگز نباید زد خصوصا بهر خود   بیگمان یابد نکوئی هر که فال نیک زد

تزاحم الايدي الى الطعام بركة

بسیاری دستها بر طعام یعنی با جمعیت طعام خوردن باعث برکت است

بر طعام کم چه باشد دستهای بیشمار   نیست جای فکر برکت میدهد پروردگار

تطرف بترك الذنوب

گوشه گیری کن با ترک گناهان

گوشه گیری گناه اید بود کار تباه   گوشه گیر از خود تو داری با ترک گناه

توکل علی

توكل على الله يكفيك

توکل کن بر خدا تا کفایت کند مهم ترا

بر خدا ای خود تو توکل کن بهر حال دلا   تا شود کار تو بی منت کفایت عادلا

تأكيد المودة في الحرمة

استحکام دوستی از احترام داشتن است

عزت یاران چه داری دوستی محکم شود   دوستان بسیار اگر گردند دشمن کم شود

تواضع المرء يكرمه

تواضع و فروتنی کردن مرد گرامی میگرداند او را

از تواضع مرد میگردد گرامی ای پسر   ور تکبر پیشه خود باشد عزیز و معتبر

تغافل عن المكروه توقر

تغافل کن از چیزی که ناخوش است تا صاحب وقر شوی

دیده را نادیده انگار از عیوب مردمان   تا شوی در بهترین آرام کام هر کامران

تأخير الاساءة من الاحسان

تأخیر کردن بدی از نیکو کاریست

در بدی تاخیر کردن باشد احسان ای پسر   گر کند بد بر زاید از نکی افزاید هنر

حرف الثاء وهي عشرة احاديث

ثلث مهلكات بخل وهوى وعجب

سه چیز هلاک کننده آمر مردم را یکی از آنها بخل است دوم

هوا و خواهش نفس است بیم خودپسندیست

در هلاک مرد کوشا است سه چیز از فعل بیم   خودپسندی و بخیلی و هوای نفس حرون

ثلث الایمان حیاء و ثلثه عقل و ثلثه جود

ثلث ایمان شرم است و ثلث دیگر ایمان عقل است و ثلث دیگر بخشش

شد سه بخش ایمان بقول سرور مردان علی   بخشش و شرم و خرد گر و شود دل منجلی

ثلمة الحرص لا یسدها الا التراب

سوراخ و رخنهٔ حرص را نمی بندد مگر خاک گور حقا حقا

حرص را در دل رخنه زد نیاید زو کسی تا   رخنهٔ او را نگیرد هیچ چیزی غیر خاک

ثلمة الدین موت العلماء

رخنهٔ دین مرگ علمای دین است

رخنهٔ دین است مرگ عالمان دین پناه   کز فروغ رای ایشان هست روشن مهر و ماه

ثواب الاخرة خیر من نعیم الدنیا

ثواب آخرة بهتر است از نعمت دنیا

زو بس است او را که فهم و دانش او در یکیست   کاجر و مزد آخرت از نعمت دنیا بهست

ثبات الملک بالعدل

دوام پادشاهی بعدلست

مملکت باید ثبات از عدل شاه کامکار   چون ز رزم عیشها و بستانها ز باران بهار

ثوب السلامة لا یبلی

جامهٔ سلامت و عافیت کهنه نشود

احز

رخت ارباب سلامت زان نمیگردد کهن   کو درخت زیب و زینت گشته است از بیخ و بن

ثن احسانک بالاعتذار

دوباره گردان نیکی خود را بعذر خواستن

چون بهر چیزی بدرویش بگو معذور دار   تا شود از فضل و احسان یکی دو آید در شمار

ثناء الرجل علی معطیه مستزید

ثنا گفتن مرد بر بخشندهٔ خود طلب زیادتی عطاست

زان که بخشندهٔ خود را کند ثنا مدام   گو همی خواهد مزید آن عطا را بر دوام

ثبات الروح بالغناء و ثبات النفس بالغذاء

ثبات روح با آواز خوش است و ثبات نفس بخوردن غذا

نفس را باشد ثبات و زندگی از غذا   لیک باید روح را از آواز جان پرور لقا

حرف الجیم   و هی احدی   عشر احادیث

جد بما تجد

بخشندگی کن بقدر آنچه بیابی و قدر یکه ممکن شود

از کم و بیش آنچه یابی تو بقدر وسع ایثار کن   ناتوانان را ازو خوشدل کن و در ده نشان

جلیس السوء شیطان

همنشین بد شیطانست

همنشین بد بود شیطان ازو باید گریخت   زانکه خون بس عزیزان همنشین بد بریخت

جلیس المرء مثله

هم نشین مرد باید مثل او باشد

مرد میجوید همنشین مثل خود نیک پیوندد بنیکان بد بود مایل به بد

جلیس الخیر غنیمة

هم نشین خوب غنیمت است

همنشین خوب از خود نا شود تا بلند کز غنیمتهاست در دنیا رفیق ارجمند

جمال المرء فی الحلم

زیبائی مرد در حلم و برد باریست

زینت و زیب و جمال مرد اگر جست بردباری و کم آزاری لطف و مردیست

جل من لا یموت

بزرگ آنکس است که هرگز نمیرد

تا بقست اورا بزرگی کو نمیرد هرگز کر یقین داری بمردن از بزرگی درگذر

جد بالکثیر واقنع بالقلیل

بخشندگی کن بسیار و قناعت کن باندک

هر چه مرا آید بدست از مال از بسیار بیش صرف و صبر آن زو کمتر خود بیر

جودة الکلام فی الاختصار

خوبی سخن در اختصار است

نزد ارباب بلاغت آن سخن دان معتبر کو بود بسیار مغز و مفید و مختصر

بلی

الجمال فی اللسان [illegible] الکمال [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

جالس الفقراء تزدد شکرا

هم نشینی کن با درویشان تا زیاد کردانی شکر خود را

هم نشین شو با فقیران ضعیف نام او تا که گردد در میان شاکران شکرت زیاد

جهد المقل کثیر

کوشش کم دارم دنیا مایهٔ بسیار است

کوشش مفلس اگر چه بد بود بی حاصل در خور کوشش به مردش خدا از ذو الجلال

جولة الباطل ساعة وجولة الحق الی القیامة

جولان کردن باطل یکساعت است وجولان کردن حق تا قیامت

تا قیامت هست جولان حق و دارد دوام لیک جولانگاه باطل عمر ماند بکام

حرف الخاء وهی تسعة احادیث

حسن الخلق غنیمة

خوش خلقی با خلق غنیمت است

از غنیمتهاست خلق خوب با خلق خدا مصطفی را آیهٔ خلق عظیم آمد ندا

خفة المرء تهلکه

تیزی و سبکی مرد هلاک میکرداند او را

تندی و تیزی مرد بیخرد در عاقبت میکند اورا و وا قف نیست او بر عاقبت

خوضات الطعام خیر من خوضات الکلام

از تشبهای خوردنی بهتر است از تشبهای سخن

خير المال ما انفق في سبيل الله

بهترين مال آنست كه نفقه كرده شود در راه خداى تعالى

بهترين مال دنيا چيست اى مرد خدا   آنچه در راه خدا بخشى بمسكين و گدا

خالف نفسك تسترح

مخالفت كن نفس خود را تا راحت يابى

گر خلاف نفس جوئى راحت يابى عظيم   ور مطيع نفس باشى در عذاب جحيم

خلو القلب خير من ملأ الكيس

خالى بودن دل از انديشها بهتر است از پرى كيسه

دل كه خالى از غير از كيسه زر بهتر است   كان دل اگر غير باشد خالى از خوف كه هست

خليل المرء دليل عقله

دوست مرد دليل عقل اوست

مرد دانا را دليل عقل باشد يار نكو   هر چه باشد مقتضى عقل است يار نيكو

خير النساء ودود ولود

بهترين زنان آنست كه محبوب و فرزند زاينده باشد

هر زنى كو زايد و مطبوع طبع شوهر است   ميتوان گفتن كه او از جمله زنها بهتر است

حرف الدال وهي احدى عشر احاديث

دولة الملوك في العدل

دولت پادشاه در عدالت

دولت

خير الناس من [illegible]

[illegible]

دولت سلطان بعدل و رحمت قايم بود   مملكت از عدل سلطان ايمن و سالم بود

دوام السرور رؤية الاخوان

دوام شادى ديدن برادرانست

هر كه اخوان صفا را بيند و اهل وفا   بر دوام او را سرورست و حضورست و صفا

دواء القلب الرضا بقضاء

دواء دل رضا بودنست بقضاى خداى تعالى

هر كه خرسند شد بتقدير حق و حكم خدا   يابد او درد دل و جان را از آن درمان و دوا

دواء النفس في ترك الحرص

دواى نفس در ترك حرص است

حرص شوم است و طمع مذموم آخر بنگريد   بهر اين آن بود نفس عزيز [illegible] مند

دليل عقل المرء قوله ودليل اصله فعله

دليل عقل مرد گفتار اوست و دليل اصل او كردار او

مرد را باشد دليل عقل او گفتار او   [illegible] كردار او

دواء النفس دفع الحرص

دواى نفس در دفع حرص است

ميشود نفس [illegible] از حرص [illegible]   گر [illegible] خواهى دوا [illegible]

دم على كظم الغيظ تحمد عواقبك

دايم در فرو بردن خشم باش تا پسنديده شود آخر كار تو

دليل اصل المرء فعله [illegible]

خشم خود را خورد و بر خشم بر مردم مران / تا شود محمود آخر کارها بر کام ران

دینار الشحیح حجر

دینار و درهم بخیل حکم سنگ دارد

درهم و دینار بخیل گنج و مال او به بخیل / شاه را با نقد سنگ است این ز محتاج و ذلیل

دار من جفاك تخجیلا

مدارا کن با جفا کرده تا او را خجل سازی

با جفاکاران وفا داری گر از صدق و صفا / گر بدار دور در خجالت میشود اهل جفا

دین المرء خدنه

دین مرد دوست اوست

دین مرد از دوستان صادق الاخلاص اوست / مرد را بنمایند دین هر بود گر یار دوست

دولة الارذال آفة الرجال

بدولت رسیدن مرد بد اصل مردمان صاحب اعتبار را

مردم از دوال چون گردند صاحب اعتبار / کم شود مقدار مردان رفیع الاقتدار

حرف الذال فی عشرة احادیث

ذکر الاولیاء ینزل الرحمة

یاد کردن اولیا فرود آمدن رحمت را

در زمینی کاندر آن گویند ذکر اولیا / رحمت آید بر سر ایشان سراسر تا

ذلیل

ذلیل الفقر عزیز عند الله

خوار و ذلیل فقر یعنی درویشی عزیز است نزد خدای تعالی

هر که از فقر و درویشی بود خوار / ارجمند است و عزیز آن کس نزد کردگار

ذلاقة اللسان راس المال

خوش زبانی سرمایه مال آدمیست

خوش زبانی و فصاحت راس المال مرد / تاجر شیرین زبان از خوش مقالی سود کرد

ذم الشیء من الاشتغال

نکوهش چیزی بدگوی از بی شغلی بود

هر که چیزی را بهر چه گوید از بی کاری زبان / گرچه باشد خوب کارش عیب بی یابد از آن

ذواقة السلاطین محرقة الشفتین

چشیدن طعام سلاطین سوزنده لبهاست

نان بی درون کاسه زخوان خسروان / زانکه نان و نعمت شاهان بهر سوزد لبان

ذنب واحد کثیر و الف طاعة قلیل

یک گناه بسیار است و هزار طاعت کم است

یک گناه از بنده بسیار است نزد کردگار / گر هزار طاعتش باشد کم آید در شمار

ذر الطاغی فی طغیانه

بگذار گمراه را در گمراهی او

هر که گمراه است در گمراهی خود هست فاش
الحذر گمراه را بگذار تو گمراه باش

ذکر الموت جلاء القلوب

یاد آوری کردن مرگ است باعث صفا صیقل دلهاست

ادم لذات یعنی مرگ را بر دوام
یاد میکن تا شود آیینهٔ دل منجلی

ذکر الشباب حسرة

یاد آوری کردن جوانی حسرت است

ای جوان طاعت غنیمت دان که پیر خرد
هر دم از یاد جوانی آب حسرت میخورد

ذل المرء فی الطمع

خواری مرد در طمع است

مرد گردد از طمع خوار و سبک در نزد کس
وز قناعت احترام افزاید و عز و وقار

حرف الراء وهی عشرة احادیث

رتبة العلم اعلی الرتبة

رتبهٔ علم بلندترین مرتبه‌هاست

گرچه هر کس را ز فیض حق نصیبی دیگر است
رتبهٔ علم از جمیع رتبه‌ها ان برتر است

راع اباك یراعیك ابنك

مراعات پدر خود کن تا مراعات تو کند پسر تو

ای پسر در خود چه بینی مراعات پدر
تا شوی فردا مشرف از مراعات پسر

رؤیة الحبیب

رؤیة الحبیب جلاء العین

دیدن دوست باعث روشنی چشم است

روشنی چشم مردم باشد از دیدار یار
دیدهٔ حق بین که دایم طالب دیدار اوست

رزقك یطلبك فاسترح

روزی تو میجوید ترا پس استراحت کن

روز و شب از بهر روزی در تک و پوی چرا
خوش بیاسا زانکه روزی میجوید ترا

رفیق المرء دلیل عقله

رفیق مرد دلیل عقل اوست

ز رفیق نیک و بد بر عقل مرد آید دلیل
با عزیزان شد عزیز و با ذلیلان شد ذلیل

راع الحق عند غلبات النفس

مراعات حق کن در وقت غالب شدن نفس

بر تو غالب چون شود نفس ای رفیق مهربان
حق مراعات کن در آن دم تا نیفتی در زیان

رسول الموت الولادة

پیغام‌رسان مرگ زادن است

وقت زادن راز طفل پیدا گردد که چیست

رفاهیة العیش فی الامن

خوشی و فراغت زندگانی در امنیت است

رعونات النفس تتعبها

رعناییهای نفس بتعب می اندازد اورا

زان رعونت در تعب باشد همیشه جان او

رواية الحديث انتساب الى النبي

روایت حدیث منتسب و پیوسته شدن است با پیغمبر ص

با رسول الله اگر خواهی شوی منسوب تو   گر روایت کن احادیث مصطفی کن استحاب

حرف الزاء وهی اثنی عشر احادیث

زهد العامی ضلالة

زهد عامی جاهل گمراهیست

جاهل عابد چو ورزد زهد عین گمرهیست   پرورش از اهل دانش غایت کار آگهیست

زوال العلم اهون من موت العلماء

نیست شدن علم آسان تر است از مرگ دانایان

علم بسیار است اگر بعضی از آن آید زوال   موت علم اولی ز مرگ عالم صاحب کمال

زوايا الدنيا مملوة بالرزايا

گوشهای دنیا پر است از مصیبتها

پیر بر آر وز آنجا پرست از گوشها   تا رسد آواز مرگ دمبدم از گوشها

زهد العالم رحمة

زهد دانا رحمت است

علم عالم چو ورزد زهد عین رحمت است   لیک زهد جاهلان خلق خدا را زحمت است

زينة الباطن خير من زينة الظاهر

زینت باطن بهتر است از زینت ظاهر

زینت باطن که خلق را نه جای حجت است   بهتر است از زینت ظاهر که تقلیدی است

زيارة الحبيب اطراء المحبة

دیدن دوستان تازه گرداننده مهربانی است

پرسش حال بود وقت بود از احوال یار   تازه گرداند نهال مهر را بیخ و بار

زيارة الضعفاء من التواضع

زیارت فقرا و مساکین از تواضع و فروتنی است

ای توانا تا نگردی ناتوانا را بپرس   از ره خلق و تواضع خواه ترک و خواه فرس

زحمة الصلحاء رحمة

زحمت دادن صلحا رحمت است

گر کشی از خضر گر زحمت عین رحمت است   فاش از شور و شوق خوش نشین در رحمت است

زر المرء بقدر كرامته لك

زیارت کن مرد را بقدر کرامت او مر ترا

هر کرا اکرام و انعام است در حق تو بیش   بیشتر خدمتش واجب شمر بر نفس خویش

زن الرجال بموازينهم

وزن کن مردان را بمیزان ایشان

چون بمعنی درخلق رحمانی تفاوت بیحد   مرد ما نزا وزن کن هر یک بمقدار خرد

زلة العاقل کثیر

کار عاقل اگرچه باشد نیک زیاد

زلة العالم کبیرة

گناه صغیره ز دانای عالم کبیره است

گر ز اهل علم آید گناه صغیره آشکار   آید آن فردا بنزد کس کبیره در شمار

حرف السین وهی احدی عشر احادیث

سرورك بالدنیا غرور

شادی تو بدنیا از سبب غرور است

معبر دنیا چو رنج و جور برد غبور   شادی اینجا کمال غفلت و محض غرور

سکوت اللسان سلامة الانسان

بستن کام و زبان باعث سلامتی انسان است

گر سلامت بایدت ای دل زبان خود ببند   زانکه باشد در قفس بلبل ز گفتن پای‌بند

سادة الامة الفقهاء

بزرگان امت فقیهان باشند

از فقیهان دین بماند پایدار و آبادان   اینجماعت در میان مردمند از سروران

سکر الحکومة

سكر الحكومة اسكر من سكر الخمر

مستی حکومت بیشتر از مستی شراب است

در حکومت مستی ما شد فزون تر از شراب   گر چنان مستی غفلت خانمانها شد خراب

سوء الخلق وحشة الاخلاص منها

بدخلقی وحشتی است که خلاص صاحب خلق از آن نیست

وحشتی در خلق بد باشد نبود زان خلاص   ای خوش آن خلق دوری از بد خلق خاص

سلامة الانسان فی حفظ اللسان

سلامتی آدمی در نگاهداشتن زبان است

گر سلامت خواهی ای کس در زبان کم کن سخن   بعد از آن کو وسعت چرخ فلک را آرام

سکر الاحیاء سوء الخلق

مستی زندگان بدخلقی است

زندگان از خلق خویشتن مست میگردند   عالم را از این سبب با خویشتن دشمن میکنند

سوء الظن من الحزم

بدگمانی به هر یکی بکن از احتیاط

مردمان را چون خصومت رفت با هم اختلاط   بدگمان با هر یک باهم بود از احتیاط

سلاح الضعفاء من الشکایة

حربه ضعفا و مساکین شکایت است

ناتوانانرا که بود در تب شام و صباح — جز شکایت نبود ایشانرا اصلاح

سيرة المرء تخبر من سريرته

روش ظاهر مرد خبر دهد از باطن او

ظاهر مردم بود عنوان باطن ای پسر — سر مردان را کند ظاهر ایشان نگر

سمو المرء في التواضع

بلندی مرتبهٔ مرد در فروتنی است

گر بزرگی بایدت ای پور بی‌کبری بکن — از غرور و نخوت و کبر و منی اندیشه کن

حروف الشين وهي احدى عشر احاديث

شفاء الجنان في قراءة القرآن

شفای دلها در خواندن قرآنست

هر که قرآن خواندن ورد عادتش شود — عاقبت زو درد دل دور و شفا حاصل شود

شحيح غني افقر من فقير سخي

بخیل توانگر درویش‌تر است از فقیر بخشنده

هر توانگر را که عادت شد بخیلی ای اخی — بدتر است از روی درویشی ز درویش سخی

شين العلم الصلف

عیب علم و دانش نازش و لاف زدنست

عیب علم عالمان باید بغیر از لاف نیست — هر که میلافد ز دانش مشتر او شکاف نیست

شر الامور

شر الامور ابعدها من الشرع

بدترین کارها آنست که دورتر باشد از شریعت

هیچ میدانی چه باشد بدترین کارها — آنچه باشد دورتر از شرع و دین مصطفی

شمة من المعرفة خير من كثير العمل

بوئی از معرفت بهتر است از بسیاری عمل

معرفت حاصل کن و این بشنو از اهل دل — شمه از معرفت بهتر ز بسیار عمل

شح الغني عقوبته

بخیلی توانگر عقوبت صاحب مال است

میکند مرد توانگر را عقوبت بخل شوم — جود دریا کن و باشد بخل را طبع سموم

شيبك ناعيك

پیری تو خبر دهندهٔ مرگ تست

بر گذر ای نوجوان از لهو و بازی در گذر — زانکه پیری میدهد هر لحظه از مرگت خبر

شر الناس من تتقيه الناس

بدترین مردم کسی است که بترسند از او مردم

بدترین مردمان دانی که باشد در جهان — آنکه ترسند از شر و نفس شوم مردمان

شر الامور اقربها من الشر

بدترین کارها آنست که نزدیکتر است به بدی

بدترین کارها دانی چه باشد در جهان — آنکه دور از نیکی است و با بدی نزدیک دان

شمّر من طلب الجنّة

بدامن بر میان کمر زن از طلب بهشت

گر طلبکار بهشتی دامن از کردار زشت — باید در چیند و رفتن به بستان بهشت

شرط الالفة بترك الكلفة

شرط الفت و دوستی ترك تكلف كردن است

صحبت اهل تکلف چون سراسر کلفت است — از تکلف درگذر ار با کسانت الفت است

حرف الصاد وهي اثني عشر احاديث

صدق المرء نجاته

راستی مرد باعث نجات اوست

رستگاری گر همی خواهی بود در دو سرا — مرد را زنهار راستی باید کمر و کلاه

صحة البدن في الصّوم

صحت و تندرستی بدن در روزه داشتن است

تندرستی تن در روزه است ای نیکنام — از معاصی باز دار در روزه مردم را تمام

صبرك تورث الظفر

صبر کردن تو موجب ظفر و فیروزی است

در بلا تو صبر کن گر صبر داری کار — عاقبت بر مرکب فتح و ظفر گردد سوار

صلاح

صلاح الانسان في حفظ اللّسان

صلاح خیر آدمی در نگاه داشتن زبانست

گر نگه دارد زبان را آدمی یابد صلاح — هم ز دورانش نجاح آید هم از غمها فلاح

صلاح البدن في السّكوت

صلاح بدن در خاموشی است

جسم و جان باید صلاح از فیض حرف ناگفتن — بر زبان مردم بد گو نهد مهر سکوت

صاحب الاخيار تأمن من الاشرار

مصاحب نیکان شو تا ایمن شوی از بدان

هر که با نیکان نشیند از بدان ایمن شود — دایما در خانه امن و امان ساکن شود

صلاح الدّين في الورع وفساده في الطّمع

صلاح دین در پارسائی است و فساد دین در طمع است

دین ز پرهیز و ورع یابد صلاح از ره ثبات — از طمع هر فساد آید پدید از قول شاه

صلوة اللّيل بهاء بالنّهار

نماز شب باعث خوش روئی و نورانی روز است

هر که در شبها ز ماند نماز آید بدر — روز باشد روی او چون کوکب گیتی فروز

صفاء القلب من الايمان

صفای دل از ایمانست

دل شود از نور ایمان روشن و دارا — در فیوضات الهی باید انوار و ضیا

صفو العیش فی القناعة

صفای زندگانی در قناعت است

عیش صافی گر همی خواهی قناعت برگزین — گر قناعت پروری از انبیا هم نشین

صلة الارحام تکثر حشمك

پیوند کن با خویشان تا بسیار شود حشم تو

هر که پیوند و بخویشان ای رفیق محترم — هر زمان او را شود بسیار خیل و حشم

صمت الجاهل ستره

خاموشی نادان پرده او است

گر بخواهی تا نبیند کس که نادانی خموش — عیب نادانی خود را دل بدانائی بپوش

حرف الضاد وهی عشرة احادیث

ضل سعی من رجا غیر الله

ضایع است سعی کسیکه امید دارد بغیر خدا

هر که امیدش بغیر از خالق برحق بود — سعی او در دین و دنیا ضایع مطلق بود

ضیاء القلب من اکل الحلال

نور دل از خوردن حلال است

روشنائی دل ار خواهی مخور غیر از حلال — گر حرام خوری شود اندر ظلمت و زر و وبال

ضمیر الاحرار محل الانوار

باطن آزادگان محل انوار است

فیض انوار الهی محل دل آگهست — خاطر آزرده مردان با خدا و خلق آیت

ضرب الحبیب اوجع

زدن دوست قوی‌تر است از دیگران

ضرب تیغ دشمن را چندان الم نیست — لیک برگ گل ز دست دوست می آرد وجع

ضرب اللسان اشد من ضرب السنان

زخم زبان سخت‌تر از زخم نیزه

هر که او در سخن بود زان زشت و خوار — بدتر از ضرب سنان باشد تیغ زبان

ضاقت الدنیا علی المتباغضین

تنگ شده است دنیا بر دو کس که با یکدیگر دشمنی دارند

بر دو کس کین دارند بغض از جان — تنگ گردد این جهان با وسعت عرض و زمین

ضل من رکن الی الاشرار

گمراه شد کسیکه میل کرد به بدان

کسی کز معرفت یک جرعه نوشد — بدنیا دین خود کی میفروشد

ضل من باع الدین بالدنیا

گمراه شد کسیکه فروخت دین را بدنیا

هر که اندیشش جانب دنیا بود — دین به دنیا دادن از مؤمن بسی بیجا بود

ضمن الله رزق كل احد

ضامن شده خدای روزی همه مخلوقات را

روزی هر فرد را حق تعالی ضامن است — هر که شک آرد درین معنی یقین او زمن است

ضاق صدر من ضاق يده

تنگ گشت سینهٔ کسیکه تنگ گشت دست او

هر که از جور و جفای روزگار شد تنگ — سینه اش تنگ است و دارد با دل و دنیا جنگ

حرف الطاء وهي عشرة احاديث

طوبى لمن لا اهل له

خوشحال آنکه نیست اهل و عیال او را

ای خوش احوال کسی فارغ و خندان فال — کو ندارد در جهان اندیشه از اهل و عیال

طاب وقت من وثق بالله

خوش وقتی کسیکه اعتماد کرد بخدا

هر که در دنیا و عقبی کرد با حق اعتماد — باد وقتش خوش که هست از زمرهٔ اهل رشاد

طال عمر من قصر تعبه

دراز شد عمر کسیکه کوتاه شد تعب او

لذت عمر است در عیش و نشاط و عز و ناز — هر که کم دید است محنت عمر او باشد دراز

طول العمر مع الطاعة من خلع الانبياء

درازی عمر با طاعت از خلعتهای پیغمبران است

با چنان طاعت اگر باید کسی عمر دراز — خلعت پیغمبران بر قامتش دارد طراز

طلب الادب خير من طلب الذهب

طلب کردن ادب بهتر است از طلب کردن زر و طلا

آدمی را هیچ زیوری نیست بهتر از ادب — گر ادب جوئی ترا بهتر که باشی در طلب

طير مع الاشكال والامثال

پر زن و همنشینی کن با هم شکلان و امثال خود

با قرین خویش و هم شکلان جمع پرواز کن — خوی خود از کرکس و کنجشک و بازی باز کن

طوبى لمن رزق بالعافية

خوشحال کسیکه روزی داده شد بعافیت

ای خوشحال کسیکه عافیت روزی بود — یار حق پیوسته در این شبان روز بود

طاعة العدو هلاك

فرمانبری از دشمن بهلاکت است

هر که او از جاهلی فرمانبر دشمن بود — این اطاعت آخرش حاصل هلاکت بود

طاعة الله غنيمة

فرمانبرداری خدا از غنیمتهاست

طاعت حق از غنیمتهای رحمانی بود — طاعت غیر از خدا وسواس شیطانی بود

طال حزن من طال رجاؤه

دراز شد اندوه کسیکه دراز است امید او

ور کند اندر کوچهٔ امیدواری تاز / کانکه امیدش دراز اندوه او باشد دراز

حرف الظاء وهی ثمانیة احادیث

ظلم الملوك اولی من ذلال الرعیة

ظلم کردن پادشاهان بهتر از ظلم کردن رعایا

ظلم سلطان میکند بعضی طبیعتها قبول / لیک از جور رعیت طبعها گردد ملول

ظلم المرء یصرعه

ستم مرد مر کسی را افکند از پا

مال ظالم گردد از ظلم ستمکاران تباه / از سر ملک و جاهش افکند در قعر چاه

ظلامة المظلوم لا یضیع

داد دادن مظلوم ضایع نشود

داد مظلوم عاجز را دلا ضایع مدان / کانکه رحم آرد بمظلوم ایمن است از ظالمان

ظل السلطان کظل الله

سایهٔ پادشاه عادل بر خلق مثل سایهٔ خدا است

سایهٔ سلطان عادل سایهٔ حق بود / دولت او در جهان جاودان باقی بود

ظماء المال اشد من ظماء الماء

تشنگی مال سخت‌تر است از تشنگی آب

هر که دارد تشنگی جمع مال و گنج و زر / باشد آن از تشنگی آب بسیاری بتر

ظلم الظالم

ظلم الظالم یقوده الی الهلکة

ستمکاری ستمکار می‌اندازد او را بهلکه

ظلم ظالم میکشد دایم بوادی هلاک / وز قبول آن ستمکار ندارد هیچ باک

ظل الکریم فسیح

سایهٔ کریمان فراخ است

سایهٔ بان ملک درویشان بود ظل کریم / تا قیامت سایهٔ اهل کرم بادا مقیم

ظل الاعوج اعوج

سایهٔ کج کج است

سیرت بد مردم بدخو چو کج خوار دوست / زانکه باشد سایهٔ کج کج و زان راست راست

حرف العین وهی سبعة احادیث

عز المرء فی القناعة

عزت مرد در قناعت است

مؤمنان را از قناعت عز افزاید مدام / وز طمع خواری فزاید طامعان را بر دوام

عقیب کل یوم لیلة

عقب هر روز شبی است

از پی غم روز خوش نوروز باشد بعد ازین / از غم و شدت مخور غم چون روز وصل آیدت

عقوبة الظالم سرعة الموت

عقوبت ستمکاران زود مردن است

هر که بد کارست از او دوری گزین از رفیق / زود مردن ظالمان را امید هر ابرار جدا

عیب الکلام تطویله

عیب سخن دراز کردن باید دانست

ای که هستی واقف از مقصود خیر الکلام / بگذر از بسیار گفتن کان بود عیب تمام

علو الهمة من الایمان

بلندی همت از کمال ایمان است

شان ایمان و نشان مؤمنان دانی که چیست / هست عالی همتی از صفحه جان همتی

عاقبة الظلم وخیمة

عاقبت کار ستمکار بد است

ای برادر ظلم بر هیچ عمر ظالم میکند / زانکه آخر هر کار ظالمان بسیار بد

علا قدر المتقین

بلند است مرتبه پرهیزکاران

اعتبار و قدر و جاه مردم پرهیزکار / بس عزیز است و گران قیمت بنزد کردگار

حرف الغین وهی عشرة احادیث

غنیمة المؤمن وجدان الحکمة

غنیمت مؤمن است یافتن حکمت

مؤمن ار علم و حکمت یافت حظ بیشمار / برد از فیض فضل کردگار

غنم

غنم من سلم

غنیمت یافت آنکه سلامت یافت

هر که او در غربتها بسر سالم شود / هم غنیمت یابد و هم دولتش دایم شود

علا قدر المتوکلین

در حضرت حق قدر توکل کنندگان

از توکل جامه پوشی و از طلبکاری خموش / گر توکل میکنی دانی روا باشد بکوش

غمرة الموت اهون من مجالسة من لا تهوی

سختی مرگ آسانتر است از همنشینی کسی که دل با او میل نیست

سختی مرگ ار برادر هست آسان از تبر / کانکه خواطر نخواهد بگریبان بند کسی

غضبك عن الحق قبیح

خشم کردن تو از سخن حق بد است

گر قول حق غضب گیری بود فعل قبیح / بعد از آن تو ترك نه اندر اهل باطل صحیح

غایب حظ من غاب نفسه

غایب شد نصیب کسی که غایب شد خود آن کس

حظ نفس اندر حضور اهل دل معلوم شد / نفس چون غایب شود از حظ خود محروم شد

غشك من ارضاك بالباطل

خیانت کرد با تو کسیکه راضی کرد ترا بباطل

هر که از دنیا خوشنود شد بباطل از سیر / با تو قلب و خیانت کرد آن بیداد گر

غلام عاقل خير من شيخ جاهل

كودك دانا بهتر است از پیر نادان

کودک عاقل بهست از پیر جاهل ار سپید / شاه مردان اینچنین فرمود ای جان پدر

غشّك من اسخطك بالباطل

خیانت کرد با تو کسی که بخشم آورد ترا بباطل

غدر بك من دلّك على الاساءة

غدر کرد با تو آنکس که دلالت کرد ترا ببدی

بر بدی کردن ترا هر کو دلالت میکند / با تو غدر اندیشد او در راه ضلالت میکند

حرف الفاء وهي احدى عشر احاديث

فعل المرء يدلّ على اصله

کردار مرد دلالت میکند بر اصل او

بر اصالت حسب دلالت میکند کردار مرد / هر که با اصل نکو بد کرد با خود حیف کرد

في كلّ قلب شغل

در هر دلی شغلی است

باشد اندر هر دلی شغلی ولی مرد خدا / جز خدا نگذارد اندر خلوت دل ای رفیق

فخر المرء بفضله اولى من فخره باصله

نازیدن مرد بفضل و علم خود بهتر است از نازیدن او باصل و نسب خود

فقدت

فقدت نعمة من كفرها

تباه شد نعمت آنکس که کفران نعمت کرد

هر که نشناسد حق نعمت شود درویش / میکند کفران نعمت حق نعم را اینچنین

فضل العاقل على الجاهل كفضل البدر على السها

زیادتی دانا بر نادان مثل زیادتی ماه است بر ستاره کوچک

فضل دانا را فزون دان از نادان / همچو افزونی ماه بدر بر جمله سها

فكاك المرء في الصدق

رهائی مرد در صدق و راستی است

هر که را در خانه صدق و صفا منزل بود / خاطر او در خلاص از درد و غم حاصل بود

فرقة الاخوان محرقة الجنان

مفارقت برادران سوزنده دلهاست

فرقت یاران و اخوان و برادرخواندگان / آنچنان سوزنده میباشد که ناید بر زبان

فلجك على خصمك بالاحتمال

ظفر یافتن تو بر دشمن تو بتحمّل و بار بردن است

ای دل از خصمان تحمّل کن که تا یابی ظفر / زر تحمّل آدمی را نیست خلقی خوبتر

فاز من سلم من النفس

فیروزی یافت کسی که سالم ماند از نفس خود

هر که سالم شد ز شر مکر نفس بدسیر
یافت در دنیا و عقبی بر همه چیزی ظفر

فاز من ظفر بالدین

فیروزی یافت کسی که ظفر یابد بدین

گر ظفر یابی بدین یابی بهر چیزی ظفر
زآنکه دین سعادت جاودانی چیز شمر

فطنة المرء یدلّ علی اصله

زیرکی مرد دلالت میکند بر اصل او

زیرکی مرد بر اصلش دلالت میکند
جاهل بد اصل زان میل ضلالت میکند

حرف القاف وهی تسعة احادیث

قیمة المرء ما یحسنه

قیمت مرد آن چیزیست که با تحسین او بود

مرد را ارزد بآن چیزی که مر او را ز دل
بگذر از جهل ار خود داری سر دانش فزا

قسوة القلب من الشبع

قساوت دل از سیری و پری شکم خیزد

سختی و تاریکی دل لازم از سیری بود
معده چون پر شد ازان خواب غفلت گردد زیست

قاتل الحریص حرصه

کشندهٔ حریص حرص او است

حرص شوم است و حریص هیچ زان غافل است
وان حریص جاهل نمیداند که حرصش قاتل است

قبول

قبول الحق من الدین

قبول کردن قول حق جوانمرد از دین است

هست از آیین دین داری قبول قول حق
حق پرست از دفتر اهل هنر خواند سبق

قدر المرء ما یهمّه

قدر و قیمت مرد بقدر همت او است

رتبه هر کس بقدر همت هر کس بود
در سر ار کس بود تکبر زود او اپس بود

قوّة القلب من صحّة الایمان

قوت دل از راستی ایمانست

هر که ایمانش صحیح است و درست و معتبر
قوت دل یابد و از عالم معنی خبر

قول المرء یخبر عمّا فی قلبه

گفتن سخن مرد خبر میدهد از آنچه که در دل او است

میدهد گفتار مرد از گوهر اصلش خبر
بد نماید از زبان مردم عالی گهر

قرین المرء دلیل دینه

همنشین مرد دلیل دین او است

همنشین نیک و بد باشد دلیل دین تو
گر تو خواهی قوت دین کم دهید با بد مگرد

قدّر فی العمل تنج من الزلل

اندازه نگاه دار در عمل تا نجات یابی از خطا

اول اندازه نگاه دار خویشتن در هر عمل
تا که باشی رستگار از خطا و از زلل

حرف الکاف وهی تسعة احادیث

كمال العلم في الحلم

كمال علم در بردباریست

مرد دانا را ز فضلی هیچ بالاتر ز علم   زیور دانا صلاح است و کمال علم حلم

کفاک همّا علمک بالموت

کافیست ترا غم علم داشتن بمردن

گر یقین داری که این غم را بس است   در ز بردن غافلی تا که بمیری بی خبر

کلام الله دواء القلب

کلام خدای تعالی قرآن دوای دل است

درد دل را از کلام حق تعالی جو دوا   چون ترا در سینه محفوظ است قرآن دلا

کفران النعمة مزیلها

کفران نعمت خدا زوال آنست

هر کرا داد از کرم ایزد تعالی گنج و مال   نا سپاسی گر کند باید از او دیدش زوال

کمال الجود فی الاعتذار

کمال بخشندگی عذر خواستن است بعد از بخشیدن

جود و بخشش گر نباشد ز الطاف اله   گر کمال جود خواهی بعد بخشش عذر خواه

کافر سخی ارجی الی الجنة من مسلم شحیح

کافر بخشنده امیدوارتر است به بهشت از مسلمان بخیل

کافر

کافر بخشنده را امید جنت بیشتر است   از مسلمان بخیل ابله که معبودش زر است

کفاک من عیوب الدنیا ان لا یبقی

کافیست ترا عیب دنیا اینکه باقی نمیماند بکسی

عیب دنیا پیش دانایان همین مقدار بس   کو بعهد آدم و موسی و عیسی نماند بکس

کفی بالموت واعظا

کافیست ترا مرگ همسایه نصیحت کننده

تا بکی در سر و عظ در ای بو الهوس   وعظ ارباب دانش مردن همسایه بس

کفی بالشیب ناعیا

کافیست پیری خبر دهنده مرگ

هر که از پیری خبر پیری ز مرگ خود نکرد   ناگهان غافل بمیرد با هزاران ندامت و درد

حرف اللام وهی عشرة احادیث

لین الکلام قید القلوب

نرمی سخن گفتن بند باشد دلها را

لو رأی العبد الاجل ومروره لابغض الامل وغروره

هر گاه ببیند بنده اجل را و گذشتن او دشمن دارد امید را و غرور او

بنده گر بیند اجل در خاک مرگ آگه شود   قصد آمال و مغروری او کوته شود

لبس الشهرة من الرعونة

لباس شهرت و خود نمائی از رعنائی و حماقت است

جامه شهرت زنان پوشند و جنگ کنند   لیک مردان از کرم تزیین بزنها کنند

لكل هم فرح ولكل داء دواء

ای برای هر غمی فرحی و خوشحالی است و برای هر دردی دوایست

هر غمی را شادی و هر درد را باشد دوا   در چه دشوار است آسانی است از قول خدا

لیس للحسود راحة

نیست مر حسود را آسایشی

نیست آسایش حسود بد نهاد را بیش و کم   خاطرش پیوسته از بار حسد پر درد و غم

لیس الشیب من العمر

نیست پیری و بیکاری از عمر شمار

روزگار پیری و بی برگی در عالم   نیست نزدیک خردمند از شمار زندگی

لكل عداوة مصلحة الا عداوة الحسود

ای برای هر عداوتی مصلحتی است مگر دشمنی حسود

هر عداوت را بود نوعی سبب الا حسد   گر حسد پیوسته بر حاسد کشد رنج جسد

لین قولک تحبب

نرمی کن در سخن گفتن خود را تا محبوب قوم شوی

نرمی گفتار عادت کن که خلق نیکو است   تا که خاص و عام دارند چون جان خوش دوست

لیس لسلطان العلم زوال

نیست مر پادشاهی علم و فضل را زوالی

هر کرا در علم و دانش سلطنت حاصل شود   نیست ممکن تا ابد آن سلطنت زایل شود

لین قولک تحبب

نرمی کن گفتار خود را تا محبوب خلق شوی

حرف المیم وهی عشرة احادیث

ما ندم من سكت

پشیمان نشد کسی که خاموش شد و سخن نگفت

کس پشیمانی ز غم خوردن کم گوئی ندید   ور زبان بازی بهر دم بر ملامتها رسید

مجلس العلم روضة الجنة

مجلس علم و دانش روضهٔ بهشت است

روضهٔ جنت اگر خواهی که بینی در زمین   پیش اهل علم بنشین و نمودارش ببین

مصاحبة الاشرار رکوب البحر

مصاحبت و همنشینی با بدان مثل نشستن در دریا است

هر که در دریا نشیند ایمن از غرقاب نیست   هم نشینی با بدان اصلا کم از آن غرقاب نیست

من کثر کلامه کثر ملامه

کسی که بسیار سخن گفت بسیار ملامت یافت

هر که پر گفتار در گفتن شعار او بود   در مجالس بس ملامتها نثار او بود

مشرب العلم مزدحم

مشرب دانش همیشه جمعیت است

هر که صافی مشرب و شیرین سخن شد مردمان / گرد او گردند چون بر آب صافی تشنگان

من علت همته طالت همه

کسی که باشد بلند همت او بسیار شود غم و غصه او

بیش از غم آنکس را که همت عالی است / زانکه از بخت بلند بر کینه کاهش خالی است

من مهلکات المرء حدته

از هلاک کنندهای مرد بدخوی تندی و تیزی آفت است

میکند تندی و تیزی مرد بدخو را هلاک / هر که خوش خوی است او دارد ز هلاک جان پاک

مجالسة الکرام حصول الکلام

همنشینی با بزرگان همه تحصیل بزرگی باشد

با بزرگان چون نشینی هر چه زایشان بشنوی / هم در آن مجلس کنی از حرفشان سود ای برادر

منقبة المرء تحت لسانه

فضیلت مرد در زیر زبان است

فضل مرد و منقبت پنهان بود زیر زبان / تا نه سر گه کند سر معانی را بیان

مجالسة الاحداث مفسدة الدین

مجالست همنشینی با جوانان باعث خرابی دین است

با جوانان

با جوانانیکه خالی از علوم دین اند / همنشین بودن ملاهی است از خرابیهای دین

حرف النون وهی خمسة احادیث

نیل المنی فی الغنی

رسیدن بآرزو در توانگری است

هر که او در صورت معنی توانگر دل شود / هر چه باشد آرزو در خاطرش حاصل شود

نوّر قبرك بالصلوة فی الظلم

روشن کن قبر خود را به نماز در تاریکی شب

هر که در تاریکی شب ورد او باشد نماز / گور او پر نور سازد کارساز بی نیاز

نوّر شیبك لا تظلمه بالمعصیة

نور پیری خود را مکن تاریک به معصیت و گناه کاری

چون شدی پیر از هوس باز آ و رو در عصیان مکوش / نور پیری را به ابر معصیت ایدل مپوش

نعیت الی نفسك حین شاب راسك

خبر داده شد از تو تا نیکه سفید شد موی سر تو

موی سر چون شد سفید از مرگ مر آرد خبر / گرچه نبود این خبر در نزد جاهل معتبر

نضرة وجه المؤمن فی التقی

تازه روی مؤمن از پرهیزکاریست

تازه روی مؤمنان باشد اندر عمر ستر / رستن از غم باشد از کرد و کاستی

حرف الواو وهی عشرة احادیث

ويل للحسود من حسده

وای بر حسود

وای بر تنها حسود غصه و رنج و حسد   کز حسد پیوسته حاسد سوی ملامت می رسد

ويل لمن ساء خلقه وقبح خلقه

وای بر کسی که بد شد خلق او و زشت شد خلقت او

وحدة المرء خير من جليس السوء

تنهایی مرد بهتر از همنشین بد

دور از تنهائی از صحبت بد بهتر است   صحبت نیکان بلی از شهد و شکر خوشتر است

واساك من تغافل عنك

خصم اگر کار تو گاهی تغافل میکند   این مواسا با تو از روی تجاهل میکند

وفي الطفل مرزوق

ولی طفل روزی داده شده است

هر که طفلان را برای حق نوازش میکند   در کفاف روزیش ایزد اعانت میکند

وزر صدقة المنان اكبر من اجره

وبال بخشش کسی که منت نهد بزرگتر است از ثواب او

هر که چیزی خیر کرد و بعد از آن منت نهاد   بزه او باشد از مزد و ثواب او زیاد

وضع الاحسان في غير موضعه ظلم

نیکوئی کردن در غیر موضع آن ستم است

با نکوکاران نکوئی در محل است صحیح   لیک در غیر محل احسان بود ظلم صریح

ويل لمن وتر الاحرار

وای بر کسی که بکشد آزادمردان را

کینه با آزاده مردان هر که ورزد بدتر است   هر که این کردار دارد دشمن جان خود است

ولاية الاحمق سريع الزوال

مملکت احمق به زودی زایل شود

احمق ار دولت ملکی کرد حاصل با کمال   زود باشد کان ملک را پدید آید زوال

والاك من لم يعادك

دوستی میکند کسی که دشمنی تو نکند

اگر وقتی دشمن قصد تو نکرد   دستی بنیاد کرد در آنچه با تو نیست کرد

حروف الهاء وهي عشرة احاديث

هموم المرء بقدر همته

غصه مرد بقدر همت اوست

هر کرا همت بلند و مال و نعمت کم بود   دایما او را بقدر همت او غم بود

همة المرء قیمته

همت مرد قیمت و رتبهٔ اوست

همت عالی بدست آور زانکه قدر و مرد قیمت در خور همت بود

هامة المرء همته

همت عالی بجو در ساحت خوش و دم تا رکس سر باشد ای دل همت صاحب کرم

هلاک الحریص وهو لا یعلم

هلاک شد حریص و او نمیداند

مشو فانی حریص و در نمی باید خویش را بیهوده انداز در حریص اندر تعب

هات ما عندک تعرف به

بیا یعنی بیار آنچه داری تا مشهور شوی بان

آنچه داری صرف در وی کن حسب دران تا بان مشهور گردی در میان مردمان

هربك عن نفسك انفع من هربك من الاسد

گریختن تو از نفس خود نافع ترست از گریختن تو از شیر

گر ز نفس خویش بگریزی ترا نافع ترست زانکه بگریزی ز شیر شیر زه کان آدم ترست

هیهات من نصیحة العدو

دوری کن از پند نصیحت دشمن

زینهار از پند دشمن ای برادر زینهار با خدا باش و مکن قول عدو را اعتبار

الخ

هم الثرید غیر اکله

گو بس کسان ترید و شیرین را از در آمد دیگری و او تریدا و بخورد

هلاک المرء فی العجب

هلاک مردی در خود پسندیست

خود پسندی و تکبر مرد را ارد هلاک عقل گوید مردم خوش خوی را روح قدر

هم السعید آخرته وهم الشقی دنیاه

غصهٔ سعادتمند از برای آخرتست و غصهٔ شقی از برای دنیا

نیک بخت از بهر عقبی میخورد غم بیشتر لیک بدبخت از غم دنیا بود همواره خوار

حرف اللام مع الالف وهی عشرة احادیث

لا غم للقانع

نیست غصه مر قانع را

غم ندارد مرد قانع گر جهان گردد خراب گر نیابد قانع از عالم بجز یک جرعه آب

لا ایمان لمن لا امانة له

نیست ایمان مر کسی که نیست امانت

هر کرا نبود امانت عادت ای صاحب جمال گوهر ایمان او اصلا نیابد کمال

لا غنی لمن لا فضل له

غنی نیست کسی که فضیلت ندارد

مالداری را که نبود مایهٔ فضل و هنر   او توانگر نیست بار بر میکشد مانند خر

لا راحة للملوك

نیست آسایش بروی پادشاهان

از غم دنیا ندارد هیچ آسایش ملوک   زود باید از علامات آفتاب

لا كرامة للكاذب

نیست کرامت مر کاذب دروغ گوی را

از کرامت هست محروم آنکه میگوید دروغ   هم دلش بی نور باشد هم ضمیرش بی فروغ

لا حرمة للفاسق

نیست حرمتی مر فاسق را

چند باشی در پی فسق و فجور ای بو الهوس   فاسق را عزت و حرمت نباشد پیش کس

لا دین لمن لا مروّة له

نیست دین مر کسی را که مروت ندارد

هر کرا نبود مروت از کمال دین بری است   چون پرستار مروت غایت دین پروری است

لا وفاء للمرأة

نیست وفا مر زنان را

در نهاد زن وفا ننهاد ایزد در ازل   در جفا در کار و بار او پدید آید خلل

لا فقر للعاقل

نیست درویشی کسی که عاقل است

مرد عاقل

مرد عاقل ایمن است از بینوایی و عنا   گوهر عقل از کجا و فقر و درویشی کجا

لا قذف للفاحش

باکی قذف نیست مر فاحش را

بر زبان هر که فحش و ناسزا باشد روان   گوهر ارش فحش گوی نبود او را از آن زیان

حرف الیاء   فیه عشرة احادیث

یاتیك ما قدّر لك

برسد بتو مقدر برای تو شده پخته شد برای تو

یسعد الرجل بمصاحبة السعید

سعادتمند می شود مرد بهمنشینی سعادتمندان

هر که باشد همنشین مردمان نیکبخت   گردد او هم در زمین جاه شان نیکبخت

یزید الصدقة فی العمر

می افزاید صدقه در عمر

صدقه و خیر و زکوة افزاید اندر عمر مرد   بد نبیند آنکس که در حق فقیران بد نکرد

یعمل النمام فی ساعة فتنة اشهر

میکند نمام سخن چین بیک ساعت فتنه ماهها و سالها

شد سخن چین فتنه جو باید از او کردن حذر   فتنه یک ساعتش تا سالها ماند اثر

يسود المرء قومه بالاحسان

برتر شود مرد بر قوم خود چون نیکی کند با ایشان

مرد چون با قوم خود نیکی کند از کامکار … سرور ایشان شود در امر و نهی و گیر و دار

ياس القلب راحة النفس

نومیدی دل از غیر خدا آسایش نفس است

چون زبان برکنی کام دل از کس نبود … گر کنی قطع طمع از همه شود نفس تو شاد

يامن الخائف اذا وصل ما خافه

ایمن شود ترسنده چون رسید بانچه میترسید ازان

هرکه میترسید ز چیزی چون بان واصل شود … در دل او ایمنی زان بیگمان حاصل شود

يطلبك الرزق كما تطلبه

میجوید ترا روزی همچنانکه میجویی تو او را

روزی اندر جستجوی تست ای مرد خدا … همچنان کورا تو در جوئی برادر رو دعا

يبلغ المرء بالصدق الى منازل الكبار

میرسد مرد بسبب راستی بمنزل بزرگان اولیا

میرسد از صدق مرد اندر مقام اولیا … ختم کن بر صدق ای عادل کلام مولیا

يصير امر الصبور الى مراده

میکردد کار صبر کننده بمراد خاطر و خواهش او

هرکه دارد

هرکه دارد صبر کارش بر مراد دل شود … صابرانرا عاقبت مقصود دل حاصل شود

تمت الاحاديث المباركة على قائلها الاف التحية والثناء

ومن اقواله عليه الصلوة والسلام من سعادة المرء
خمسة اشياء زوجة موافقة واولاد ابرار واخوان
اتقياء وجيران صالحون وان يكون رزقه في بلده وقال عم
جمال المرء بجمال وكمال المروة بجمال وقال عليه السلام
خير الناس من كفت فكه وقلت كلفته وقال عليه السلام الخط
عند الفقير مال وعند الغني جمال وعند الاكابر كمال
وقال عم الشكر يستجلب المزيد وقال عم القناعة كنز
من كنوز الجنة وقال عم النظر في عواقب الامر مفتاح
ابواب السرور وقال عم الشباب شعبة من الجنون وقال
عليه السلام العيان لا يحتاج الى البيان وقال عم من حبس
اسرارا فقد يقف اسرارا وقال عم طلب الخمس من
الخمس محال طلب الخبز من الفقير وطلب الحرمة من
الجاهل وطلب الحاجة من العدو وطلب النصيحة من
الحاسد وطلب الوفاء من النساء قال رسول الله صلعم
لسلمان يا سلمان استكثر الزاد فان السفر بعيد

واستعد للموت فان الاجل قريب واحكم السفينة
فان البحر عميق واخلص العمل فان الناقد بصير بصير
وقال عم عز من قنع وذل من طمع وقال عم الحياء مانع
الرزق وقال عم لدوا للموت وابنوا للخراب وقال عليه السلم
من عرف الله توحد ومن عرف النفس تجرد ومن عرف
الناس تفرد ومن عرف الدنيا تزهد وقال من احب شيئا
لهج بذكره وقال عم من عمل للدنيا خسر من داخل السفهاء
حقر من صاحب العقلاء وقر وقال عم كن مع الحق بالصدق
ومع الخلق بالانصاف ومع الكبرياء بالخدمة ومع الصغراء
بالشفقة ومع الصديق بالنصيحة ومع العدو بالحلم و
مع العالم بالتواضع ومع الجاهل بالنصيحة من كلام امير
المؤمنين علی ابن ابيطالب عليه السلم شهو ربصد كلمه

بسم الله الرحمن الرحيم

قال امير المؤمنين علی عليه السلام
گفت امير المؤمنين وامام المتقين علی ابن ابيطالب عليه السلم
گفت شير خدا علی ولی هادی خلق و رهنمای انام
آنکه مردم ز تيغ او چون باد بر روح او درود و سلام

وگفت

لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا
اگر برداشته شود پرده نه افزايد يقين من
حال خلد و جحيم دانستم بيقين آنچنانکه ميبايد
گر حجاب از ميانه بر خيزد آن يقين ذره نيفزايد

الناس نيام واذا ماتوا انتبهوا
مردمان در خواب اند هرگاه که بميرند آگاه ميشوند
مردمان غافلند از عقبى همه گوئيا خفتگان مانند
خبر غفلتيکه ميورزند چون بميرند آنگهی دانند

لا شرف مع سوء الادب
نيست شرف با بدی ادب يعنی بزرگی با بی ادب
بی ادب مرد کی شود مهتر گرچه او را جلالت نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتيجه ادب است

من عرف نفسه فقد عرف ربه
هرکه شناخت خود را بتحقيق شناخت پروردگار خود را
بر وجود خدای عز و جل هست نفس تو حجت قاطع
چون بگفتی تو نفس را دانی کو مصنوع ايزد صانع

المرء مخبوء تحت لسانه
مرد پنهان است در زير زبان خود

مرد پنهان بود بزیر زبان — تا نگوید سخن نداندش
خوب گوید لبیب گوینش — زشت گوید سفیه خوانندش

من عذب لسانه کثر اخوانه

هر کرا خوش شد زبان او بیابند خوش برادران او

گر زبانت خوش است جمله خلق — در مودت برادران تو اند
ور زبانت بد است در خانه — خصم جان تو چاکران تو اند

بالبر یستعبد الحر

چون نیکی کنی بنده خود میشوی آزاده را

گر تو خواهی که پیش تو باشند — سروران جهان سر افکنده
مردمی کن که مردم کردن — مرد آزاد را کند بنده

بشر مال البخیل بحادث او وارث

بهرهٔ مال بخیل را حوادث رسد یا بوارث

هر کرا مال هست و خوردن نیست — او از ان مال بهره کی دارد
یا بتاراج حادثات رود — یا بمیراث خواره بگذارد

لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال

نگاه مکن بسوی کسی که سخن گفت نظر کن که چه گفت

شرف قایل خصاصت ورد — در سخن کی کند هیچ اثر

ولحن را

تو سخن را نگر که خالص چیست — در گذارندهٔ سخن منگر

الجزع عند البلاء تمام المحنة

بی تابی در وقت بلا باشد تمامی محنت

در بلیت جزع مکن که جزع — بتمامی دلت کند رنجور
هیچ رنجی عظیم تر زان نیست — کز ثواب خدای مانی دور

لا ظفر مع البغی

نیست ظفر با بغی و عناد

هر که از راه بغی خیر جست — ظفر از راه او عنان بر تافت
در ظفر یافت منفعت ممکن — پس چنان دان ظفر که نیافت

لا ثناء مع الکبر

نیست ثنا و سپاس با تکبر

هر کرا کبر پیشه شد همه خلق — در محافل جفای او گویند
وانکه بر منهج تواضع رفت — همه عالم ثنای او گویند

لا بر مع الشح

نیست نیکی با بخیل

هر کرا بخل پیشه شد گران — نیست ممکن که طاعتش دارند
حق گذاریست طاعت او را — نبود حق چگونه بگذارند

لا صحة مع النهم

نیست صحت با بسیار خوردن

نشود جمع هیچ مردم را　تندرستی و خوردن بسیار
بیشتر خویش ساز کم خوردن　اگر جان عزیز هست بکار

لا اجتناب من محرم مع حرص

نیست اجتناب از محرم با وجود حرص

حرص سوی محرمات کشد　خنک آنکس که حرص را بگذاشت
گر نخواهی که در حرام افتی　دست از حرص می بباید داشت

لا راحة مع حسد

نیست راحت با وجود حسد

از حسد دور باش و شاد بزی　با حسد هیچکس نباشد شاد
گر طرب را نکاح خواهی کرد　مر حسد را طلاق باید داد

لا محبة مع مراء

دوستی نیست با لجاجت

ابله است آنکه فعل او لجاج است　ابلهی را کجا علاج بود
تا توانی لجاج بیشه مکن　کآفت دوستی لجاج بود

لا صولة مع انتقام

نیست صولت با انتقام و تلافی

صولت

صولت انتقام از مردم　دولت مهتری کند باطل
از ره انتقام یکسو شو　تا نیابی ز مهتری عاطل

لا زيارة مع الزعارة

نیست زیارت با وجود بدخوی

گر زیارت کنی عزیزی را　دور خوشدل از خوی بیشتر
که اگر بدخویی کنی آنجا　از زیارت شود هبا و هدر

لا صواب مع ترك المشورة

نیست نیکویی در ترک مشورت

مشورت در همه صواب آید　در همه کار مشورت باید
کار آنکس که مشورت نکند　نادره باشد ار صواب آید

لا وفاء للملول

نیست وفا مر ملول را

مطلب تو وفا ز مرد ملول　نشود مجتمع ملال و وفا
گر کند عهد چون ملال آرد　بشکند عهد را بشتاب جفا

لا كرم اعز من التقى

نیست کرم عزیزتر از تقوی

گر گزینی براه تقوی رو　زانکه تقوی بهر همه کرم است

ناگرفتن درم زوجه حرام   بهتر از بذل کردن درم مست

لا شرف اعلى من الاسلام

نیست شرفی بالاتر از اسلام

ایکه در ذل کفر ماندستی   عز اسلام داده از کف
گو شرف باید مسلمان شو   که چه اسلام نیست هیچ شرف

لا معقل احسن من الورع

نیست کوه پناهی بهتر از ورع و پرهیزکاری

ایکه در دفع لشکر آفات   عاجزی و ترا پناهی نیست
در پناه ورع گریزان شو   که ورع خوبتر پناهی نیست

لا شفیع انجح من التوبه

نیست شفیعی بهتر از توبه

ایکه بیحد گناه کردستی   می نترسی ازان گناه شنیع
توبه کن تا رضا خدا یابی   که به از توبه نیست هیچ شفیع

لا داء اعیا من الجهل

نیست دردی   از جهل

علم دریست نیک با قیمت   جهل دردیست سخت بیدرمان
نیست از علم جز سعادت نفس   نیست از جهل جز شقاوت جان

لا مرض

لا مرض اضنى من قلة العقل

نیست مرضی   از کم عقلی

ایکه روز و شب از طریق علاج   ورزی افزونی جسم و جان خودی
اندکی در خرد فزا که نیست   هیچ بیماری چه کم خردی

المرء عدو لما جهله

مرد دشمن است چیزی را که نمیداند آنرا

مردمان دشمنند علمی را   که ز نقصان خود ندانندش
علم اگرچه خلاصه دین است   چون ندانند جهل خوانندش

رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره

رحمت خدای مر مردیرا که شناخت قدر خودرا و بیرون نرفت از طور خود

رحمت ایزدی بر آنکس باد   که عنان بر کف جنون ندهد
قدر خود را بداند و هرگز   قدم از حد خود برون ننهد

اعادة الاعتذار تذکیر للذنب

اعاده عذرخواستن یاد آوردن گناه است

عذر یکباره خواه از گنهی   کر دوباره است نقص جاه ترا
بس عذر باز رفتن تو   تازه کردن بود گناه ترا

النصیحة بین الملا تفضیح

نصیحت میان مردم کسی را تفضیح است آنکس را

کر نصیحت کنی بخلوت کن که جز این شیوه نصیحت نیست
هر نصیحت که بر ملا باشد آن نصیحت بجز فضیحت نیست

اذا تم العقل نقص الکلام

چون تمام شد عقل کم شود کلام مرد

هر کرا اندکیست مایهٔ عقل هست بیهوده گفتنش بسیار
مرد را عقل چون بیفزاید در محافل بکاهدش گفتار

الشفیع جناح الطالب

شفیع پر و بال طالبست

ایکه هستی تو طالب حاجات بیخ نومیدی از دلت بر کن
تا بمطلوب خود رسی زو تو دست بر دامن شفیعی زن

المراء ذلة

ریاکاری و نفاق خواریست

ایکه داری نفاق اندر دل خار بادت خلیده اندر حلق
هر که بنشاند نفاق بیشه خویش خار گردد بنزد خالق و خلق

نعمة الجاهل کروضة فی مزبلة

نعمت جاهل مثل باغیست در مزبله

ایکه داری هنر نداری مال مکن از کردگار خود گله

نعمت

نعمت جهل را مخواه که هست روضهٔ در میان مزبلهٔ

الجزع اصعب من الصبر

بی تابی مشکل تر از صبر است

در حوادث بصبر کوش که صبر بر صفا خکا مقرونست
ترصله در جزع که زجر جزع صد ره از رنج صبر افزونست

المسؤول حر حتی یعد

شخص مسؤل آزادست تا وعده کند

مرد مسؤل چون دهد وعده خویش را در مقام شرط فکند
هست جز کرده و وفا سپرد نیست جز کرد در خلاف زنند

اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة

بزرگترین دشمن کسی است که پنهان دشمن باشد

بدترین دشمن تو از آن دان که بظاهر ترا نماید بر
هست ممکن حذر ز دشمن جهر نیست ممکن حذر ز دشمن سر

من طلب ما لا یعنیه فاته ما یعنیه

هر کس طلب کند چیزی را که بکار او نمی آید فوت میشود از او چیزی که بکار آید

آنچه ناید بکار مردم را گر بجستنش هیچ نگراید
فوت گردد بدست او بشتاب آنچه او را همان بکار آید

السامع للغيبة احد المغتابين

شنونده غيبت يكى از غيبت كنندكانست

تا توانى مخواه غيبت كس | نه كه جد ونه كه بطيبت
هركه او غيبت كسى شنود | هست همچون كننده غيبت

الذل مع الطمع

ذلت با طمع است

هركه دارد طمع بمال كسان | تنش در رنج وجانش در تعب است
تا توانى طمع مكن زيراك | هرچه خواريست جمله در طلب است

الراحة مع الياس

راحت نفس در نا اميديست

تا تو دل در اميد دربستى | هرچه رنجست جمله در دل تست
چون بريدى ز مردمان اميد | هرچه راحتست حاصل تو است

الحرمان مع الحرص

محرومى در حرص واست

ايكه در حرص مانده شب و روز | باز مستمند و با دل ريش
از حرص دور شو زيراست | هركرا حرص بيش حرمان بيش

من كثر مزاحه لم يخل من حقد عليه والاستخفاف عليه

هركه بسيار شوخى وخنده كند ناكسى حقد وطلب ميكند

هركه بو

هركه سازد مزاح پيشه خويش | كر اميرست ناپسبان كردد
در همه ديدها سبك باشد | بر همه سينها كران كردد

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

بنده شهوت ذليل تر وبيمقدار تر از بنده زر خريده است

هركه او بنده كشت شهوت را | هست نفس خسيس وطبع لئيم
بنده شهوتست در خوارى | بدتر از بنده خريده بسيم

الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له

حسود غضبناك ميكند بركسيكه كناه ندارد

هست پيوسته حسود خشم آلود | بر كسى كو نكرد هيچ كناه
نعمت خلق ديده نتواند | زانچه سازد از استطاع اله

كفى بالظفر شفيعا للمذنب

كافيست باتو خود ظفر شفيع كناهكاران

بركنه كار چونكه شدى قادر | عفو كن زانكه بيكنه كس نيست
ور مراورا شفيع كس نبود | ظفر تو شفيع او بس نيست

رب ساع فيما يضره

بسيار ميكوشد كسى در چيزيكه مضرت اوست

اى بسا كس كه طالب كاريست | كه از آن كار باشدش خذلان

ناصح او از او شود غمگین   حاسد او از او شود شادان

الیأس حرّ والرجاء عبد

ناامیدی آزاد است و امید بنده

گر ببینی ز مردمان نومید   به تن آزادی و به دل شادی
ور ببری دم امید در پیشی   دادی از دست عز آزادی

ظن العاقل کهانة

گمان عاقل کهانت و نزدیک به یقین است

اشارتی که مرد عاقل کرد   بر اشارات او مزید مجوی
ظن عاقل بود به هر کاری   در اجابت چه حکم اختر گوی

من نظر اعتبر

کسی که نظر کند در کارها اعتبار میگیرد

مرد در کارها چو کرد نظر   بهرهٔ اعتبار از او بر داشت
هرچه ان سودمند بود نگرفت   هرچه ناسودمند بود گذاشت

العداوة شغل شاغل بلا فائدة

دشمنی شغلی است بی فایده

هر که پیشه کند عداوت خلق   از همه خیرها جدا گردد
گر دلش خستهٔ عنا باشد   که تنش رنجهٔ بلا گردد

القلب اذا اکره عمی

دل چون مکره شد کور شود

بستم دل بسوی علم مبر   کز ستم آتش دل افروزد
ذهن خاطر اگرچه تیز بود   بستم علم کس نیاموزد

الادب صورة العقل

ادب صورت عقل است

با ادب باش در همه احوال   که ادب نام نیک را سبب است
عاقل آنست کو ادب دارد   نیست عاقل کسی که بی ادب است

لا حیاء لحریص

نیست حیاء حریص را

هر که باشد حریص بر چیزی   ناید او را ز جستن آن شرم
برود از نهاد او خجلت   برود از سرشت او آزرم

کثرة الوفاق نفاق وکثرة الخلاف شقاق

بسیاری وفاق نفاق است و بسیاری خلاف دشمنی

در وفاق کسان غلو مکنید   که از آن تهمت نفاق آید
در خلاف مدام دور شوید   که از آن دشمنی بیفزاید

من اوطی عجانه قلّ حیاؤه ومدّ لسانه

هر کس شد ملوط نه کودکی کم شد حیای او و دراز شد زبان او

هر کرا وقت کودکی بوده است / پیشه در زیر مردمان خفتن

شرح او در فتن باشد هرگز / ناید از لفظ او نکو گفتن

السعید من وعظ بغیره

سعادتمند کسی است که پند بگیرد از پند دیگران

نیکبخت آنکسی بود که دلش / آنچه نیکی درو است پند برد

دیگر از آنچه پند داده شود / او از آن پند بهره بر گیرد

رب امل خائب

بسیار آرزومندان نا امیدند

ایکه بستی امید در چیزی / غم مخور گر نیاوریش بدست

بس امیدی که او نگشت وفا / چون شکوفه که بشکفید و نبست

رب رباح یؤدی الی الخسران

بسا از کارها که از آن سود کنند خاسر و متضرر میشوند

ای بسی مرد سود جوینده / که قدم در ره مخوف نهاد

عاقبت چون بدستش آمد سود / او از آن سود در زیان افتاد

رب طامع کاذب

بسیار طمع کار آنند که دروغ میگویند

در طمع دل نبست باید هیچ / که طمع بیشتر دروغ بود

آتشی کز طمع بر افروزد / گر ز خاکسترش فروغ بود

من کثر فکره فی العواقب لم یشجع

هر کس بسیار فکر کند در عواقب امور شجاع نمی باشد

هر که در عاقبت بسی نگرد / بی دل باشد و تنگ زهره

نه بیابد ز عزت حصه / نه بگیرد ز کام دل بهره

اذا حلت المقادیر ضلت التدابیر

هر گاه حلول کرد و واقع شد تقدیر الهی گم میشود تدبیرها

چون قضای خدای عزوجل / بر سر بنده شود نازل

همه تدبیر او شود گمراه / همه تذویر او شود باطل

اذا حل القدر بطل الحذر

هر گاه واقع شد قدر باطل شد حذر

چون قضای خدا نازل گشت / تو ز تسلیم صبر ساز پناه

نتوان کرد دفع او بجهد / نتوان بست راه او بسپاه

الاحسان یقطع اللسان

احسان نیکوئی قطع زبان میکند بدگویان را

ایکه کردی بجای بد احسان / مال دادی و مرد بخریدی

هم ضمیرش بمهر پیوستی / هم زبانش ز هجو ببریدی

الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب

شرف مرد بفضل و ادب است نه باصل و نسب

فضل جوی و ادب که نیست بحق / شرف مرد جز بفضل و ادب
مرد بی فضل و بی ادب خوار است / گرچه دارد بزرگ اصل و نسب

اکرم الادب حسن الخلق

بهترین ادبها خوش خوئی است

مرد بدخوی در همه حالت / بی سبب سال و ماه در غضب است
نیکخوئی گزین که نزد خرد / نیکخوئی شریفتر ز ادب است

اکرم النسب حسن الادب

بهترین نسبها نیکوئی ادب است

ایکه مغرور مانده شب و روز / ببزرگی عز و اصل و نسب
رو بحسن ادب گرای که نیست / نسب بهتری ز حسن ادب

افقر الفقراء الاحمق

فقیر ترین فقیران مرد نادان است

گر فقیری و نیستی احمق / تو از آن فقر هیچ نندیشی
شکر کن اندرین مقام که نیست / بدتر از حمق هیچ درویشی

اوحش الوحشة العجب

موحش تر نیست ز تنها خویشتن بینی

کر ترا

گر ترا پیشه خویشتن بینیست / مردمان از تو بهره کی دارند
مر ترا در مضای وحشت / بی انیس و جلیس بگذارند

الغنى الغنى العقل

توانگری بی نیازی عقل است

ایکه خواهی توانگری پیوست / تا از آن ره رسی ببهتری
از خرد جوی بهتری زیراک / نیست همچون خرد توانگری

الطامع فی وثاق الذل

طمع کننده در بند خواری است

تا توانی مگرد گرد طمع / اگر از عقل بهره داری
زانکه پیوسته مردم طامع / بسته باشد برشته خواری

قلب الاحمق فی لسانه

دل نادان در زبان اوست

هر کرا هست با حماقت جفت / جایگاه دلش زبان وی است
هر چه دارد ز نیک و بد در دل / جملگی در سر زبان وی است

لسان العاقل فی قلبه

زبان مرد عاقل در دل اوست

هر کرا هست با کمال خرد / هست پنهان زبان او در دل

نشود هیچ سر او پیدا　　نشود هیچ گفت او باطل

اذا قدرت علی عدوّك فاجعل العفو عنه شكرا

چون قادر شدی بر دشمن خود قرار بده عفو او را شکر

چون شدی بر عدوی خود قادر　　عفو را شکر نعمت خود ساز
رحم کن رحم کن که هر کسی　　در جهان جز همان نیابی باز

اللّهمّ اغفر رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ

این گناهان که باز خواهم کرد　　یا رب از ما بفضل در گذران
زدن چشم و زشتی گفتار　　راندن شهوت و خطای بنان

القناعة مال لا ینفد

قناعت مالی است که تمام نشود

صاحب حرص را ز مال کریم　　فیض و احسان نمی رسد هرگز
بقناعت گرای کان مالیست　　که بپایان نمی رسد هرگز

اکرموا اولادکم بالکتابة فانّ الکتابة من همم الملوك

گرامی بدارید اولاد خود را بکتابت که کتابت از همت ملوک است

رو تو فرزند را گرامی کن　　بکتابت که بهترین هنر است
علم خط همت ملوک بود　　هر کرا نیست همچو گاو و خر است

علیکم

علیکم بحسن الخط فانّه مفاتیح الرّزق

بر شما باد خوشنویسی که خط خوب کلید روزیست

بر شما باد خط نیکو را　　خط خوش رزق را بیفزاید
هر کرا خط نیک نیست بدست　　حسن خط جمله را بکار آید

النّاس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

خلق را نیست سیرت پدران　　همه بر صورت زمانه روند
دوستند انکه را زمانه نواخت　　دشمنند انکه را زمانه فکند

ما هلك امرء عرف قدره ولم یتعدّ طوره

هر که مقدار خویشتن بشناخت　　از همه حادثات ایمن گشت
از مضیق غرور بیرون جست　　در مقام سرور ساکن گشت

قیمة کلّ امرء ما یحسنه

قیمت تو بدان قدر علم است　　که تن خود بدان بیارائی
خلق در قیمتت بیفزایند　　چون تو در علم خود بیفزائی

لسانك یقتضیك ما عادتك

برنکوخوی ده زبان ترا　کان رود بر زبان که خوی کند
خویش را بر بدی کنی روزی　پیش خلقت سیاه روی کنند
لا تتّکل علی السّخی فانّه یضایع التّکوی

تکیه بر ارزو مکن که بهر حین　ارزو باشد نبخشد حق
هر که بر ارزو کند تکیه　نزد عاقلان بود احمق
الحکمة ضالّة المؤمن

هر که چیزی نغز کم شنوش　بسته دارد بجستنش همت
جای انکس که مؤمن پاکست　هم بدانسان طلب کند حکمت
الشّرّ جامع لمساوی العیوب

تا توانی مکرد گرد بدی　که ترا هست طینت طاهر
از بدی فضل تو شود پنهان　از بدی عیب تو شود ظاهر
من لینت اسافله صلبت اعالیه

هر که باشد ضعیف اتباعش　در کف اقویا بوده مقهور

نشود بی

نشود بی متابعان هرگز　هیچکس بر منازعان منصور
البغی سایق الی حین الهلاک

بغی شوم است گرد بغی مگرد　بغی بیخ حیات برکند
مرد را از صف بقا ببرد　تا کهش در کف فنا فکند
فی کل جرعة شرقة و مع کل اکلة غصّة

نیک و بد پیش و کم صلاح و فساد　هست امیخته درین عالم
هیچ راحت ندید کس بی رنج　هیچ شادی ندید کس بی غم
احذروا نفار النعم فما کل شارد بمردود

ایکه با نعمتی و سیرت بد　نعمت خویش را ز خود مرهان
که نه هر چیز رمیده شد ز کسی　باز اوردنش بود اسان
من ابدی صفحته للحقّ هلک

هر که بر حق بود بهر دو جهان　حاصل اید بجملگی اغراض
باز در ورطه هلاک افتد　انکه از راه حق کند اعراض

اذا املقتم فتاجروا الله تعالی بالصدقة

هیچ چیزی مدان تو چون صدقه | هست ازان مال وجاه را بیشی
ان رساند بعز استغنا | ان رهاند ز رنج درویشی

من اعواده کثفت اغصانه

هر که با کهتران کند نرمی | ماند اندر بلیت ایشان
نهندش براستی کردن | نبرندش بواجبی فرمان

البخیل یستعجل الفقر فی الدنیا یخلص الفقر و

یحاسب فی الاخرة حساب الاغنیاء

هست مرد بخیل ره داده | فقر را سوی خویشتن بشتاب
اینجهان همچه مفلسان بعیاش | وانجهان چون توانگران بحساب

لا لباس اجمل من السلامة

مرد را کو ز عقل بهره بود | هیچ کسوت به از سلامت نیست
بسلامت اگر نباشد شاد | کسوت او بجز ندامت نیست

لامروة

لا مروة للکذوب

نیست مردی دروغ گو را نیز

هر که باشد دروغ زن بروی | از مروت کجا فروغ بود
گر کند عهد آن خلاف بود | ور دهد وعده آن دروغ بود

رب رجاء یؤدی الی الحرمان

بسا امید که گشته بحرمان مبدل

نه هر انکه امید چیزی کرد | کسب آن چیز باشدش آسان
بر امیدی که هست عاقبتش | محنت یاس و آفت حرمان

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

آفت عقل مردم از طمع است | تا توانی سوی طمع مگرای
چون طمع دست برد بنماید | عقل مردم در اوفتد از پای

لسان العاقل وراء قلبه

زبان عاقل پس دل است

مرد عاقل کند سخن گفتن | دل خود تابع زبان دارد
هر چه خواهد بگوید آنکه | دل بر آن قول گفت بگمارد

من جری فی عنان امله عثر باجله

در همه کارها بکفت هوا هر که بد هد عنان بدست امل
زود باشد که ان عمل تا کام اندازدش بچاه اجل

ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه وصفحات

وجهه

هر که چیزی نهفت اندر دل تا ندانی که چیست مجویش
کاه اندر میانه کلفش کاه اندر کناره رویش

اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها

چون بیابی تو نعمتی اندک خوار باشد چه نقطه موهوم
شکران یا فته فزون مکنا کر زنا یافته شوی محروم

انحضرت امام جعفر صادق ع منقولست که از اسم مبارک
خود استخراج فرموده اند که اکر خواهند غره هر ماه را
بدانند که چه روز است باید از هجرت نبوی یکصد چهل
دو کم کرده باقی را هشت هشت طرح نمایند اکر یکی ماند
در خانه جیم نظر کنند و اکر دو باند در خانه عین و اکر

سه در خانه ف و اکر چهار در خانه را و هکذا تا اخر

		ج	ع	ف	د	ص	ا	د	ق
محرم	حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صفر	ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ربیع الاول	جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ربیع الآخر	سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جمادی الاول	اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جمادی الآخر	سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رجب	میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شعبان	عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رمضان	قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شوال	جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذیقعده	دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذیحجه	حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فال نامه اگر کسی را در کاری احتیاج افتد و خواهد نیک و
بد آن را بداند یکبار سورهٔ فاتحه و سه بار سورهٔ اخلاص
بخواند و در این دایره نظر کند که مطلب او در کدام جدول است
و بعد حساب بگیرد از یک تا پانزده هر چه بر زبان آید از آن
جدول شماره کرده بهر جا برسد ببیند چه سوره است
از آن سوره بهمان آیه بشمارد جواب موافق سؤال آید و
باید با طهارت باشد و صلوات بفرستد و اگر عددی از
تسبیح از یک تا پانزده لا علی التعیین بگیرد نیز عیب ندارد



بقره

۱ باین منصب برسی البته ۲ این بنده را بفروش ۳ این ستور را مخر
۴ این ضیاع خوب است ۵ عاقبت این کار نیک است ۶ در خصومت یاری بینی
۷ وام دادن نیکوست ۸ این بنا زود خراب شود ۹ خریدن این بنده خوب است
۱۰ بیمار بصدقه به شود ۱۱ گرانی نخست ۱۲ عمل سلطان خوب است
۱۳ زندانی زود نجات یابد ۱۴ گم شده زود بدست آید ۱۵ کار رها بزودی گشاده شود

آل عمران

۱ فرزند پسر باشد ۲ باین منصب نرسد ۳ بنده را زود بفروش
۴ این ستور مخر مبارک است ۵ این ضیاع مخر خراب است ۶ عاقبت کار نیک است
۷ خصومت مجنبان نیکو شود ۸ وام بده باز دهد ۹ این بنا مبارک است
۱۰ این بنده فرمانبردار باشد ۱۱ بیمار بعد از رنج به شود ۱۲ نرخ ارزانی باشد
۱۳ در عمل سلطان نیکی بینی ۱۴ زندانی زود خلاص شود ۱۵ گم شده آشکار گردد

نسا

۱ این زن مبارک است ۲ فرزند پسر باشد ۳ باین منصب برسی
۴ این بنده را بخر ۵ این ستور را بخر ۶ از این ضیاع سود بینی
۷ عاقبت کار خیر است ۸ در خصومت غالب شوی ۹ وام مگیر و مده
۱۰ این بنا محکم و خوب است ۱۱ این بنده مبارک است ۱۲ بیمار به شود البته

۱۳ نرخ ارزان باشد ۱۴ از سلطان رنج رسد ۱۵ در اینروز از غم راحت یابد

مائده

۱ عهد وفا بجا آورد ۲ این زن بخواه ۳ فرزند پسر و پادشاه باشد
۴ با این منصب برسی البته ۵ این بنده بفروش ۶ این ستور مبارک است
۷ از این ضیاع شادی رسد ۸ عاقبت کار بد است ۹ این خصومت میانه است
۱۰ وام زود باز دهد ۱۱ این بنا نیکو بود ۱۲ این بنده بخر مبارک است
۱۳ بیمار بصحت به شود ۱۴ نرخ میانه است ۱۵ از سلطان ستم ببینی

انعام

۱ در علم هنرمند و دانا باشد ۲ وفا کند خلاف نکند ۳ این زن نکاح کن
۴ فرزند پسر و فرزانه شود ۵ با این منصب دیر رسی ۶ بنده را مفروش
۷ این ستور را بخر ۸ از این ضیاع نفع ببینی ۹ عاقبت این کار بد است
۱۰ خصومت کن غالب شوی ۱۱ وام بد داده شود ۱۲ این بنا مبارک است
۱۳ این بنده را بخر ۱۴ این بیمار صحت بدهد ۱۵ نرخ ارزان باشد

اعراف

۱ اینجا بر وجودی را باید ۲ علم بسیار آموزد ۳ وفا بجا آورد بی خلاف
۴ این زن بخواه ۵ فرزندانش پسر باشد ۶ با این منصب زود برسی
۷ این بنده را بفروش ۸ این ستور را بخر ۹ این ضیاع خوب است

عاقبت کار

۱۰ عاقبت کار نیکست ۱۱ خصومت بصلح انجامد ۱۲ وام بعضی را باز دهد
۱۳ این بنا نیکست ۱۴ این بنده خوب است ۱۵ بیمار صحت یابد

انفال

۱ بر دشمن ظفر یابی ۲ دعا کن اجابت شود ۳ علم بسیار آموزد
۴ وفا بجای آورد ۵ این زن مگیر ۶ فرزند به پیر ابتر شود
۷ با این منصب میرسی ۸ این بنده را بفروش ۹ این ستور بخر
۱۰ این ضیاع بخر البته ۱۱ عاقبت کار خوب است ۱۲ خصومت مکن
۱۳ وام بده باز دهد ۱۴ این بنا محکم و خوب است ۱۵ این بنده را بخر

توبه

۱ این تهمت دروغ است ۲ ظفر خصم راست ۳ حاجت بر نیاید
۴ علم نیاموزد رنج رسد ۵ وفا بجای آورد ۶ این زن بخواه البته
۷ فرزند دانا و توانگر باشد ۸ بمنصب و عزت برسی ۹ بنده را بخر البته
۱۰ این ستور را بخر ۱۱ این ضیاع را بخر ۱۲ عاقبت کار نیک است
۱۳ خصومت مکن ۱۴ وام بده باز دهد ۱۵ این بنا خراب شود

یونس ع

۱ این خبر راست است ۲ این تهمت دروغ است ۳ ظفر ترا باشد
۴ امید ها روا شود البته ۵ علم و حکمت بیاموزد ۶ عهد نشکند و وفا کند

۷ از این زن یکبند روی مگیر ۸ فرزند نیکبخت خوب باشد ۹ بمنصب نرسی
۱۰ این بنده را بفروش ۱۱ این ستور را مخر ۱۲ این ضیاع را مخر
۱۳ عاقبت کار میانه است ۱۴ خصومت مکن ۱۵ وام بده

هود

۱ از غم خلاص شوی بزودی ۲ اینخبر راست است ۳ این تهمت بد است
۴ ظفر ترا است خصومت مکن ۵ امید بخیر تمام شود ۶ علم اندک بیاموزد
۷ بیوفائی کند البته ۸ این زن بخواه ۹ فرزند پسر نیک و پارسا شود
۱۰ بمنصب برسی البته ۱۱ این بنده را بفروش ۱۲ این ستور بخر
۱۳ این ضیاع بخر البته ۱۴ عاقبت اینکار نیک است ۱۵ خصومت مکن البته

یوسف

۱ این دوستی محکم بماند ۲ از غم نجات یابی ۳ اینخبر راست است
۴ این تهمت دروغ است ۵ در خصومت مغلوب باشی ۶ اینحاجت بر نیاید
۷ علم و حکمت بسیار آموزد ۸ منافقست وفا نکند ۹ این زن مخواه
۱۰ فرزند دختر او شود ۱۱ باین منصب نرسی البته ۱۲ این بنده بفروش
۱۳ این ستور را بخر ۱۴ این ضیاع را بخر ۱۵ عاقبت کار نیک است

رعد

۱ این سفر مکن البته ۲ دوستی بجا بماند ۳ زود را خبر یابد

ابن جز

۴ اینخبر راست است ۵ این تهمت دروغ است ۶ ظفر ترا باشد
۷ امید بر نیاید ۸ علم بسیار آموزد ۹ وفا بجا آورد
۱۰ این زن بخواه ۱۱ فرزند پسر باشد ۱۲ باین منصب برسی
۱۳ این بنده مفروش ۱۴ این ستور بخر خوب است ۱۵ از این ضیاع فایده بینی

ابرهیم

۱ آغاز خوب بر گردد ۲ از این سفر زود باز آید ۳ دوستی از هر دو جانب باشد
۴ در این سختی بر نماند ۵ این خبر دروغ است ۶ این تهمت دروغ است
۷ نصرت ترا باشد ۸ حاجت زود بر آید ۹ علم بسیار آموزد
۱۰ وفادار و مهربان باشد ۱۱ این زن مهربان است ۱۲ فرزند پسر و پارسا باشد
۱۳ باین منصب برسی البته ۱۴ این بنده را بفروش ۱۵ این ستور خوب است بخر

حجر

۱ از این کار سود بینی ۲ غایب بخانه آید ۳ از این سفر بمراد باز آید
۴ از این دوستی حذر به ۵ از سختی زود خلاص شود ۶ خبر بعضی راست است
۷ این تهمت راست است ۸ ظفر ترا باشد ۹ حاجت زود بر آید
۱۰ علم نیاموزد ۱۱ وفا و مهربانی کند ۱۲ این زن وفادار است
۱۳ فرزند پسر باشد ۱۴ باین منصب برسی ۱۵ این بنده مفروش

نحل

۱ شراکت نکنی به ۲ در تجارت سود بینند ۳ غایب زود اید بسلامت
۴ در سفر شتاب مکن ۵ دوستی کن برادر دل ۶ از غم زود خلاص شوی
۷ این خبر راست است ۸ این تهمت راست است ۹ از خصومت حذر به
۱۰ این حاجت دیر برآید ۱۱ از علم بهره‌مند شود ۱۲ وفاداری کند
۱۳ این زن پارسا باشد ۱۴ فرزند پسر و دختر آید ۱۵ بمنصب نیک برسی نیکو کن

اسری

۱ توانگر گردد البته ۲ در این شراکت سود بینی ۳ در تجارت نفعی ندارد
۴ غایب زود اید ۵ در این سفر دیر بماند ۶ دوستی از او دور است
۷ در این سختی دیر بماند ۸ این خبر دروغ است ۹ این تهمت راست شود
۱۰ خصومت مکن ۱۱ حاجت اندکی برآید ۱۲ علم و تفسیر اموزد
۱۳ وفا کند و عهد نشکند ۱۴ این زن سازگار باشد ۱۵ فرزند پسر باشد

کهف

۱ کارها کشاده شود ۲ روزی فراخ شود و مال بسیار باشد ۳ شراکت مکن
۴ در تجارت سود بینی ۵ غایب زود اید ۶ این سفر مبارکست
۷ دوستی زنان پست منافق ۸ از غم زود فرج یابی ۹ این خبر دروغست
۱۰ این تهمت دروغست ۱۱ نصرت ترا باشد ۱۲ این حاجت برنیاید
۱۳ علم بسیار اموزد ۱۴ وفا کند و عهد نشکند ۱۵ این زن نیکست

مریم

۱ گم شده زود دیده بیابی ۲ کارها بنحو کشاده شود ۳ مال بسیار بیابد
۴ این شراکت بد است ۵ این بازرگانی زیان دارد ۶ غایب درست بخواهد آمد
۷ سفر کن مبارکست ۸ دوستی حقیقی است ۹ در این غم دیر بماند
۱۰ این خبر راست است ۱۱ این تهمت دروغ است ۱۲ ظفر ترا باشد
۱۳ حاجت دیر برآید ۱۴ علم و حکمت اموزد ۱۵ عهد بجای اورد

طه

۱ از تنگی زود فرج یابد ۲ گم شده بدست آید ۳ کار بسته کشاید
۴ مال به تنگی بیابد ۵ شراکت بکن ۶ در بازرگانی سود بینی
۷ غایب دیر اید بسلامت ۸ این سفر برادر دل باشد ۹ میان دو خصم دوستی افتد
۱۰ در سختی دیر بماند ۱۱ این خبر راست است ۱۲ این تهمت دروغ شود
۱۳ ظفر ترا باشد ۱۴ حاجت برآید ۱۵ در علم برکت و نیکنام شود

انبیا

۱ از عمل سلطان رنج یابی ۲ از زندان زود خلاص شوی ۳ گم شده باز اید
۴ کارها کشاده شود ۵ دلیل روشنی بود ۶ شراکت بکن
۷ از تجارت سود بینی ۸ غایب براید بسلامت ۹ سفر خوبست
۱۰ دوستی پایدار بماند ۱۱ از غم زود فرج یابی ۱۲ خبر راست است

۱۳ این تهمت دروغست ۱۴ بر دشمن ظفر یابی ۱۵ حاجت برآید شادی

حج

۱ نرخ ارزان باشد ۲ از سلطان نیکی بینی ۳ از زندان زود خلاص شوی
۴ گمشده باز یابی ۵ کارها بسته است ۶ مال بسیار باشد
۷ در این شراکت سود بینی ۸ در تجارت نفع کنی ۹ غایب حج کند باز آید
۱۰ در این سفر دیر نماند ۱۱ دوستی از یک طرف باشد ۱۲ از غم خلاصی یابی
۱۳ این خبر راست است ۱۴ این تهمت دروغست ۱۵ نصرت ترا باشد

مؤمن

۱ این بیمار به شود ۲ نرخ ارزان شود ۳ از سلطان رنج بینی
۴ از زندان زود نجات یابی ۵ گمشده مشکل بیابی ۶ کارها گشاده شود
۷ مال به زحمت یابی ۸ در شراکت سود یابی ۹ در بازرگانی سود بسیار است
۱۰ غایب با مال بسیار بیاید ۱۱ از سفر باز نماند ۱۲ دوستی محکم باشد
۱۳ از غم دیر فرح یابی ۱۴ این خبر دروغست ۱۵ تهمت دروغست

نور

۱ این بنده بخر البته ۲ بیمار به شود ۳ گرانی نرخ باشد
۴ در عمل سلطان شاید ۵ زندانی دیر بماند ۶ گمشده باز آید
۷ کار گشاده شود ۸ مال نیابد ۹ شراکت بکن

در بازرگانی

۱۰ در بازرگانی سود بسیار است ۱۱ غایب حال بیاید ۱۲ این سفر خوبست
۱۳ دوستی این حال محکم باشد ۱۴ از غم زود خلاص شوی ۱۵ این خبر راست است

فرقان

۱ این بنا خوبست ۲ این بنده را بخر ۳ بیمار شفا یابد
۴ فراخی ارزانی باشد ۵ از سلطان نیکی بینی ۶ از زندان زود نجات یابی
۷ گمشده تمام برسد ۸ کارها گشاده شود ۹ توانگری یابی
۱۰ از شراکت حذر کن ۱۱ از تجارت سود نبینی ۱۲ غایب با شادی آید
۱۳ این سفر بکن البته ۱۴ این دوستی دشمنی شود ۱۵ از غم نجات یابی

شعرا

۱ وام باز نهد ۲ این بنا خوش باشد ۳ این بنده را بخر
۴ بیمار دیر شفا یابد ۵ نرخ ارزان باشد ۶ از سلطان نیکی بینی
۷ در زندان دیر بماند ۸ گمشده باز آید ۹ کارها گشاده شود
۱۰ مال بسیار یابی ۱۱ شراکت خوبست ۱۲ در تجارت سود باشد
۱۳ غایب از در درآید ۱۴ در این سفر نیکی بینی ۱۵ دوستی این دو سه تن محکم باشد

نمل

۱ در خصومت غالب شوی ۲ وام بده باز دهد ۳ این بنا خوبست
۴ این بنده را بخر ۵ بیمار به صدقه به شود ۶ ارزانی نرخ باشد

٧ از عمل سلطان نیکی بینی ٨ از زندان زود خلاص شود ٩ کم شده باز آید
١٠ کارها بسته است ١١ مال اندک یابی ١٢ شراکت بکن
١٣ این بازرگانی زیان دارد ١٤ غایب زود آید ١٥ از این سفر زود باز آید

قصص

١ عاقبت اینکار را بیم است ٢ اینخصوص مشکل است ٣ وام بده باز دهد
٤ این بنا مبارک است ٥ این بنده را نجز البته ٦ بیمار صدقه دهد
٧ نعمت فراخی و ارزانی باشد ٨ از سلطان نفع بینی ٩ این زندانی دیر ماند
١٠ کم شده زود بدست آید ١١ کارها گشاده شود ١٢ توانگری یابی
١٣ این شراکت عیب ندارد ١٤ در این تجارت نفع بینی ١٥ غایب زود آید البته

عنکبوت

١ این ضیاع ساخته شود ٢ عاقبت کار خیر است ٣ میان دشمنان بصلح می انجامد
٤ این وام نباید داد ٥ این بنا نااستوار است ٦ این بنده را نجز البته
٧ بیمار طول کشد ٨ گرانی و تنگی سخت ٩ از کار سلطان نیک باشد
١٠ زود زندانی راحت یابد ١١ کم شده زود بدست آید ١٢ کار بصبر بگشاید
١٣ توانگری یابی ١٤ در این شراکت فایده بینی ١٥ در تجارت سود بینی

روم

١ این ستور را نجز البته ٢ این ضیاع بفروش ٣ عاقبت زیانست

در خصوص

٤ در خصوص ظفر مشکل است ٥ وام بده باز دهد ٦ این بنا مبارک است
٧ این بنده نجز البته ٨ بیمار را صدقه باید داد ٩ ارزانی باشد
١٠ از عمل سلطان سود بینی ١١ زندانی زود خلاص شود ١٢ کم شده بیابی
١٣ گشایش کار نزدیک است ١٤ توانگری و مال یابی ١٥ شراکت کن که نفع یابی

لقمان

١ این بنده را بفروش ٢ این ستور را مخر ٣ این ضیاع خوش باشد
٤ عاقبت اینکار خیر است ٥ اینخصوص محکم است ٦ این وام مده
٧ این بنا محکم و پاینده باشد ٨ این بنده را بخر ٩ این بیمار بصدقه به شود
١٠ ارزانی نرخ باشد ١١ از سلطان زیان بینی ١٢ زندانی زود نجات یابد
١٣ کم شده تمام باز آید ١٤ کارها گشاده شود ١٥ توانگری یابی

فال نامه که جناب امام رضا ع بجهت مامون تصنیف کرده
طریقه چنین است که چون کسی را مرادی باشد و خواهد که
نیک و بد آن را بداند اول مطلب خود را در دو سطر
چهار خانه پیدا کرده به بیند در آن دایره چه حرف نوشته
پس در دو سطر شش خانه نیز پیدا کرده آن دو حرف را در
دائره مجمع حروف ملاحظه نماید که کجا در پهلوی
هم واقعند پس حساب بگیرد و از یک تا نه هر چه در لفظ

ایدو از انجا بشمارد و به بیند که کدام مرغ است بر سر
انمرغ رفته از انجا سطر بشمارد مطلب حاصل اید

دوایر چهار کانه





دوایر شش کانه









طاوس

۱ این کار برایه مراد دل ۲ از بجای بجای رفتن خوبست ۳ اینخواب بغایت خوب است
۴ این ملک بخر فایده بینی ۵ نزد قاضی خطر است ۶ از اینغم خلاص شوی
۷ زن طلاق مده تعجیل مکن ۸ این عمارت مبارکست ۹ از سلطان عزت و جاه بینی

عصفور

۱ بسفر مرو خوب نیست ۲ اینکار بزودی بر آید ۳ بجای مرو صبر کن
۴ از انخواب فرح میرسد ۵ این ملک بخر نفع بینی ۶ نزد قاضی ظفر است
۷ از اینغم بزودی فرح یابی ۸ از طلاق زن حذر کن ۹ عمارت کن نفع بینی

کلنک

۱ بر دشمن ظفر یابی انشاء الله ۲ این سفر عزم کن انشاء الله ۳ بنا ربا که اینکار بر آید
۴ نقل کن که سعادت یابی ۵ این خواب بکسی مگو ۶ این ملک بخر نفع عظیم بینی
۷ نزد قاضی ظفر خصم راست ۸ ازین غم فرح یابی ۹ زن طلاق مده پشیمان شوی

هدهد

۱ این بیمار بهتر شود بزودی ۲ با دشمن مناظره مکن ۳ بسفر مرو پشیمان شوی
۴ اینکار بد شود اگر کنی ۵ نقل مکن فایده ندارد ۶ تعبیر خواب خوبست
۷ این ملک به دیگری فروخته شود ۸ نزد قاضی ظفر نیست ۹ از اینغم دیر فرح یابی

خروس

۱ غایب بزودی میاید ۲ بیمار بزودی شفا یابد ۳ مخاصمت کن ظفر تراست
۴ سفر کن توفیق یابی ۵ اینکار بزودی بر آید ۶ نقل مکن پشیمان شوی
۷ این خواب بکسی مگو ۸ ملک بخر فایده تمام بینی ۹ نزد قاضی مغلوب شوی

باشه

۱ اگر شده بدست نیاید ۲ غایب بزودی برسد ۳ رنجور بعد از چند روز به شود
۴ از این دشمن حذر کن ۵ ازین سفر حذر کن ۶ اینکار بمراد تو بر آید
۷ بهر جا میروی بر خوف ۸ تعبیر خواب خوبست ۹ این ملک فایده ندارد

چرغ

۱ این حامله پسر زاید ۲ گم شده بتو میرسد ۳ غایب کار بیش دیر کشد

٤ رنجور بروزی شفا یابد ٥ از این دشمن حذر کن ٦ این سفر مکن
٧ اینکار بمراد بر آید ٨ بجائی مرو خوب نیست ٩ تعبیر خواب بدست

عقاب

١ میان عاشق و معشوق کدورت شود ٢ این زن پسر زاید ٣ گم شده زود بدست آید
٤ غایب کی میرسد بمراد دل ٥ رنجور شفا یابد ٦ بر دشمن ظفر یابی
٧ بسفر مرو صلاح نیست ٨ اینکار بر نیاید ٩ بسفر مرو خوب نیست

بط

١ در این تجارت فایده نبینی ٢ میان عاشق و معشوق الفت شود ٣ این زن پسر زاید
٤ این گم شده بتو میرسد ٥ غایب میرسد بزودی ٦ بیمار بعد چند روز شفا یابد
٧ بر دشمن ظفر یابی ٨ این سفر را دو هفته صبر کن ٩ اینکار باید بخیر

تذرو

١ این چهارپا بخر چند دارد ٢ در این تجارت برکت نیست ٣ این دوست بتو میرسد
٤ این زن پسر زاید مبارک قدم ٥ گم شده باز رسد بسیار ٦ غایب بکار خود گرفتار است
٧ بیمار بزودی صحت یابد ٨ از این دشمن حذر کن ٩ این سفر فایده ندارد

لقلق

١ معاش روزی بسیار شد ٢ چهارپا بخر ٣ تجارت و فایده تمام دارد
٤ معشوق بتو میرسد بی باک ٥ زن دختر زاید دولتمند ٦ گم شده بتو میرسد

٧ غایب بزودی میآید ٨ رنجور بعد از هفت روز شفا یابد ٩ بر دشمن ظفر یابی

عقعق

١ این چیز را بفروش ٢ معاش تو بعد از ده روز بتو میرسد ٣ چهارپا را بخر
٤ این تجارت مکن ٥ معشوق بتو میرسد خوشباش ٦ این زن پسر زاید
٧ گم شده بتو میرسد ٨ غایب بمراد دل برسد ٩ رنجور بعد از نه روز بهتر شود

کرکس

١ این حج کنار نشود ٢ چیز مفروش پشیمان شوی ٣ روزی بسیار شود
٤ این چهارپا فایده ندارد ٥ بازرگانی فایده ندارد ٦ معشوق یار یکدل است
٧ زن دختر زاید خوب روی ٨ گم شده بتو میرسد ٩ غایب میرسد بمراد دل

قبج

١ این زن خوب نیست بخواه ٢ عزم حج کن خوب است ٣ این متاع بفروش
٤ معاش روزی بسیار رسد ٥ این چهارپا فایده نبینی ٦ این تجارت مکن
٧ از این معشوق خیر نه بینی ٨ این زن پسر زاید ٩ گم شده بتو رسد با زحمت

باز

١ در این شراکت نفع نبینی ٢ این زن بخواه صلاح نیست ٣ حج میسر نشود
٤ این متاع بفروش فایده نبینی ٥ معاش روزی بسیار رسد ٦ این چهارپا بخر نفع ندارد
٧ تجارت مکن ضرر بینی ٨ این معشوق معشوق دیگر دارد ٩ این زن دختر زاید

طوطی

۱ بمراد دل برسی ۲ ازین شراکت نفع بینی ۳ این زن بخواه
۴ این حج برو توفیق یابی ۵ این جنس را مفروش البته ۶ معاش تو روزی بسیار رسد
۷ در خریدن چهارپا تعجیل مکن ۸ ازین بازرگانی سود بینی ۹ معشوق دیگر است

کبوتر

۱ از سلطان بهرهٔ بسیار یابی ۲ بمراد دل برسی بزودی ۳ شراکت مکن
۴ این زن مخواه ۵ این حج میسر نیست ۶ این متاع مفروش
۷ روزی تمام بتو رسد ۸ چهارپا مخر ۹ بتجارت مرو

غراب

۱ این عمارت مبارک نیست ۲ از سلطان حذر کن ۳ بمراد دل رسی
۴ شراکت مکن ۵ زن بخواه و تعجیل کن ۶ بحج برو توفیق یابی
۷ چیزی مفروش ۸ معاش تو روزی میرسد ۹ چهارپا بخر البته

کرکدن

۱ از زن طلاق مگو ۲ این عمارت مبارک نیست ۳ از سلطان فایده رسد
۴ بمراد دل برسی ۵ شراکت مکن ۶ در خواستن این زن صبر کن
۷ بحج برو خوب است ۸ چیزی مفروش ۹ روزی بسیار برسد

شاهین

ازاینغم

۱ ازاینغم خلاص شوی ۲ طلاق زن صلاح نیست ۳ در عمارت تعجیل کن
۴ از سلطان در این وقت دور شو ۵ بمراد دل رسی ۶ شراکت بکن
۷ این زن بخواه مبارک است ۸ حج میسر شود ۹ چیزی مفروش

غاز

۱ نزد قاضی مرو ۲ ازین غم فرج یابی ۳ زن طلاق مده
۴ در عمارت تعجیل کن ۵ از سلطان نیکی بسیار رسد ۶ بمراد دل رسی
۷ شراکت کن سود بینی ۸ این زن بخواه ۹ این حج میسر شود

شبپره

۱ این ملک بخر نفع بینی ۲ نزد قاضی ظفر تراست ۳ ازاینغم شادی بتو رسد
۴ زن طلاق پشیمانی ۵ این عمارت کردن میانه است ۶ از سلطان عزت بینی
۷ بمراد دل رسی البته ۸ شراکت کن البته ۹ این زن را بخواه

ورشان

۱ این خواب بسیار خوب است ۲ این ملک بخر البته ۳ نزد قاضی ظفر تراست
۴ ازاینغم فرج یابی البته ۵ زن طلاق مده ۶ عمارت بغایت خوب است
۷ در این وقت از سلطان دور شو ۸ بمراد دل رسی ۹ این شراکت مکن

شترمرغ

۱ از اینجا حرکت مکن ۲ ازین خواستن بسختی رسد ۳ این ملک مخر

٤ نزد قاضی ظفر یافتن ٥ ازین غم صبر باید ٦ دطلاق زن سعی کن

٧ در عمارت سعی کن ٨ از سلطان عزت بیینی ٩ بمراد دل برسی بحسب ظاهر

فال نامهٔ دیگر بعد از حمد سه صلوات فرستاده نیت کنید

وانگشت یکی ازین حروف نهاده ده ده بشمارد و حرف

دهم را بیرون نویسد و بعد مرکب کرده مطلب معلوم میشود

ب ب ا ی ث ت ث

ب ب س س خ ا ر

و و م ی ی د ر

ع ك ف ف ط ق ا ا

ش ا ل ك ی ی ل ص

ر خ ی ی ن ق ق

ب و خ ب و ن م ك

ی ن ج د د د ب ب

د ب ا ی ی ت ب ا

ا د د ف ا ر ر

س س س س ك س ث

ب س س ت ت ت ت

ن ث ی ی ی ی

قال علی بن ابی طالب ع من اراد ان یستخیر مد ثلثة خطوط

کل واحد انیه من الاخر ووضع النقط فوق الخطوط علی

هذه الصورة ....

یکی نیک دو بد باشد: سه از محنت برابیکار: چهارم سعد و

پنجم نحس و ششم نیک و ولی دشوار: سعادت یعنی از هفتم:

مراد دل شود حاصل: بهشتم هم برابیکار بعد از محسب یاران:

ثم یطرح ثمانیة ثمانیة فان بقی الواحد حصل المطلوب والاثنین لا

لا یحصل والثلثة یحصل بعد المشقة والاربعة یحصل بعد

الصبر والخمسة یحصل البته والستة یرفع حزنه وغمه والسبعة

حسنا جدا والثمانیة لا ینبغی فی هذا الامر والا حصل المشقة

مرد فال حال بیمار که صحت یابد یا بمیرد اول معلوم کند که

چند روز است بیمار شده نام بیمار و نام مادر او را

بحساب ابجد داوده عدد روزهای بیماری را بر سر

ان نهد و بیست و یک عدد هم بر ان افزوده سی سی طرح

کند وانچه بماند در لوح حیات و ممات جسته حکم نماید

لوح حیات ٢٦ ١٩ ١٣ ٨ ٢٩ ٢٢ ٢٢ ١٦ ١ ١٥ ١٠ ٢١ ٢٢ ٢٢ ١٧ ١ ٣ ١ ٣ ١٠

لوح تمام ۲۱۲۲ ۱۲ ۴۷ ۱۲ ۴۹۱۱ ۲ ۳۵۲ ۳ب ۱۸۵ ع ۲

اذا اردت ان تسکن في بلدة او قرية فاحسب اسمك واسم تلك
القرية او البلدة فاسقط اربعة اربعة فان بقي واحد
فانت فيها في تعب وان بقي اثنان وانت فيها متوسط الحال
وان بقي ثلثة فان الرزق سهل عليك في نفسك مطمئنة
وان بقي اربعة يكون سعادتك فيها **ادعية مجربة جهة**
قضای حوائج بين الصلوتين مغرب وعشا بدون تکلم
یکصد ویکبار این آیه بخواند الیس الله بکاف عبده **ایضا**
مدت هشت روز روزی هشتصد وچهل وهشت بار
یا علی بگوید **ایضا** بعد از نماز صبح پیش از تکلم سوره مبارکه
الم نشرح را بعد اسم خود بخواند **ایضا** در سر شب جمعه
شبی سه هزار مرتبه بگوید الهی قد انقطع رجائی
عن الخلق وانت رجائی **ایضا** هزار مرتبه بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم بحق بسم الله الرحمن الرحیم **ایضا** یک
صد ویازده مرتبه با بسمله بخواند یا من لیس في السموات
العلی الی منتهی قرار تخوم الارضين السفلی غیاث
لاحد عند شدة نزلت به غیرك یا الله فرج ما بنا وانجح

طلبنا

طلبنا فانك اعرف بحاجتنا **ایضا** در شب جمعه هزار مرتبه
در یکمجلس بخواند امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء
ایضا هزار وچهارصد وهفتاد ونه بار در یکمجلس بی
تکلم با طهارت بگوید سلام قولا من رب رحیم **ایضا**
در شب جمعه نصف شب غسل کرده هزار ودویست بار
با حضور قلب بخواند یا مسهل سهل کل صعب بفضلك
یا عزیز **ایضا** در شب جمعه سر بسجده گذارده هزار
مرتبه بگوید الهی قد انقطع رجائی عن الخلق وانت رجائی
هکذا اول سیصد مرتبه بگوید الله اکبر پس دو رکعت
نماز کرده پس تسبیح جناب فاطمه صلوات الله علیها را
پس سر بسجده نهاده صد مرتبه بگوید یا مولاتی یا فاطمه
اغیثینی **هکذا** دو رکعت نماز گذارده سر بسجده نهاده
متوسل بجناب فاطمه شده چهارصد وده مرتبه باین
طریق پیشانی صد مرتبه گونه راست صد مرتبه گونه چپ
صد مرتبه باز پیشانی صد وده بار بگوید یا مولاتی یا فاطمة
اغیثینی **هکذا** منقول از حضرت صاحب الامر عم بعد از
نصف شب شب جمعه غسل کرده دو رکعت نماز کند در

رکعت اول حمد یکبار چون به ایاک نعبد و ایاک نستعین
رسد صد بار بگوید پس باقی حمد را تمام کند و سوره
اخلاص یکمرتبه و در رکعت دویم نیز بدستور و در هر یک
از رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید بعد از سلام تمام که
که مذکور میشود بخواند از روی اخلاص پس سر بسجده نهد
بعد از حمد و ثنای خدا و تضرع و زاری حاجت خود را
بخواهد انشاء الله مستجاب است و بجهت ایمنی از شر دشمنان
نیز خوبست اللهم ان اطعتک فالمحمدة لک وان عصیتک
فالحجة لک منک الروح ومنک الفرج سبحان من انعم وشکر
سبحان من قدر وغفر اللهم ان کنت قد عصیتک فانی
قد اطعتک فی احب الاشیاء الیک وهو الایمان بک لم
اتخذ لک ولدا ولم ادع لک شریکا منا منک به علی لا منا منی
علیک به عصیتک یا الهی علی غیر وجه المکابرة ولا الخروج
عن عبودیتک ولا الجحود لربوبیتک ولکن قد اطعت هوای
وازلنی الشیطان فلک الحجة علی والبیان فان تعذبنی فبذنوبی
غیر ظالم وان تغفر لی وترحمنی فانک جواد کریم پس بگوید
یا کریم که نفس تنگ شود پس بگوید یا امنا من کل شیء و

کل

کل شیء منک خائف حذر اسالک یا امنا من کل شیء وخوف
کل شیء منک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعطینی امانا
لنفسی واهلی وولدی وسایر ما انعمت به علی حتی لا اخاف
احدا ولا احذر من شیء ابدا انک علی کل شیء قدیر وحسبنا الله
ونعم الوکیل یا کافی ابراهیم نمرود ویا کافی موسی فرعون
ویا کافی محمد الاحزاب اسالک ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تکفینی شر فلان ابن فلان جهت قضای حوایج وایمنی از
شر ظالم واعدا وحفظ جمیع بلیات در وقت رجوع یازده
مرتبه بخواند یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین
جهت حصول مطالب از کسی چون او را ببیند این آیه بخواند
فما له من قوة ولا ناصر جهت محافظت از شر اعدا ۱۳۲
بار بخواند فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین جهت دفع
دشمن با غسل یا وضو دو رکعت نماز حاجت کند از ده این
دعا را با بسمله بخواند اللهم فلان ابن فلان ظلمنی واعتدی
علی ونصب لی وامضنی وارمضنی واذلنی واخلقنی اللهم
فکله الی نفسه وهد رکنه وعجل جایحته واسلبه نعمتک
عنه واقطع رزقه وابتر عمره وامح اثره وسلط علیه

عدده وخذ من ما منه کما ظلمنی واعتدی علیّ ونصب لی
وامض وامرض واذل واخلق جهة دفع ظلم اعدا این
دو رکعت نماز بدون تکلم ۱۱۱۱ بار بکوید ربّ انی مغلوب
فانتصر وهکذا للدفع شر من یخافه در وقت رفتن
بانکشت سبابه بر پیشانی بنویسد لا تخاف درکا ولا تخشی
وهکذا بر پیشانی ابجد هوز بنویسد ب ددوح وهکذا
بر پیشانی بنویسد یا کیلوش وهکذا در برابر او بکوید
لا تخف انک من الامنین وهکذا صاد معکوس باین طریق
سه بانقطه در میان صاد بر ناخن ابهام دست چپ نوشته
ابهام را بکف دست کرفته انکشتان را بهم بکیرد وهکذا
من قرا هذه الایة فی وجه من یخاف شره من سبع او ظالم
لا یضره الله وهو هذا الله ربنا وربکم لنا اعمالنا و
لکم اعمالکم لا حجة بیننا وبینکم وهکذا چون نزد کسی
رود هفت بار بخواند خیرک بین عینیک وشرک تحت قدمیک
وانا بالله نستعین علیک اللهم اکفنیه بما شئت فانه
لا قوة الا بک جهة هلاکت اعدا سوره یا ایها المزمل را
چهل و یکمرتبه در وقت زحل یا مریخ سر برهنه کرده بخواند

و هکذا

وهکذا هزار و یکصد مرتبه ایه وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله
سمیع علیم بخواند جهة ایمنی از عدو وخصم ونجات از
ملک و بعد از نماز صبح پیش از تکلم دو رکعت نماز کرده
هفتاد بار این ایه بخواند تا سر روز پنج روز ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا
واجعل لنا من لدنک نصیرا جهة نجات از حبس مکرر با بسمله
وحوقله بکوید ایاک نعبد وایاک نستعین ایضا مکرر
این دعا بخواند یا ولیی فی نعمتی یا صاحبی فی وحدتی و
یا عدتی فی کربتی ایضا جهة نجات ومحافظت هزار و یک
مرتبه بخواند انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون هکذا
جهة نجات باین اسم مداومت نماید یا قیف سبوحی
هکذا مکرر بخواند لا اله الا الله الملک الحق المبین هکذا
جهة نجات وغلبه بر خصم بعد از دو رکعت نماز و صد
صلوات هزار مرتبه بکوید سبحان الطاهر القادر الکافی
جهة حفظ از بلیات هر روزه مکرر این ایه بخواند ولا
یؤده حفظهما وهو العلی العظیم جهة وسعت رزق هر

و وره در رکعت اوّل نماز صبح بعد از حمد سورهٔ و الشمس
بخوانند وهکذا دویست مرتبه بخواند یا ذالمعروف
قدیم الاحسان احسن الینا باحسانك القدیم برحمتك
یا ارحم الراحمین جهة دفع هم و غم سوره یس را تلاوت
نموده چون بآیهٔ سلام قولا رسد هشتاد و دو بار بخواند
پس سوره را تمام کند جهة زبان بند اعدا سه بار آیهٔ
من قوّة ولا ناصر را بخواند و بجانب دشمن اشاره کند
جهة فتح و وسعت پیش از صبح هزار و یکمرتبه بخواند
اللهمّ اغننی بجلالك عن حرامك و بفضلك عمّن سواك
و باید تا اول فجر ثانی تمام شود وهکذا هر روز هفتاد
مرتبه سورهٔ والعادیات خوانده بیفاصله هزار و شصت
بار یا غنی بگوید تا یکسال البته غنی شود للقبول روز
جمعه شصت سین با نیطر بی نوشته با خود دارد و
در وقت نوشتن بعدد هر یك بگوید یا ابرهیم یا معید
وهکذا روز پنجشنبه صد و سی عین با نیطر بی نوشته
با خود دارد و بعدد هر یك یا محمود یا کریم بگوید
لعن چهار ضربه ورکعت نماز کرده ع ع ۳ عدد هر یك

سوره

سورهٔ یس خوانده دمیده یکی یکی را برداشته باین نحو لعن
کرده اللهمّ العن عمر ثمّ ابابکر و عمر ثمّ عثمان و
ثمّ عمر ثمّ عمر ثمّ عمر بر کودال انداز د و سر انرا بپوشد
و صد مرتبه صلوات فرستاده سر بسجده گذاشته صد
مرتبه یا عزیز بگوید و تا سه مرتبه مکرر نماید تا سه هفته
ایضا بعدد اسم عمر ۳۱ شکل گوسفند کرفته در پشت
بام و بر هر یك لعن کفته دمیده در آتش انکنده خاکستر
انرا بباد دهد طریقهٔ ختم الم نشرح در هنکام خلوت
با وضو و طهارت رو بقبله بدون تکلّم هفتاد مرتبه
سورهٔ حمد بخواند و صد مرتبه صلوات فرستاده هفتاد
نه مرتبه سورهٔ الم نشرح بخواند پس هزار و یکبار
سورهٔ توحید بخواند و هفت بار سورهٔ حمد پس صد
بار صلوات کفته سر بسجده حاجت خود را بخواهد طریقه
ختم فاتحه جهة حفظ و دفع اعدا و سایر حاجات بعد از
عشا و بعد از صبح و ظهر و عصر هر یك هیجده بار
و بعد از شام بلیست و هشت بار که در شبانه روزی صد
مرتبه خوانده شود جهة مطالب مشروعه بر کاغذی

نوشته من العبد الضعیف الی الرب الجلیل انی مسّنی
الضرّ و انت ارحم الراحمین نود و نه مرتبه بخواند و
کاغذ را در آب اندازد جهت تسخیر اعدا و بخت هر روز
بعد از نماز صبح هفت مرتبه بگوید اللهم صلّ علی
محمد و آل محمد و عجّل فرجهم پس چهل بار بگوید با بسمله
یا مجری الشمس یا مسخّر القلب یا فالق البحر علی بنی اسرائیل
اللهم سخّر لی الخلق کما ارید فانک تقوی ما ترید یا
بدیع العجائب بالخیر رب نجّنی من القوم الظالمین یا من
یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره جهت شفای بیمار
بگیرد یکصاع گندم پس بیمار بر پشت بخوابد و گندم را
بر سینه خود پهن کند و این دعا بخواند اللهم انی اسالک
باسمک الذی اذا سئلک به المضطر کشفت ما به من ضرّ
و مکّنت له فی الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک ان
تصلّی علی محمد و آل محمد و ان تعافینی من علّتی پس بنشیند
و گندم را جمع کرده و بچهار مسکین بالسویه تقسیم
نماید ایضا بر تربت سید الشهدا علیه السلام بخواند و مریض
کمتر از نخودی بخورد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بحق

۱۴۶ الرزنه

هذه التربة الطاهرة المبارکة و بحق الملک الذی هو
خازنها و الملائکة الموکّلین علیها و بحق الوصی الذی
وارثه و بحق الذی هو مدفون من ورائها اجعل لی فی
هذه التربة رزقا واسعا و علما نافعا و عقلا و فهما
و ادراکا و ذهنا فی ابواب العلم و شفاء فی کل داء و امانا
من کل خوف و خصم و امانا من کل ظالم و حفظا من کل
سوء برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و
آله جهت نجات از بند و زندان این مربع را به همین طریق
بر پارچه کاغذی نوشته در بلندی
کوهی یا بر درختی یا بر سر چوبی
بار کیسه یا بازوبندی به سمت خانه و
منزل خود بجر بست انشاء الله تعالی

ن	ج	ا	ث
۴	۳۹۷	۵۰	۳
۳۹۲	۱	۶	۵۰
۳	۵۳	۳۹۲	۱

للصّرع و هی ان یکتب علی الکف الایمن و اذ قتلتم نفسا
فادّارأتم فیها و الله مخرج ما کنتم تکتمون و فی الکف
الایسر اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء
قدیر هیوسا هیوسا هیوسا و یکتب علی کل رجل وقفوهم
انهم مسئولون ثم تقرا ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم

جمیع الدنیا محضرون اربعین مرة فانه یبرح انشاء الله
تعالی دیگر طریقه مربع مثلث وغیره مربع اسمی از اسماء الله را
یا هرچه خواهند بعدد در آورده از جمع آن سی عدد کم
نموده ربع باقی را گرفته در خانه یک نویسند و همچنین
یک یک افزوده شانزده خانه پر کنند اگر کسر داشته باشد
یعنی وقتیکه ربع گرفته بود اگر سه عدد باقی مانده بود
در خانه پنج و اگر دو بود در خانه نه و اگر یک در خانه سیزده
بیفزاید مثلا اگر سه باقی مانده در خانه پنج یکی زیاد
کند یعنی علاوه از حسابیکه داشت مثلا در خانه چهار
سی و دو بود و بایستی در خانه پنج سی و سه بنویسید
حال سی و چهار بنویسد یکی بقاعده که در دست دارد
هر یکی در عوض کسر که باقی مانده بود علی هذا
و ترتیب شانزده خانه از قراریست که در [illegible] است

خدا واحد شهها ماه بی نقصان   برادران شه مصر بابهای جنان
بروج کوکب سیارات مهره نرد   شمار حصص دو نراد و شوم داردان
جهات اربعه سی مزاج ارکان   که صف بیادق شطرنج قسم نرد بدان
بکن نیمه ماه فصول سال انکه   اصابع کف ایام تسع باقران

صح هذا

٨	١١	١٤	١
١٣	٢	٧	١٢
٣	١٠	٩	٦
١٠	٥	٤	١٥

قطعه اخری علی هذه الصورة
خدا واحد شهها ماه بی نقصان
برادران شه مصر و بابهای جنان
پس از بروج کواکب بکعبتین روان
پس ان عدد که بود شوم شهر رمضان ؛ جهات اربعه سیمرا مزاج ارکان را
بشناس ؛ زنیمه مهر مشطرنج ارد رمیدان ؛ از این گذشته
موالیه را بدست آور ؛ دگر ز نیمه مرکز حساب و از ارکان
حواس خویش یکی جمع در حساب عدد ؛ بروی دو دست یکی بنه ؛
در یغ خود قربان مثلث اسمی را بعدد در آورده ۱۲
از آن طرح کند باقی را ثلث گرفته در مثلث برد اگر یکی
کسر باشد در خانه هفت و اگر دو در خانه چهار یکعدد
اضافه کند و ترتیب خانهای مثلث که نه خانه است از این
قرار است ؛ وضع نهاده اند حکیمان بعز کار ؛ اشکال آن
بر مر بخواهم کنون تو ؛ عدد عرب بسال و دگر اختراع ؛
نقش مهین کعب بدان ای نکو سرشت ؛ میعاد و وضع حمل و تمام
خدا پاک ؛ یاران مصطفی و طلاق و در بهشت ؛ علی هذه الصورة

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	٤

در ترتیب خانهها نه گانه و خاصیت و فواید مثلث که حکما

واهل این فن تجربه کرده اند؛ حکمای زمانه ماضی؛ همه
علم داشتند هنر؛ وضع این هند سر نهادستند؛ که نو د
خانهاش نه بیکر؛ خانه اولین زنه کانه؛ عددی هست
اولین دو شمر؛ خانه دویمین که میراث نسبت؛ هست اعیاد نام
هفت اختر؛ شش جهات است خانه سیم؛ چارمین خانه آست
نه بیکر؛ پنج عدد بیش نیست در پنجم؛ خانه ششمین یکی
بنگر؛ چار عدد بیش نیست در هفتم؛ هشتمین خانه سه
بود بصورت؛ نهمین خانه هشت عدد دارد؛ خانه مخوب
نقش او در خور؛ که تربیع با قران زحل؛ بنویسند بر سفال
حجر؛ پس هر خانه که دفن کنند؛ خلق آنخانه جمله سر تا سر
بگریزند هر یک از آن کوی؛ بنشینند نزدیک یکر؛ و زد بود
مه مقابل مریخ؛ بنویسی بچوب تخته گرد؛ پس از آن تخته را
بسوزانند؛ تا شود بالتمام خاکستر؛ گرد و کس را که دوستند
رفیق؛ پاره را فشانیش بر سر؛ از آن دشمن هم شوند ساعت
کار هر دو رسد به بیم و خطر؛ ور نویسد یکی چو بر کاغذ
نهد او را بمجلس محضر؛ جنگ افتد میان آن مردم خسته
کردند از جدال و حدت؛ ور نویسد یکی بساعت نحس بر

سر گاو و کله استر؛ پس بشوید به آب سرد از آن؛ بفشانند بر
زن و شوهر؛ زود از یکدیگر جدا کردند؛ اینچنین خوانده ایم
در دفتر؛ ور نویسد بنام یکشخصی که بخواهد رود به سوی
سفر؛ زیر سنگی نهند از اشکال؛ زود او در گور زخانه بدر
وضع حمل زنی اگر نباشد؛ بنویسند نقش را بشکر؛ بخوردان
کسی که دارد بار؛ هم به آب باعث قضا فتد؛ گرد دارد در رنج
مستخلص گرچه رخ شسته او بخون جگر؛ یاد میدارد کار
در کار؛ تجربت کن که هست گنج و گهر؛ طریقه مربع صد در صد

۱	۲۲	۶۲	۵۶	۹۸	۸۵	۴۸	۷۴	۳۹	۲۰
۲۹	۷۹	۵۳	۸۴	۱۱	۱۰	۹۳	۴۹	۶۵	۳۲
۶۴	۴۷	۸۸	۱۴	۴۰	۲۱	۹	۹۵	۵۲	۷۵
۴۲	۹۰	۱۹	۳۷	۶۳	۷۶	۲۳	۷	۹۱	۵۷
۸۱	۱۲	۳۸	۶۱	۵۵	۴۵	۸۰	۲۵	۶	۹۶
۱۵	۳۴	۷۱	۴۶	۸۹	۹۲	۵۴	۷۰	۲۶	۸
۹۴	۴	۳۰	۷۸	۴۳	۵۸	۶۶	۳۱	۱۸	۸۳
۶۰	۹۹	۳	۲۷	۷۳	۶۸	۳۵	۱۳	۸۶	۸۳
۷۷	۵۱	۹۷	۲	۲۸	۳۳	۶۱	۸۲	۵	۶۹
۳۶	۶۷	۴۴	۱۰۰	۵	۱۷	۸۱	۵۹	۷۲	۲۴

الكريم الوهاب ذو الطول این اسما را در مربع کنانیده در
گردن خود آویزند مطالب عشره عمدیسر گردد هیچ نکبت
او نداند اگر در رویشی و تنگدستی و حاجتمند باین
اسم مداومت نماید بخواند حق تعالی او را شاد گرداند
بفراخی روزی از جای که او نداند مجربست و از اینست

٢٧٢	٢٧٦	٢٧٩	٢٦٥
٢٧٨	٢٦٦	٢٧١	٢٧٧
٢٦٧	٢٧١	٢٧٤	٢٧٠
١٧٥	٢٦٩	٢٦٨	٢٨٠

منتر یا منتر عقرب اینکلمات را
سه مرتبه خوانده بر عقرب
دمیده عقرب بد شت بگیرند
نرند کبهان کی کبهان کی کبهان ای کی کبهان ما آمی
کی کبهان و اگر کسی را زده باشد همین اسم مرتبه خوانده
بعد از آن این کلمه اهن امد بهمن را زد و بعد سیلی قایمی بر
روی عقرب کزیده یا کسیکه خبر او امی آورد بزنند یا الله
دهان خود را بران موضع بمالد منتر مار و عقرب دیگر
اینعا را بر نبات خوانده دمیده هر کس بخورد هیچ
یک از انها او را نزند بسمله اسئلك بما یسئلك اللهم
یا ذا القوة المتین یا بدیع العجایب من جمیع المخلوقات محمد
واله قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی انما الهكم اله واحد

فمن کان

فمن كان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك
بعبادة ربه احدا لپاچرمن چتی پکر پنجا ریا رنی جسك
حمار سخن کچی نتلی منتر عقرب کزیده سه مرتبه این منتر را
خوانده بر موضع عقرب کزیده بدمد نی وتی نوکر کانی
نکا ثطنی چپانی وبو کر ثانی جهة شب لرز بر سر مغز بادام
نوشته هر روز یکی به ترتیب بخورند مجربست بسم الله ١
مارث واستوارث بسم الله حمل العرش وارث بسم الله ٢ ٣
علم الغیب عارث صحه امتحان اشیا و فرق میان اصلی مصنوعی
وخالص ومغشوش آن فاذهر فرق میان فاذهر حیوانی
ومعدنی آنستکه سوزنی را گرم کرده در آن فرو برند اگر
دود زردی مشاهده شود اصلی است و اگر سیاه عملی فاذهر
معدنی اول زند چوبه را بر روی سنگی بسایند پس فاذهر را
اگر رنگ زند چوبه سرخ شود خوبست والا فلا شنکادر
ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش بخلاف معدنی
کافور ثقل و چسبنگی مصنوعی است بخلاف اصلی طباشیر
بهتر آن و سفید مستدیر است که بااندك تندی و گزندگی
زبان باشد و استخوان سوخته که باز مغشوش میسازند

با اندک شوری و بی حدت و در آب حل نمیشود عنبر
عنبر خالص غیر مغشوش از خایید ن منقطع نمیگردد
بخلاف مصنوع آن فرفیون اصلی آن متخلخل و تند طعم
و زبان را نمیگزد مشک خالص او آنست که چون بپیمایی
با سوزن از نافه بکند اسند و بعد از سیر بکنند
هیبوی سیر بر نیارد و مشک غیر خالص بخلاف اینست و
مصنوعی آن از ریوند و عود و سنبل حسن بکبد
خشک کرده بزر برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و
قدری مشک ترتیب دهند و آنچه در غیر نافه است قدری
از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر
فتیله شود مغشوش و گویند مشک خالص را چون
ساییده در ظرف رطوبة دار کنند بقدر یک ثلث
وزنش زیاده میشود مومیای خوب آنست که چون جگر گو
گوسفند را از گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شو کرده
بر آن بمالند التیام دهد مرطب تهیه ساده تر خمر روغنها که جهة
بعضی از امراض نافع و مجربست روغن کدو جهة شقاق
اعضا و جرب و خارش نافع است کدو نارس هند وا

نارس
یکمن نیم من از زروت عناب سپستان تخم کدو و تخم خرفه
تخم خیار تخم کاهو تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه بادام تلخ
یکمن هشت مثقال پیه بز نیم من شیر گاو بقدر دیگر
اجزا را فراگیرد اول کدو و هندوانه را کوبیده سایر
اجزا را نیز کوفته و بپخته در شیر گاو یکشبانه روز بخیسانند
و پیه بز را نیز ریزه ریزه کرده در شیر بریزند پس با آتش نرم
بجوشانند و اندک اندک آب هم بریزند تا بسیار بجوشد
پس روغن را از اجزا جدا کرده بار دیگر جوشانیده ضبط
کنند روغن کتیرا جهة درد استخوان و ذات الجنب و ذات
الصدر و شقاق و خشکی اعضا نافعست ص کتیرا بنفشه
گل خطمی سفید یکمن شانزده مثقال موم کافوری روغن
بادام یکمن بیست مثقال روغن گل سرخ سی مثقال
بز نیم من پیه را که آخته صاف نمایند و موم و روغنها را
با پیه ممزوج کرده از دفش فرو گیرند اجزا را کوفته و بیخته
مخلوط نمایند و جهة درد استخوان در حمام بمالند و
در غیر آن در غیر حمام گرم کرده ضماد نمایند روغن حنا
جهة درد استخوان و عرق النسا و مفاصل و فالج وا

امراض بارده نافع است حب نیم من حنا را یکشب در آب خیسانیده
روز دیگر آب صاف آنرا با نیم من روغن کنجد آمیخته آن
قدر بجوشانند که روغن نماید پس حب السلاطین حوج
جوزیرا امتحان یکدیده مثقال جدوار ختائی پنج مثقال
کوفته و بیخته بروغن مزبور داخل کرده باز چندان
بجوشانند که اجزا مجموعا در میان روغن بسوزد و سیاه
شود پس ضبط نموده در وقت ضرورت نیم گرم کرده
ضماد نمایند روغن کدو نوع دیگر کثیرا لعاب خطمی لعاب
بهدانه لعاب اسپرزه بیخ بنفشه بالتسویه کدو بقدر
اجزا بیه بر بقدر مجموع آب کدو را بکوبیدن گرفته
با اجزاء دیگر بجوشانند و صاف نموده باز بجوشانند
تا روغن بماند مقیئات شرب طبیخ ارغوان مقیی و مقیی
الات نفس است و پاک کننده معده است شرب طبیخ
همه درهم ریشه ارغوان مقیی قوی و مفتح بر اشتهاست
شرب قراطی از پیاز عنصل و ریشهای او که باهم کوبیده باشند
مقیی قویست شرب یکمثقال تا دو مثقال ریشه خربزه
مقیی قویست شرب تخم تره تیزک با آب گرم مقیی بلغم است

اکل مغز

اکل مغز گردکان ناشتا اسانی قی است شرب طبیخ نیم وقیه
یا یکوقیه پوست بیخ درخت گردکان در معده ممتلی
از غذا مقیی قوی و قاطع اخلاط لزجه وجهت درد شکم
و اسافل نافع است چون بیست درهم شبت در دیگر رطل
آب بجوشانند تا بنصف رسد و جزو القی و سایر مقیبات
با قدری نمک سائیده بعسل سرشته با مطبوخ شبت بقدر
احتیاج با آب گرم و عسل بنوشند بغایت مقیی و بسعا
یله است چون یکوقیه اسپند را کوبیده با چهار وقیه
آب بجوشانند و آب آنرا با سه اوقیه عسل و دو اوقیه
روغن کنجد بنوشند مقیی قوی و بسعایله است و در تنقیه
سینه و اعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال
رطوبی بیعدیل اکل کوبیده دانه خیار شنبر از پنج عدد تا هفت
عدد مقیی خوبیست شرب پانزده عدد مویزک با ماء العسل
مقیی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب آن بدفعات
ماء العسل بنوشند و حرکت کنند شرب عنب الثعلب
غیر مطبوخ مقیی قویست شرب شبت با عسل مقیی است
شرب بیخ مطبوخ نرگس بغایت مقیی است خاصه با عسل

ومخرج هرچه معده و منقی رحم و مسقط جنین مرده
وزنده است مسهلات اکل بنجعد دبرک بنجکشت مسهل
قوی مجربست شرب طبیخ نیم رطل الو بخارا در دو رطل
اب بجوشانند که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوب
وبی اذیتست شرب ابجره با شراب مسهل باعتدال
بلغم و فتیلهٔ او نیز مسهل است ضماد بخور مریم در شکم
اطلاق نماید اکل بسفایج باشکر و با اطعمه خاصه بخنی آب
در مستنجیح باماء العسل موجب اسهال مواد و بیضرر است
شرب سه مثقال سائیده بنفشه با شیرخشت و شکر مسهل
وسریع الاثر است شرب بوره با بنفشه و صمغ عربی
مسهل بلغم غلیظ و قاتل کرم شکم است شرب مطبوخ هشت
درهم ریشهای درخت توت با سه وقیه انجیر که در ده
مثقال اب بجنبه بنصف رسد مسهل قوی سودا و قوی
الاثر است اکل انجیل تازه یا خشک با مغز قرطم و یک
دانک و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه است
اکل ده مثقال مغز کردکان کوبیده با مساوی ان انجیر که
باهم بکوبند ملین طبع است شرب حاشا با سرکه و نمک

بوره ارمنی است

مسهل بلغم

مسهل بلغم و اخلاط امیختهٔ با نست اکل حب النیل با تربد
مسهل بلغم و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظ و با
هلیله مسهل سودا است شیاف سرکین موش بغایت ملین
طبع است شرب چهل و پنج مثقال اب خیار زرد ترش
رسیده باشکر مسهل مرة الصفرا معده و امعاست
برک تازه درخت بادام مسهل و مسقط کرم شکم است اکل
ده درهم کل سرخ ده مرتبه عمل میفرماید اکل یک درهم
تا چهار درهم برک کل نسرین مسهل قویست چون زهره
کاو را با نطرون و شحم حنظل حل کرده بر مقعد مالند
شکم براند چون سقمونیا را با زهرهٔ کاو و ترمس مطبوخ
بر حوالی ناف اطفال ضعیف الاحشا طلا کنند اسهال
نماید مفرحات شرب خمر در ظرف نقره باعث تفریح است
اکل شکوفه پنبه بغایت مفرح و بکوفته ان قریب
باسکار است شرب کلاب با شراب باعث زیادتی تفریح
اکل یک مثقال عنبر اشهب که با دو مساوی ان بنفشه و نیم
مثقال صمغ عربی بسه دفعه در یک روز خورده شود
تفریح ان بحد مستی است مسکرات چون قرنفل کاوزبان

یکمدده جزو گل سرخ پانزده جزو تنبول پنج جزو ساییده
بگلاب تصعید کرده عرق کشند قایم مقام خمر است
چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در ان
ریخته سوراخ را محکم کرده یکهفته در سرگین اسب
دفن کنند اب او مثل شراب مسکر است اما مقوی و مفسد
معده است چون خرما را با سعد و دارچینی عرق
کشیده با عسل امیخته در افتاب گذارند در جمیع
افعال و تفریح زیاده بر خمر است چون خمیرمایه را
کوفته با اب انار شیرین و امثال ان بسرشند قایم مقام
خمر است چون دوشاب انگوری را با اب سیب قدری
برگ ریحان و اندک حرمل بسرشند در جمیع افعال قایم
مقام خمر است سوای اسکار چون نانخواه با دارچینی
و گاوزبان عرق بکشند قایم مقام خمر است چون
سداب را داخل شراب کنند باعث رفع اسکار و خوش
بوئی و رافع ضرر انست چون بیخ شوکران که بیخ تفتی
گویند با بنج البیج مکه بیخ ده هم کوبیده با صد و پنجاه
مویز بزرگ دانه در صد و پنجاه مثقال اب بجوشانند

تا اب بسوزد

تا اب بسوزد پس مویز را از ادویه جدا کرده خشک کنند
مسکر قوی نیست و زیاده از سه عدد ان منوم قوی است
شرب سه عدد تخم لفاح با اندک رازیانه و شکر
مسکر و مفرح و بیغایله است اکل یک مثقال عنبر اشهب
که با دو مساوی ان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسر
دفعه یکروز بخورند تفریح ان بحد مستی است عرق
قرنفل یکجزو قرنفل را با یکجزو نیم گل سرخ و مثل ان گاو
زبان و نصف جزو تنبول مجموع را ساییده بگلاب تصعید
نموده تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق
سموم و مقوی حواس و معدل اخلاط و رافع استسقا
و امراض بارده است شراب قرنفل را با شانزده جزو اب
انار دین و یکجزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده یک
هفته در سرگین اسب دفن نمایند بهتر از خمر قوی تر
و چون همین شراب را با شکر بقوام اورند جهت امراض
بارده صعب بی نظیر است عمل رفع خمار اکل زعفران با
بسبخج رافع خمار است اکل روغن افسنتین قبل از
شراب رافع مستی و بعد از ان رافع خمار است اکل

کاهو رافع خمار و مانع مستی است اکل اقسام کلم که محرا
پخته باشند مانع مستی و رافع خمار است اکل
ترشی ترنج با شکر رافع خمار است سعوط کشنیز منقوع
در سرکه مانع مستی است اکل پنج درم بادام تلخ که
کوبیده ناشتا بخورند مانع مستی است ادویهٔ بیهوشی
نوع اول چون تاتوره را در شراب بسیار بجوشانند و
صاف از آن بخورانند بیهوشی آورد نوع دیگر خشخاش
سیاه تخم کاهو یکی پنج درهم بذر البنج دو درهم جوشانند و
صاف از آن تا چند بقوام آورند چون گوشت گاو در انجا
پخته با خون او و در شیشه کرده چهل روز تعفین
نموده تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند خشک کرده
قدری از آن با بذر البنج بخور کنند بیهوش سازد اکل
جوف کبلکی که در زیر خم شراب و سرکه میرد بیهوشی
بیهوشی و سکنجبین و زبل مرغ خانگی رافع است چون
این اجزا از جوز ماثل پوست بذر البنج افیون یکی یک
جزو خربق سفید دو جزو کافور قدری کوفته و بیخته [illegible]
حمار سر شسته در شیشه کرده بخشکانند پس ساییده

نفوخ

نفوخ کنند بیهوش سازد علاجش مغز قلم گاو و کوهی را
بدهن و دماغ مالند و سرکه تند کهنه بر تارک دماغ چکانند
چون چرک گوش الاغ را بخورد کسی دهند بیهوش گردد
و چون سرکه بر پیشانی او مالند بهوش آید شرب چرک
گوش انسان با شراب باعث بیهوشی است چون قدری
گوشت تازه فربه را در زمین دفن کنند تا کرم افتد
پس بر آورده دو قسم کرم شده باشد آنچه سر آن سیاه
باشد جدا کرده در شیشه ریزند و سر آن را محکم کنند
تا در شیشه بمیرند و خشک شوند پس بر آورده قدری
جوز بوا و مشک و روغن خوشبو مخلوط کرده ضبط
کنند چون قدری از آن استشمام نمایند در حال بیهوش
کنند و طلاء روغن کهنه گاو بر دماغ رافع بیهوشی است
نوع دیگر بگیرند از بروج دو درم و از افیون برابر او
هر دو را در زجاجه کرده آب بر ایشان بریزند که چهار
انگشت فوق آن باشد و یک هفته در زبل تازه تعفین نمایند
چون خواهند تنویم کنند از این آب در ظرف زجاجی
ریخته بخور دهند در آفتاب نهند بعد [illegible]

کس بره در صورتیکه شربتست فی الحال بی آنکه بنوشد
بیخود کردد و باید عامل سحر بن خود را بروغن بادام بکیرد
منومات استشمام بوداده خشخاش منوم است نطرون
زعفران دافع بیخوابیست شربه نمر خرکوش باعث
شومیست بمرتبه که تا سرکه نخورند و استنشاق نکنند
بهوش نیایند اکل اندکی از انکه که خارانی کویند با شراب
منوم قویست بحدیکه شارب ان تا سه شبانه روز
بیدار نشود و خوردن روغن با ب کرم رفع خواب
او میکند چون بر پایچه را بروغن بنفشه الوده بر مقعد
ضماد نمایند منوم و عدیل ندارد کذاشتن دندان
انسان یا استخوان بال راست هدهد در زیر سر نایم
موجب عدم بیداری اوست مادام که بر ندارند چون
جغد را ذبح کنند یکچشم او مفتوح و یکچشم مطموس ماند
تعلیق مطموس ان مورث خوابست چون افیون مصری
و فربیون و جند سوسن سادی جدا جدا کوفته و بیخته
بهم امیخته بر طعامی بپاشند هر که بخورد بخواب رود
نوع دیکر بکیرند بذر البنج اسود و بیاغاردد را بکیرند

خضراوسه

خضراوسه شبانه روز در زبل رطب دفن کنند تا مانند
اب کردد پس بکیرند از حشیش هندی مایی و کوفته و بیخته
بدین اب که بصوف مصفی کرده باشند همچنین نموده اقراص
ساخته خشک کنند هر که قرصی از ان بخورد فی الحال
بیفتد و بخواب رود کویند دوانکی افیونست در منع خواب
چون چشم غلواج را در زیر بالین کسی کذارند و او ندانند
مانع خواب او میشود چون تو سه عدد صرصر که جرجر به اصفهانی
ذنجره نامند در میان نی و امثال ان کذاشته دهن انرا
بموم کرفته زیر سر نایم کذارند و او نداند مانع خواب
او کردد تعلیق چشم کلاغ سفید مانع خوابست تعلیق
چشم مفتوح جغد مذبوح مورث بیخوابیست کذاشتن
سر خفاش در زیر بالین کسی و او نداند مورث بیخوابی و
هکذا دل و چشم او همین اثر دارد چون پر کوش کلب
بری را اندک بکسی بیاشامانند در شربتی و امثال ان در
انشب مطلق خواب نکند و اکر همین را با بزرکان در زیج
برخرقه بسته بر بازوی چپ بندند شبها در سفر و پشت
مرکب بخواب نرود تعلیق چشم کشاده بوم مذبوح را دافع

خوابست و گویند چشم بوزینه نیز همین اثر دارد مبهیات
شراب مطبوخ برنج مثل ماء الشعیر با شیر تازه مدت ده
روز مولد منی و مجربست طلاء انجره با عسل بر کنج ران و
قضیب و عنبر اشهب با روغنهای حاره و اسارون با شیر
تازه بر کنج ران و زهار و بوره با عسل و ممضوغ دارچینی
بر حشفه و سنجاب بر احلیل و ممضوغ کبابه و زهره مرغ
خانگی سیاه بر احلیل و زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری
روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران و بیخ نرگس بر مالیدن
احلیل بشرطیکه سه روز در شیر خیسانیده خشک
کنند جهة نعوظ و قوة باه نافع است شراب پنیر مایه گوزن
و قضیب مجفف سرطان کرده گاو با تخم نیم برشت و تخمین
با شیر تازه دوشیده و تخم تره تیزک با تخم نیم برشت بغایة
مقوی باهست چون خرما را در شیر تازه خیسانیده بخورند
پس شیر را نیز بنوشند بغایة مقوی باهست شراب یکدانگ
خبث الحدید با زرده تخم محرک باه مرطوبین مایوسین
مؤثر است شراب زنجبیل با خولنجان و پسته مقوی باه
و از اسرار مجربه است شراب تخم کتان با اندک فلفل و عسل

محرک باه

محرک باه مایوسین است شراب شکوفه بادام مقوی باه
مردان و قاطع باه زنانست گذاشتن انقوزه در احلیل
نگاه داشتن خولنجان اندک زمانی در دهان باعث شدت
نعوظ است چون گنجشک را از موی پاک کرده در آشیانه
زنبور عسل بیاویزند تا از نیش مگس بمیرد آنگاه در روغن
بجوشانند تدهین بان روغن جهة استرخاء قضیب و نعوظ
مجربست مغز دماغ گنجشک نر را که در هیجان گرفته باشند
با شقاقل مصری و تخم پیاز سفید مساوی کوفته و بیخته
حب سازند و در ضرورت سه دانه از آن در شراب حل
کرده بنوشند قوة تمام دارد طلاء عنبر اشهب بر احلیل
باعث شدت نعوظ و شدت لذت جماع طرفین است
بحد افراط چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم وقیه
روغن را رقی با روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران باعث
شدت نعوظ و تا کف پا را بر زمین نگذارند دفع آن نمیشود
چون زهره گرگ را طلا نموده جماع کنند زن چنان
مفتون گردد مرد گردد که دیگری قادر بر جماع او نباشد
چون قضیب را با بمقنوع قضیب گرگ که یکشبانه روز

در آب خیسانیده باشند که ره جماع کند از زن عاشق
او شود و جز او دیگری نتواند جماع کند **طلاء** زهرهٔ کوسفند
برذکر جماع کردن موجب دوستی زنست **طلاء** آب برگ
نعناع تازه با پیه کداخته بر قضیب باعث شدت لذتست
طلاء نشاره چوب کردکان با زفت **طلاء** مطبوخ خراطین
در زیت و ضماد کردن آن با زفت و برگ کدو و ضماد بیخ
زالو در زیت **طلاء** زهرهٔ زاغ سیاه و ضماد خشک کرده
سائیده خراطین با روغن گاو یا زیت مکرر اموجب عظم
قضیب است **قطع شهوت باه** اکل خشخاش و مداومت آن
و بستن صفحه از قلعی بر کمر مسکن شهوتست افزوش نبات خرقه
و بستن صفحه از سرب و گذاشتن شب بمیانی در زیر جامه خواب
و دندان اسیای انسان مانع احتلام است **اکل** گوشت کلاغ
سفید قاطع باه و مجربست تکیه کردن بر چوب بیخشک
مرد افتراش آن قاطع نعوظ و مانع احتلامست **چون** قضیب
کرگ را گرفته بنام هر کس گره بزنند بسته شود و تا نگشایند
کشوده نشود افتراش نبات خرفه مانع احتلام است **اکل** شکوفه
بادام قاطع باه زنانست **مشهیا** چون بچه و آب نعناع و برگ

۹۰ وفودل

جو و خردل سائیده و نصف عشر خردل شب و سرچندان
مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل
بقوام آورند بجهة تحلیل غذا و تقویه هاضمه بمرتبه ایست
که صبر نتوان کرد و مضی معده از اخلاط محترقه و دافع
بلغم و بهی است **مهلکات** اکل جوده سه مثقال داغ اشبان
کشنده است و هکذا پوست شلتوک نیم کوب قاتل است
ایضا یکمثقال تخم ثمر آزاد درخت و هم زیاده از یکدرهم
سفید آب قلعی و هم خون حیض و هم ده درهم اسفرزه کوبیده
و هم بیخ بد هم بغم و هم جفت شاه بلوط نیمکوب و هم سه
عدد کرم شب تاب و هم خون تازه اسب که گرم باشد و هم
سی مثقال آب کشنیز تازه و هم یکمثقال زهرهٔ سلت بحری
و هم یکدرهم قلی و هم ده درهم اشنان کشنده است **و هکذا**
چرک گوش انسان مولد ریاح و کشنده است جگر گوشت
کاو را مهرا بچه با خون او در شیشه چهل روز تعفین
نمایند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درهم آن
سم قاتلست **ایضا** یکدرهم جند سیاه کشنده است در

یکروز وتریاق او ترشی ترنج وشرا الاغث ایضا یکدرهم
حسن یوسف قاتلست حب مفرط ایضا یکدرهم وزیاده
النیل کشنده است بعض دلصوق بماساریقا ومصحح
هلیله است وسحق بلیغ والودن بروغن بادام چون موش
بر زخم پلنگ بول کند زخم دار هلاک شود ایضا کلبکی که
در زیر خم شراب باشد که میرهید پوست او سم قاتلست و
تریاق او سکنجبین وزبل مرغ خانکی است چون حیوان کسی را
که کلبک خورده باشد وهنوز از معده نکذشته بکند در
علاج پذیر نیست ایضا ابی که مکررا هاک در ان بپخته باشند
هرچه در ان طبخ نمایند کشنده است و اندك زمانی
ایضا زیاده از نیم درهم کند که با شراب و سرکه بنوشند
کشنده است ایضا دو درهم کند سر کشنده است خناق و
درد شکم وعطش مفرط ایضا دو درهم شیر نسفاح قاتلست
باختلاط عقل وسبات وغشیان ومصحح ان سداب وخردل
بری وعسل انیسون است چون پیکانرا با اب هوم که نباتی است
وبار شبیه بعنب الثعلب وکلک ازان مخلوط بحسب الوده
خشك کند زخم ازکشنده است موش کهربا زو کند

بسیار دوست

بسیار دوست دارد چون بر در سوراخ وی نهند بیرون
اید او بکیرند کوشت او سم قاتلست چون کارد و تیغ را
با خون اسب بدهند زخم ازکشنده است در حبس خون
والتیام جروح ذرور اشاره ابنوس وسرصا اصفهانی
وبازرود و تراشه پوست تره وخاکستر تنباکو وسوخته
موی نازك شتر وسوخته مازو ودام عنکبوت وسوخته
پنبه وسوخته موی انسان حابس خون جراحاتست
فرداً فرداً وذرور کل مختوم قاطع خون تازه است در عبث
وذرور شاه دانج عدسی از قوت مصطکی دم الاخوان
کوفته وبیخته باشند حابس خون تازه والتیام دهنده
جراحاتست نسخه دیگر برنج خوردنی وبرك مورد وسوخته
پر اقسام طیور وبغم وسوخته تخم خرما وتنکار ودارتو
ومحرق برك چنار وقند ونبات وسوخته سلحفات
وسندروس وسورنجان وشاه دانج عدسی وصبر زرد
وزرد چوبه وسوخته سرکین فیل وخاکستر ونشادر
چوب ذرابوره وارمنی وکهربا وکل سرخ خشك محرق
بسته فرداً فرداً جهة التیام جراحات تخفیف ان و

بردن گوشت زیاد نافع است ضماد تنبول کلنار
وخرنوب سیاه وبرگ تازه انجیر وبرگ تازه درخت نارون
وزراوند مدحرج با عسل وسعد ومطبوخ سنبله
در سرکه وعسل با زراوند طویل وکرسنه وبرگ زیتون
وسقز وسرکشیم وقرمز با عسل وکلم با حلبه وسرکه
وبیخ نرگس ونعناع بارد جو ونیل جهة التیام جراحات
نافعست طلاء موم جهة وسیع کردن جروح وبجراحت
آوردن ودفع اذیت حربه زهردار شرب یک مثقال
فضلهٔ طفل جهة دفع سمیت حربهٔ زهردار طلاء بیخ سوسن
باروغن گل سرخ وزیت نبت گوشت را نافع وورم زخمها
وسفتی جراحات وبرندهٔ گوشت زیاد ومرده وقاطع بد
بوئی آنست طلاء خراطین تازه جهة جراحات عصب نافع
وتا سه شبانه روز جهة التیام عمل مقطوع مجرب است
طلاء زنگار با موم روغن جهة منع ورم وانبات گوشت نو
ضماد سرگین تازه گرم گاو مانع ورم جراحات عارضه
از کارد وغیره است ذرور که در اندمال جراحات سریع
الاثر است صبر زرد کندر کلنار قشار گندنا بالسویه کوفته و

بیخته

بیخته ذرور نمایند مرهم زنجار جهة بردن گوشت زیاد
وانبات گوشت ودفع عفونه وتخفیف قروح واسقاط
بواسیر نافعست موم زفت اشق محلول با آب سکبا
وسرکه زیت باتش نرم حل کنند وزنجار وانزروت
وراتینج اضافه نمایند مرهم دیگر جهة جراحات مثانه
وورم تازه آن زفت راتینج کندر
ربع جزو زیت دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط ساخته
استعمال نمایند مرهم سفیداب جهة انبات گوشت بیخ دهم
مرداسنگ با سرکه ساییده بروغن گل تسقیه کنند تا
غلیظ شود وبیخ همچنین سفیداب قلعی واندکی کافور اضافه
کنند چون کنند دم الاخوین وانزروت را بالسویه
مرهم کرده بر جراحات نهند گوشت برویاند مرهم جوبه
جهة زخمها واورام وتشنج وتمدد جراحات موجوده را
نرم ساییده با روغن کنجد بپزند وموم چهار جزو
مرهم سازند مرهم دیگر جهة جراحات مزمنه بسیار مجرب
انزروت کاغذ کبود سوخته پوست درخت کاج
روناس کات منک یکمند دو جزو سفیداب مغسول

بیخرو مرداسنگ مغسول سه جزو کافور قیصوری یکجزو
موم سفید یکجزو روغن گل سرخ دو جزو مرهم سازند
مرهم دیگر جهة تشنج وتنقیه ورفع ورم زخم مجربست
صفتش اردکند مر را با قدری روغن گل سرخ یا روغن
طعام و زرده تخم که مساوی روغن مخلوط واستعمال
نمایند **روغن فرنگی** جهة التیام جروح که بروغن خط
کش مشهور است بیاور یکمن زاج سفید وانرا کوفته هفت
قسم کن ویکقسم انرا با قرع تعطیر کن پس معطر را بر سر قسمت
دیگران ریخته تعطیر کن وهکذا معطر را بر سر قسمت
دیگر ریخته تعطیر کن وهکذا تا هفت مرتبه پس معطر اخر را
در ظرفی کرده قدری عرق شراب دو اتشه بسیار تند بان
مخلوط کرده ضبط کنند ودر وقت ضرورت با پر مرغ بر
جراحت مالند دریکشبانه روز التیام دهد واگر این
روغنها را بان ضم سازند بهتر است واز این نسبت بیاورند
تولة سگ چشم نکشوده را در میان نیم من روغن کرچک
کهنه باتش بسیار ملایم بجوشانند تا تولة سگ بجورد
روغن رفته بقدر گردکان ذغال بماند پس ذغال را برو

سائیده

سائیده بان روغن ممزوج نمایند پس بیارند زبان کوک
ویکعدد خار پشت وده مثقال راتیانج ویکمثقال کافور
وبیست مثقال سرنج وپنج مثقال جواشیر ودو مثقال
نیلی فرنگی همه را بطریق استاد روغن سازند وباز بیاورند
تولة سگ چشم نکشوده دیگر را ودر میان یکمن شراب
کهنه بپزند وروغن اورا نیز گرفته مخلوط باین سه روغن
نمایند وقدری پنبه کهنه را در میان شراب مذکور خیسانیده
خشک نمایند وباز هم در میان شراب مذکور انداخته
تا انکه شراب بخورد پنبه مذکور رود وآب تمام شود
بعد ان چهار روغن مذکور را با دو من بول دم ویک
من اب پیاز بجوشانند تا روغن بماند واگر قدری روغن
ادم بان مخلوط سازند اقوی خواهد بود وزخمهای
عظیم از کارد وشمشیر وغیره را در بیست وچهار ساعت
التیام دهد والله اعلم **روغن خط کش** روغن جهة زخم نیم
من تخم اسپند بو داده بسیار نرم بکوبند ودر یکمن اب
بجوشانند تا نصف بماند پس انرا در یکچهاریک روغن
کرچک بجوشانند تا روغن بماند پس روغن را جدا کرده

ثقل ابراهیم ندیده که باید بگیرند و روغن را ضبط نموده
در وقت ضرورت بزخم بمالند در ساعت جوش دهد
روغن موم موم را در [illegible] گداخته روی آجر بریزند
پس از آن در قرع کرده بقدر [illegible] چینی که بقدر
نصف نخود باشد یا ریگ نرم یا خورده آجر در همان
قرع ریخته زنبق را استوار نموده باتش شدید بتقطیر
نمایند و اگر قرع مطین نباشد کاسه را خاکستر کرده
قرع را در میان خاکستر گذارده آتش کنند بشدت معطر
شود عرق میخک از نیستان که بدون آب عرق گیرند
میخک را خورد کرده در ته دیگ و اطراف دیگ بپاشند
و نیستان را هم چنان نکوبیده نیز در اطراف دیگ بپاشند
و پیاله در وسط دیگ گذاشته لنگری سرپوش در سر دیگ
گذارده با خمیر محکم کنند و باتش نرم بسیار ملایم بسوزانند
عرقی تقطیر میشود و در پیاله جمع میشود فالج و مفاصل
و امثال آن مفید است جوهر حب نبه حب نبه را در
کوزه سفالی کرده از کاغذ کلاه بلندی درست کرده بر
سر آن کوزه بچسبانند و کوزه را در میان آتش بسیار نرم

بگذا

یا خاکستر بسیار گرم که آتش ریزه نیز داشته باشد بگذارند
حب نبه مصعد میشود بعد از چند ساعت کاغذ را
برداشته آنچه در کاغذ جمع شده باشد گرفته ضبط
نمایند روغن بلادر بلادر را کوفته در شیشه مطین
کرده بطریق نکس معطر سازند پس روغن آن را ضبط
نمایند جهة زخم کوفت بسیار نافع است مرهم واقروح خبیثه
آتشک شستن با بول گرم انسان و ضماد برگ زیتون
و ضماد برگ کلم و کرسنه و زیبق غیر مقتول جهة آتشک
نافع است طلاء کشته زیبق با اسفناج و زنبق و موم جهة
دانهای آتشک مجرب بتکرار طلا از زنج طلائی صمغ انجبار
براق نرد کرد از آن نرم ساییده در شیر دختر حل کرده
باشند جهة آتشک خوردن حب شفا یا بطریق جهة
آتشک بی نظیر است سه مثقال زیبق را در بیجمغان
حنا با آب دهن در میان سفال آب بند ببند حل نمایند
که زیبق ناپدید شود پس با روغن پنبه خمیر بقدر
فندق حبها ساخته در وقت احتیاج هفت روز
روزی دو دانه صبح و دو دانه عصر با روغن گرم گاو به

نخود یکه حب طباشیر پوشانده الوده بلع نماید و یک پیاله شیر
گاو بالای ان بنوشند و غذا اش برنج با قند و کره گاو
تا سه روز بخورند و بعد شیر برنج با قند بخورند
و تا هفت روز دهن جوشش خواهد کرد با این سنون
مداومت نمایند گلنار فارسی طباشیر سماق تشکی
زراوند مدحرج مکر بگیرند زاج سبز نیم پخته کوفته و
بیخته ذرور نمایند بعد از سنون و اخلاط وجع
با این ادویه مضمضه نمایند مازو پوست هلیله زرد
زاج سبز بالسویه کوفته و بیخته با اب سماق ممزوج
و نیم گرم مضمضه نمایند اگر تا هفت روز زخم خشک
نشود بهمان دستور تا نه روز بدهند و غذا همان
شیر برنج یا شوربای برنج با کره گاو بدهند و نمک
مطلقا نخورند و بعد از رفع مرض کم کم بخورند
تا بتدریج بطریق عادت خورده شود و تا دو ماه از
ترشی و ماست اجتناب و در مدت مذکور از حمام اجتناب
نمایند ذرور استخوان پوسیده انسان با صبر زرد تا
بالسویه و موی سوخته انسان و پوست محرق پیاز با

با موی سوخته و کافور و استخوان سوخته کاو و صدف
سوخته و سوخته مازو و برگ خشک عناب خصوصا
چون بعد از طلا کردن غسل ذرور نمایند و پوست
خشک سوخته کدو و لاجورد رافع اکله و مجربست طلاء
نیل با نیم وزن ان مرداسنگ و مقدری روغن گل سرخ
و موم رافع اکله و مجربست چون اکله را با نمک و سرکه
بشویند رافعست معالجه مجربه اکله اول موضع را با سرکه
و اهک شسته با پنبه بطریقی که پارچه کرباسی را بر سر چوبی
پیچیده با اهک و سرکه الوده بشویند پس مرداسنگ و
شاه بیخ عدسی و زاج سبز و گل ارمنی و انزروت بالسویه
کوفته و بیخته بپاشند و چند روز دیگر دو سه مرتبه
تکرار نمایند معالجه دیگر یکنخود زنبق و اذریون یکنخود دار
اشکنه کشته دو نخود طباشیر قلم کوفته داخل و سه عدد
حب السلاطین از پوست و پرده جدا کرده همان مغز
سفیدانرا کوفته مخلوط و در سه سیر کره گاو ممزوج
نمایند و اول دو روز شوربای ماش خورده روز سیم
سیر از کره مذکور بخورند و زخم اکله را نیز بهمان

کره چرب نمایند و دو روز متوالی خورده و روز سیم
موقوف دارند و همچنان دو روز دیگر خورده و یک
روز نخورد که سه سیر کره در نه روز بشش دفعه خورده
شود احتیاج بمعالجه دیگر نخواهد بود یوسفی در علاج
اکله گوید از اکله هر که ناتوان گردیده هر لحظه افزون
شد نیش رسیده باید که گل ارمنی و سرکه مدام بر
کرد جراحتش بوده مالیده فی قروح موی سوخته انسان و
کافور و بیخ خشک کبر و کفری و لاجورد و نشاره آبنوس
و سوخته بوی مادران و بغم و سوخته و سوهان
کرده و غیره سوخته شاخ گاو و سم سوخته گاو و سوخته
تخم خرما و حنا و سوخته رازیانه و زاج زرد و خاکستر
چوب گز و گل سرخ جهة قروح خبیثه و تخفیف ان و
ذرور بوده رافع کرم منکوند در قرحست و ذرور صبر
زرد جهة قروح قضیب و قروح و اعضا عصبانی ذرور
سرهه اصفهانی جهة قروح ذکر و خصیه ضماد ان منتفع
جهة قروح خبیثه و ساعیه مزمنه مجربست شاه دنج
عدسی مرداسنگ نقره انزروت مغز دانه آلو بالو مغز

دانه شفتالو

دانه شفتالو موم پیه بز موچوبه گل ارمنی اجزا را
کوفته و بیخته در موم و پیه گداخته شده مخلوط و
بپارچه کرباس کبود پرابان اغشته بخو یکه اجزا بر کرباس
الوده شود و در وقت حرارت بقدر زخم بدون کرد
رنباد چند دفعه تجدید و تکرار نمایند طلاء زنگار با موم
روغن نافع زیاد شدن قروح خبیثه است ضماد آب
پیاز با بارود و عسل و نمک جهة قروح شهدیه تا آلیل
مجربست ضماد بیض نبات و زردان که حیوان سرخ است
و در حمام میباشد رافع قروح ساق و مجربست ضماد
سفیده تخم جهة قروح خبیثه نافعست معالجه سموم مشروبه
شرب بقدر قیراطی تا نیم مثقال پنیرمایه خرگوش رافع
سموم ادویه قتاله خاصه با سرکه فاذهر جمیع سموم است
و شرب دو درهم افسنتین با شراب جهة سم شوکران
نافعست و شرب موی سوخته انسان و اکل ما زرد
با عسل و شرب تخم شبت با شراب و شرب خبث الحدید
با سکنجبین و اکل نفت رطب و شرب هیچیده قیراط
تخم سبا با شراب اکل تخم شاه سفرم و اکل شونیز و

اکل حب النعار واکل فروزه یکمثقال واکل زیره کوهی
واکل پوست زرد لیمو و دانه او ویکدن مرجان و اکل
مومیائی واکل یکدرهم یاقوت واکل دو مثقال تا سه
مثقال ونیم سوخته سرکین کاو وشرب سائیده
نیم درهم عرق اسب با اب سرد واکل دو درهم تخم ترنج
تریاق همه سموم است شرب یکمثقال فضله طفل با
عسل وشراب جهة ادویه قتاله ویکمثقال از پایك
مثقال نوشادر رافع سموم مصعد مثل دارا شکنه
وغیره مجرب ضماد بخور مریم یا رهر ادویه کشنده است
بقوه جاذبه اکل فندق با انجیر وسداب بعد از طعام
جهة سموم اغذیه مؤثر طلای بوره ارمنی مقاوم سموم است
وبا اب جهة سم فطر وذراریح شرب طبخ پوست بیخ
درخت توت با عسل وانجیر جهة سموم اکل انجیر با
کردکان مانع ضرر از سموم قتاله است اکل سیر با انجیر و
سداب وکردکان قوی تر از پازهر است اکل جند بیدستر
بقدر یکه افیون خورده باشند رافع سمیت افیون است چون
جند را با مساوی ان افیون بسایند مزیل سمیت افیون است

اکل جند

اکل جوز با انجیر وسداب قبل از سموم موجب تاثیر
عدم سم وبعد از ان رافع سم است شرب روغن حبة
الخضرا با سرکه جهة جمیع سموم قی کردن بعد از
خوردن سرکه کرم جهة ادویه قتاله ودرفع جمود
خون وشیر در معده وبا نمك رافع ضرر فطر شرب
یکمثقال سرکین خروس یا مرغ با شراب رافع سم فطر
شرب زدو درهم تا دو مثقال زراوند طویل با شراب
جهة سموم نباتی اکل روغن کوسفند یا کاو وبا اب کرم
وقی کردن جهة سموم مشروبه شرب کل مختوم با شراب
با اب کرم وشبت مقی سموم است قی کردن با عسل رافع ضرر
افیون وسموم بارده است اکل کافور تریاق سموم
حاره است شرب اب کرفس که با اب انار وشکر بجوشانند
جهة سموم شرب خاکستر چوب درخت امرود فادزهر
فطر است شرب شیر کاو تریاق سموم است بعضی شرب ماء
العسل مانع اذیت ادویه قتاله است اکل نمك طعام و
سکنجبین مانع مضرت افیون وسموم است اکل یکقیراط
نارجیل بحری کبر یکی سنك سائیده باشند رافع سمیت

افیون و غیره مجربست و علامت خلاصی از سم رفع قی است
و تا قی کنند مکرر بدهند شربت روغن گل سرخ نفع را
ضر راهل و ذر نبج وقی و صابونست چون سه روز
روز نیم دانک باید هر حیوانی که از کاو و کوهی که بخورند بنوشند
در مدت حیات هیچ سمی کار نکند چون بعد از خوردن
تریاق عقرب بگزد درد محسوس نشود رویت طاوس بالخاصیه
باعث ضعف قوه سم مسمومین است چون طاوس طعام
مسموم بیند فریاد و حرکات غریبه کند چون تراشیده
پوست حیوانات را سوخته بقدر ربع سم الفار تا دو
چندان او بنوشند رفع سمیت از میکند قی کردن با آب
گرم و روغن که بهم آمیخته باشند انفع سموم قی کردن
با آب مطبوخ شبت انفع سموم شربت روغن تازه
مناسب حال مسموم است عرق قرنفل که در مسکرات
مذکور است تریاق سموم است مداوای سموم ملاذغه
اکل دو مثقال بیخ هوه جو به با شراب جهت گزیده افعی
بهترین شربت طلاء عصاره پوست و گوشت بیخ
که با هم کوبیده باشند جهت ایضا شربت بقیراط تا نیم
مثقال

مثقال پنیر مایه خرگوش با سرکه جهت ایضا ضماد گوشت
خام افعی جهت ایضا شربت شربت ندشل جهت ایضا
شرب زرده تخم مرغ خام الصاق پوست تازه بز جهت ایضا
شرب عصاره کلم و ضماد کرسنه با شراب و ضماد
نمک با شکر طراشیع و ضماد مطبوخ پیاز عنصل در
سرکه جهت ایضا نافعست ضماد قطران جهت سم مار
ضماد نمک با زفت و قطران جهت مار شاخ دار و نهنگ
نافعست شرب دو درم افسنتین جهت سم عقرب طلاء
سیر و جند و زیت طلاء انغوزه با زیت و ضماد
شکافته جعل و تعلیق بیخ درخت زیتون بالخاصیه و طلاء
زیت کهنه و ضماد و شرب سعد و ضماد شکافته
عقرب و ضماد شو گربه موش و طلاء روغن ترب و ضماد
شکوفه نی و ضماد کرسنه با سرکه و افسنتین و ضماد
نمک با تخم کتان و شرب مومیائی و نطول آب نانخواه
ضماد مضوع فقاع جهت ایضا نافعست چون عقرب
گزیده بر الاغ معکوس سوار شود درد ساکن شود و
چون در گوش الاغ بگوید عقرب مرا گزیده رفع درد

شود ضماد آب دهن ناشتاء انسان تریاق سم عقرب و
رتیلا و کشندهٔ مار و هوام است چون بچهٔ کبوتر را زنده
شکم شکافته بر گزیدگی افعی و عقرب بندند جذب
سم نماید طلاء شیر کاهو جهة سم عقرب و رتیلا ضماد
زراوند جهة سم عقرب و هوام شرب دو درهم
تخم سداب مزیل درد گزنده عقرب و رتیلا است ضماد
تازه کوبیده سرطان جاذب سموم و مسکن الم گزیدگی
عقرب است ضماد نارجیل بحری جاذب سم عقرب و
زنبور است و هوام در ساعت نطول عصاره همیشه
بهار جهة گزیده رتیلا است شرب برگ مسحوق بادنجویه
از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهة سم رتیلا است
دیوانه مشرب عصاره برگ توت بقدر یک وقیه
نیم جهة سم رتیلا و هوام ضماد کوبیده رتیلا بر موضع
گزیده او جاذب سم است چون ملسوع رتیلا در ظرف
طلا نظر کند دفع اذیت آن او میشود ضماد پیزر خرما
جهة گزیدهٔ زنبور نافع چون سر هر مگس را انداخته مگس را
بر گزیده زنبور مالند رافع الم و جاذب سم است ضماد

شاهتره

شاه تره تازه جهة گزیده زنبور ضماد خاکی که اثر نیسیا
دیده با سرکه جهة ایضا ضماد نمک با سرکه و عسل جهة
ایضا شرب یک مثقال فضله طفل با عسل و شراب جهة
گزیدهٔ هوام طلاء زهره گاو جهة گزیدهٔ هوام شرب
چرکی که در تحت چشم گوزن جمع میشود در دفع سموم
حیوان قوی تر از تریاق فاروق است طلاء سیر با برگ
انجیر سیاه و زیره جهة گزیدن ابن عرس ضماد خطمی با
طلاء سرکه و ضماد ممضوغ دره مکه و ضماد
مرغی که زنده شکم او را بشکافند و شرب زرنباد و
شرب زراوند طویل و ضماد شق کرده سوسمار
و ضماد خاکی که همیشه آفتاب بر او تابد با سرکه ضماد
کاه گل با سرکه و طلاء گوگرد با عسل و آب دهن ضماد
خاکستر و نشاره چوب زر با سرکه و ضماد تخم سیر کبین
بز با شراب با سرکه و طلاء زهره بز کوهی و شرب نمک
با سکنجبین و شرب یک قیراط نارجیل بحری که بر روی سنگ
سائیده باشند و اکل دو درهم تخم سفید ترنج با [illegible]
و ضماد گوشت بز بجهة گزیده هوام نافع است چون

بوتنه خشک را بر موضع گزیده هوام بندند خوب
فرجه عضو و جذب سم است بستن باقلا بر موضع گزیده بندند
سگ دیوانه جاذب سمیت است شربت ضماد پر
سیاوشان تازه جهت گزیده سگ دیوانه شربت آب
پیاز جهت ایضا خاصه نیم من آن در عرض سه روز
خورده شود ضماد بوره با پیه خر و خوک و ضماد
برگ تازه انجیر و ضماد جاوشیر با زیت و ضماد مغز
جوز با نمک و عسل و پیاز و [illegible] آرد گندم و ضماد
سرگین خروس با سرکه قی کردن بعد از خوردن
سرکه گرم و طلاء بیخ رازیانه با عسل و ضماد موی
انسان با سرکه ترکرده باشند و شربت دو درم نیم
با آب نیم گرم و ضماد خاکستر تراشه چوب رز با سرکه
جهت گزیده سگ دیوانه مفید است چون چند عدد
سرطان زنده را در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا
خاکستر شود و هر روز یک ملعقه از آن با نیم وقیه آب
بنوشند جهت رفع سگ دیوانه مجرب و باید موضع
گزیده را مرهمی از زیت و سرکه و جاوشیر گذارند و

اگر مدتی

اگر مدتی گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز
بدهند و بدستور هر گاه بیک جزو محرق سرطان
نیم جزو خبطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه
روز زیاده روزی سه مثقال با آب سرد بنوشند
رفع سمیت میکند و بدستور چون سه مثقال
خاکستر مزبور را با یکمثقال و نیم خبطیانا با شراب
بنوشند نافع است چون سگ دیوانه گزیده در سوت
کفتار آب خورد مانع وحشت او از آب است چون جعل
که حیوان بسیار کوچکی است و سیاه شبیه بعقرب و
از جعل باریکتر و در غیر بیدا بجز نیست کسی را بگزد
اگر در یکشبانه روز نکشد از سه روز نمیگذرد و علاج
زهد و تجربه ثابت چون سه قیراط بولامیون را
ناشتا بنوشند هرگز عقرب او را نگزد مگر آنکه عقرب
بکشد پس باید ثانیا تناول نماید طلاء افیون با سرکه
جهت گزیده زنبور مفید است چون نمک و سوخته
تنباکو و نوشادر و خاکستر را مساوی کوفته معجون و
بر موضع گزیدگی جانوران از مار و عقرب و غیره ضماد

نمایند دفع الم نماید و زهر را کشیده بجات دهد اگر
همین اجزا را قرص ساخته ضبط و هنگام ضرورت
ضماد نمایند شاید هرب سباع و هوام چون پیه شیر
و زهره بر خود مالند هیچ سبع نزد او نرود چون سر
گرگ در زیر در یا جائی دفن کنند شغال و روباه آنجا
نرود بخور موی شیر مهرب سباعست تعلیق هر دو
چشم گرگ که در پوست گرگ پیچیده باشند مانع
اذیت سباع و هوامست چون کسی پیه کفتار بر
تمام بدن خود بمالد پلنگ قصد او نکند بلکه
مطیع او شود که بدست توان گرفت بخور سرگین موش
و سم خر او بختن موشی در میان خانه و خصی کردن
موشی و رها کردن آن موجب هرب موشانست بخور
پوست شیر موجب گریختن و عدم عود شغالست
تعلیق بیخ هوچوبه و شاخ و پوست گوزن و فندق
و غاریقون و سداب و پیاز عنصل باعث هرب هوامست
و بخور افسنتین و شاخ گوزن و بابونه و سم قاطر و
شاخ گاو و موی و شاخ جامیش و خردل و موی خر

و پرمردار

و پرمردار خوار و شونیز و پودنه و کوکرد و سم بز و
نوشادر و وسارون و ثمر سرو باعث هرب هوامست
تدهین بروغن تخم برنج باعث هرب کژدم است طلاء
زرب بر بدن مانع مقاربت هوامست چون نوشادر با
محلول را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند
هوام پیرامون او نگردند دود زرنیخ و دود نوشادر
باعث هرب بنات دزدان که در حمام میباشند چون
پیه روباه را بر چوبی مالیده نصب کنند موجب
اجتماع کیک بر آن چوب است بخور سرگین گاو مهرب
پشه است بخور زرنباد مهرب مورچه است عود
نمیکند چون بر در خانه موی دم اسب بکشند کیک داخل
نشود چون سر خفاش را در سوراخ موش گذارند موشان
بگریزند چون سر کرکس را در برج کبوتران گذارند مار و
سایر موذی داخل نشوند باشید الطبخ پیاز عنصل جهت
طرد هوام و بوی او قاتل مگس و کنه و بآن خاصیت قاتل
موش است در ساعت چون زرنیخ و نوشادر را با آب
گاو چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد پشه نماید

بخور موی پلنك وكژدم باعث هرب كژدمست جبر كسر
وتقويه اعضا ورفع اعيا ضماد مغاث باكل ارمنی جهة
جزبره وسقطه وجبر كسر طلاء خراطين با غبار اسيا جهة
استحكام مفصلی كه ازجای خود حركت كرده باشد
جزبه وسقطه ضماد پيه خرس وضماد ريوند با قوابض
وطلاء زوفا رطب جهة شكستگی اعضا نافعست چون
استخوان وعصب سلند اينجای استخوان وعصب ادمی
بكذارند التيام يابد شرب بره موم در همه افعال تابع
مناب موميائيست طلاء نشاره چوب عناب جابر
شكستگی وحركت استخوان وضماد سرنشم جهة ايضا
وضماد قرمز با سركه جهة ايضا وضماد كهربا جهة ايضا
وضماد نمك با روغن زيتون وعسل وزفت جهة
كوفتگی اعضا شرب موميائی كه با روغن حل كرده
باشند در همه مذكورات مجربست ضماد برك درخت
گل سرخ جهة شكستگی اعضا پيچيدن عضو بكيه
ضربه وصدمه باو رسيدن بپوست تازه گرم چين
ذبح گوسفند وترسكن اورام واوجاعست طلاء

مطبوخ

مطبوخ عسل با شبت جهة ضربه ورفع اثار ان ضماد
ماش با اب مورد وعود صليب وصبر وريوند با
سركه وبرك مورد جهة ضربه وسقطه بغايت مفيدست
شرب سقز وسندروس وزرده تخم نيم برشت جهة
شكستگی اعضا بهتر از موميائيست نطول اب مطبوخ
اسپند جهة اعيا وتقويه اعضا واعصاب نافعست چون
چشم باشه را در پارچه كبودی بسته بربازوی چپ بندند
از طی مسافتها مانده نشوند چون باشه را مجموعا مجرا
بپخته اب صاف انرا با زيت بجوشانند تا روغن بماند
جهة تعب واعيا نافعست چون حنا از اسپای اسبرا
بر ساق بندند از حركت مانده نشوند چون طحلب خشكرا
در زيت جوشانيده ضماد كنند در تليين عصب قوی
الاثر است حفظ صحت چون طلا را بخوريكه از اجساد
چيزی داخل او نشود از يك قيراط ونيم تا يكدانك بخورند
باعث حفظ صحت وطول عمر ورفع امراض سوداويست
تنقيه بخور سياه باعث تغيير مزاج قريب بجوانيست چون
هر سال از اول حمل تا اول سرطان هر روز يكدرهم زنانه

با مثل آن شکر تناول نمایند در آن سال مرضی عارض نشود
طلاء روغن کرچک تغذیه بدن میکند و موقوف بورود
الات غذائی است چون از اول حمل تا اول سرطان مداومت
بخوردن اصل السوس یا رب السوس بقدر یکدرهم
با مساوی آن شکر و رازیانه کنند در تمام سال علتی
تاری نشود و موجب جلاء بصر و رفع شقیقه صداع
و بهای مزمنه است اکل تخم شاه سفرم معدل جمیع
امزجه است با خاصیت اکل نارجیل بحری در هفته یک
دو بار بقدر یک نخود که با گلاب بنوشند حافظ صحت و رافع
اذیتهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است یعنی چون
در بدن خلطی نباشد نفعی ایدهد مداومت خوردن شیر
گاو مطبوخ و شکر کوبند باعث طول عمر است چون
برج الضم را مجموعا با عضوی از آنکه بشکنند یا
قطع نکنند به بازو ببندند یا بگردن ویزند از آفات و
غرق و حرق و صاعقه و دزدان محفوظ باشند و
موجب تسکین غضب ملوک است منع مضرت سرما حلوای سیر
در طبیخ گاه کنند و تعریق به بخار آن رافع آزار ریشه

که ازسرما

که از سرما بهم رسیده باشد بتدهین دست با پیه روباه مانع
مضرت سرما است ضماد خاکستر سرطان با عسل که باهم
طبخ داده باشند جهت شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد
ضماد کنند با پیه مرغابی رافع شقاق سرما زدگی است
چون صد مثقال حاشا کوفته و بیخته در لتر بیست و دو
شصت رطل آب انگور اندازند تا خمیر شود اکل آن رافع
مضرت سرما و برف و سموم بارده و اوجاع عصبانیست
طلاء پیه شتر بر دست و پا مانع مضرت سرما است
ضماد سرگین تازه گاو مکرر اگر بر دست و پائیکه سرما برده
باشد و سبز شده رافع مضرت آنست تصفیه آواز
شرب یکدانگ زرنیخ با عسل جهت تصفیه آواز و رفع
چرک سینه نافعست خوردن خون شحم و رگه غوقا از و
تا مند با روغن بادام موجب حسن صوت و رافع
گرفتگی آواز است اکل بیضه نیمبرشت کبک در آب باعث
صافی آواز است تحمیر بشره طلاء انفاره چوب گردکان
با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجربست طلاء تنبل
رافع چرک و جهت خوبی رنگ رخسار مفید است ضماد

زفت رطب جاذب خونست بظاهر جلد چون قدری
قرنفل را در آب خیار خیسانیده روز دیگر با ماء العسل
بنوشند نیکو کننده رنگ رخسار است چون زرنباد و اقاقیا
وارد نخود وارد جو و تخم ترب را مساوی کوفته و بیخته
بشیر زا میخته بشب طلا کنند و صبح او را بآب اسفرزه
بشویند بشره را سفید کند چون سرکه کهنه کاو را بقدر
یکساعت با آب سرد بشویند رنگ و ماننده گل سرخ
شود تلذیذ الطعمة و ابهاء و غیره چون گل کافور را با
گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن و لذت گوشت
والطعمه است جوشانیدن مغز صحیح کردکان در دیگ عن
تغیر الطعم و سایر اطعمه باعث رفع تغیر است زیره
کوهی ملطف لحوم است چون برابار بلند و از کرانرا
ماسه کوبند با سیر ندا بد بمزه را خوش مزه میکنند
بر عکس بر عکس چون خاک خالص را در آبهای مغاک بزمین
و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح آن
میکنند چون خاک خالص را با آب تلخ و شور مخلوط کرده
عرق بکشند شیرین میشود چون آب تلخ و شور بی تهگی را

عرق بکشند شیرین میشود ظرف و بقیر اندوده مدت مدید
مانع تغیر آبست و آشامیدن آب از ان ظرف و هکذا
از نارجیل بحری مصلح غلظت آبست و شرابی که در خم
بقیر اندوده تربیت دهند گرم تر و سریع الخروج و کم
خمار است چون شب یمانی را با زاج در آب اندازند با عفونت
تصفیه آبست چون روغن حب البان داخل طبوخ
کنند مفرح میشود اکلیل الجبل در منع تعفن لحوم بهتر
از نمک است بخاصیت هلیله کابلی رافع ضرر آبها
و بسیار خوردن آب مفید است چون آب را در ظرف
دهن تنگ از روی توتیا کرده در ظرف دهن کشادی قدری
شوره آب کرده ریخته ظرف آب را در ان حرکت دهند
آب بغایت سرد کند و معمول اهل هند است چون
بادنجان را و هکذا سایر ترشی الاثر را یکمرتبه در سرکه
جوشانیده سرکه انرا بریزند و سرکه را تجدید کرده
با قدری نمک بکذ و جوش داده ضبط کنند هرگز ضایع
نمیشود و بسیار تند و خوب میشود چون سرکه را با
قدری نمک جوشانیده در شیشه ضبط کنند بر دیگ

ترش و تند میشود و ابدا ضایع نمیشود و کرم نمی افتد
چون تخم فرنجمشک را در سرکه و شراب و اب انکور رو
اشربه داخل کنند نافع فساد انست **تدبیر الاطفال**
اکتحال بماء حنظل مسود چشم ازرق اطفالست تعلیق
سنگ جزع و سلیمانی مورث سیلان لعاب دهن و رفع
ام الصبیانست طلاء پیه خرس بر بدن اطفال حین
ولادت جهت عدم ضرر طفل از خارج موثر است تعلیق
طلاء خالص و قطعه از شب که یکمثقال باشد و ثمر
عود صلیب و پوست پیشانی الاغ رافع فزعست طلاء
مطبوخ دانه سدر که غلیظ شود طلاء اب شبدر که
با روغن بجوشانند و تدهین بروغن و پیه قمری
موجب سرعت حرکت اطفالست و اکل اقسام کلم نیز
اثر دارد **سقوط** عصاره برگ سداب جهت ام الصبیان
اکل بیضه بلدرچین و اکل بیضه پخته کبک در اب و
اکل بیضه قمری مورث تکلم و فصاحت و صافی اواز
اطفالست چون بیضه کبوتر را با عسل باطفال دهند
موجب سرعت تکلم است اکل تخم نیم پخته در مزاج اطفال

نایب مناب

نایب مناب شیر است اکل ارد بو داده جو با شکر بهترین
اغذیه اطفالست اکل ارد سنجد مناسب مزاج اطفالست
قطور آب کشنیز در چشم مانع بروز ابله است چون پیش از
ابله حنا بر کف پای اطفال ببندند از ضرر ابله بچشم ایمن
باشد چون طفل را بعد از ولادت قبل از شیر دادن
بقدر حبه از چرک تخت چشم کوزنده در شیر حل کرده
در کام ش کنند ماء ام الحیات انکوزند و هوام ایمن باشد
و مار از رویت او سست شده حرکت نتواند کرد **بستن**
یکعدد دم عقربی بر سر که بطول سوراخ کرده باشند
رافع فزعست چون دهن هسالی قلیل از شیر مادیان
باطفال دهند دانسال ابله بر نیاورد و اکر براورد
بیش از چند دانه نبا شد چون فندق سوخته را با ز
بر ما فوق اطفال الطوخ نمایند رافع ازرقی چشم اطفال
شیر خواره و جهت سرخی مو بغایت موثر است چون
عشقه را در زیر سر اطفال کذارند خاموش کردد چون
کوشت پرستو کرا بخورد اطفال دهند دیکر در فراش
مکیز نکند **جلوس** در طبخ شبد باعث سرعت حرکتست

چون بجوش موش چشم طفل را حین ولادت اکتحال نمایند
تزیین شود و هر جا چیزی پنهان باشد به بیند جهة کچلی
سر اطفال بوته درخت کونزا که کثیرا از ان حاصل می
شود از شاخها و خارها پاك کرده هم انساقهای سطبر
کونزا کوفته در قرع مطین بطریق تنکیس معطر سازند
طلاء ان مکرر رافع نماید ایضا جهة کچلی سر اطفال که
وزنکار و نجاست انسان که خشك شده باشد با روغن
کاو خالص بطریق مرهم ساخته سه مرتبه بر سر
کچل اندازند رفع شود معالجة کچلی اطفال تکرار ضماد
مطبوخ کرم زرد رنکی که در مزبله متکون میشود در
نیت جهة مقدمه کچلی نافعست چون ذراریح که بترکی
الاکلنك کویند نوع سیاه منقط بسرخی از ان در روغن
کنجد ششماه بکذارند تدهین او مانع مقدمه کچلی و
رافع مرض ان مجربست ضماد کوبیده مویز با صبر جهة
کچلی مجربست ضماد خاك شور با نمك و سرکه رافع کچلی است
ضماد صابون با روغن کل سرخ مجفف قروح سر
اطفالست که بهر چند روز تجدید کنند لکنت زبان

مضغ

مضغ مویزك رافع لکنت زبانست نکاه داشتن سانج
هندی زیر زبان و ضماد عاقرقرحا و مضغ قیرو شین
نیمه درهم کنند یا مویزج و سعتر و دلوك مومیای با عسل
و مضغ و ضماد اکیر ترکی جهة لکنت زبان نافعست منع
کل خوردن کباب مرغ و خروس رافع خواهش کل خوردنست
اکل سویق انار رافع خواهش کل خوردن و امثال ان و
زنان حامله را نیز نافعست و اکل به با انار و اکل به ترش مویز
مداوای آثار ظهر ناخن شربه ده مثقال اب نقیع حنا تا ده
روز باعث رویدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و متاکل
ضماد زفت تر با موم جهة برص ناخن ضماد مویز
با پیه قالع ناخن متخلخل است اخراج زلو و غیره غرغره بوره
باسرکه و سرکه ترشی سیر و انقوزه باسرکه و نوشادر با
اب سداب مخرج زلو و مجربست چون طحلب را بلع نمودند
در ساعت اب کرم اشامیده قی کنند مخرج زلو و مجربست
چون قطعه از ابر را خیاطه بسته بلع نمایند و بعد
از لحظه که مالیده شود خیاطه را بکشند تا ابر از کلو
بیرون اید اخراج زلو و خار بعید بل استضماد کرده

سوسمار و ضفدع و موش و پیاز نرگس و بره موم و سقز
جاذب جلود پیکانست بجهت کرد اعضا طلاء جلد محرق
حرذون که در طبرستان ماچه کول کویند با عسل بی
حس کننده اعضاست بیکدیگر از قطع متالم نشود
چون برگ سداب بریاکوبیده ضماد نمایند بخوب
جدبوار و احراق و موت از عضو میشود طلاء الجلد
سوخته سوسمار موجب بیحسی عضواست بیکدیگر
از قطع متالم نشود طلاء خاکستر برنجه موجب بیحسی
عضواست قطع کردن عرق دزور کوکرد در بید قاطع
عرق است تدهین بروغن گل سرخ با سرکه رافع عرق
دفع قمل طلاء روغن کرده کان و زراوند طویل با روغن
در بدن دافع و قاتل شپش است نطول آب خیار مانع
تولد قمل است غسل سر با آب منقوع شاهتره رافع قمل و
رشک است چون آب بذیره را بر بدن حیض ولادت بمالند
بالخاصیت مدت العمر منع تولد قمل کند بخور سبوس
عدس رافع قمل و رشک است بخور تخم ترب قاتل شپش است
تعلیق زیبق که با حنا و آب دهن کشته بریسمانی آلوده

باشند

باشند دافع قمل است مادام که زیبق باقی است و بعد از
اتمام باید تجدید نمایند ترک عادت شرب افتریاک چون
یکدرهم سرگین شپره را در شربت حل نموده بمعتادین
شرب دهند باعث رفع خواهش ایشان میشود دفع
عطش چون تخم خرفه را با دوغ سرد سه دفعه تشفیر کرده
خشک نمایند خوردن اندک از آن رافع عطش و خواهش
آب تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است چون
حجر الدیگ را در دهن نگاه دارند دافع تشنگی و استسقا
آبی که او را تشنه باشند جهت رفع تشنگی مفرط بسیار مفیدست
در حفظ جامها از فنا چون پوست ترنج را در جامه
کذارند مانع کرم زدن جامه است و همچنین قطعه از پوست
شیر و همچنین افسنتین و ایضا گل حنا و ایضا ساج
هندی و شستن جامه حریر و پشمینه با آب طبیخ قطف
که اسفناج رومی کویند پاک کننده چرک شده و زنگ
چون جامه ابریشمی را در طبیخ اسفناج رومی بجوشانند
پاک و پاکیزه شود چون جامه را با زبل فاخته بشویند
رنگها از جامه برود چون گچ را گرم کرده در بالای لکه

چرب افشانده در زیر سنک کذارند پاك شود چون
جامهٔ کتان اکر چرب شده باشد پیاز بکر در سرکه انداخته
باشند مالیده بعد از ساعتی با صابون بشویند پاك
شود **معالجهٔ حبس البول و حرقة البول** شرب ربع درهم
تا دو درهم شوره بی شکر جهة احتباس بول عند البول
مجربست ضماد کل کافشه با ماست بر مثانه رافع
حبس البول مجربست شرب نه قیراط پیاز عنصل
که در عسل پخته باشند ضماد اسفناج پخته شرب و
جلوس در طبیخ بومادران رافع حبس البول است بلع شپشهٔ
زنده رافع عند البول نفوخ پشه در مجری بول رافع
احتباس بول است شرب ترنجبین با روغن کرهٔ کاو و نخود
ملح و جلوس در طبیخ سرکین کبوتر و شرب سه درهم
خشك کرده سائیده خراطین با آب انکور و شرب دوشاب
انکوری با ماء الشعیر و نفوخ سوخته مکس در مجری بول
و اکل پانزده مثقال روغن کره با هفت مثقال شکر ضماد
مطبوخ برك سداب در زیت و شرب دو مثقال برك
سائیده سرو با نیم مثقال مرصاف و شرب یکوقیه روغن

کاو یا کوسفند

کاو یا کوسفند با نیم اوقیه شکر و شرب ریشهای بارتنك
شلجم که سائیده با عسل بنوشند و جلوس در طبیخ
موش و شیاف سرکین موش و نفوخ قمل زنده در
سوراخ احلیل و شرب ماء العسل بقدر سی مثقال
رافع عند البول است و شرب نانخواه با عسل جهة
احتباس بول مبرودین و با سکنجبین جهة مبرودین
و شرب حیوان خرخدا با شراب رافع عند البول است
حقنه با آب ماست خالص بقدر یکسیر که یکمثقال
مصطکی رومی و نیم مثقال شورهٔ قلم و نیم مثقال بورق
مشوی مسحوق در آن حل کرده باشند دو دفعه در احلیل
که بطریق حقنه بریزند رافع احتباس بول است و باید
آلت حقنه از انبان باشد تا بقوت آب برود **حرقة البول**
چون دو مثقال تخم لبنان افروز را کوفته در یک رطل
شیر خیسانیده شب در مهتاب نهاده بنوشند و
چند روز مداومت کنند جهة حرقة البول مجربست
اکل زردهٔ خام تخم مرغ جهة حرقهٔ مثانه قطور آب به
در احلیل و فرج جهة ایضا و جراحات مجاری بول

قطور موی سوخته انسان سفیداب توتیای مغسول
وگل ارمنی جهت حرقة البول مجرب شرب شیره الو بالو
با عشران رازیانه ایضا چون مغز دانه الو بالو را با سبز
کهنه نرم کوفته فتیلهای باریک ساخته در احلیل
گذارند رافع جراحت مجاری بول و منفی بول المدة
وحرقة البول است قطور سوخته زالو بار و روغن بنفشه
ایضا مجربست حرقة النار ضماد نشاره ابنوس با سفیده
تخم و سرمه اصفهانی با پیه تازه و زرور سفیداب
قلعی ضماد برگ مورد با زیت ضماد برگ پوست باقلا
ضماد گل هینه بهار با ارد جو ضماد بنات خرفه با
روغن گل ضماد برگ توت با زیت ضماد تخم شنبلیله
طلاء سرکه ضماد ثمر چنار با پیه طلاء برگ چغندر
طلاء روغن کنجد با لعاب اسفرزه ضماد شادنج عدسی
با سفیدهٔ تخم مرغ طلاء صمغ عربی با سفیده تخم طلاء
سرگین گوسفند با سرکه ذرور خاکستر چوب گز
ضماد عنب الثعلب طلاء سریشم ضماد پوست خشخاش
سوخته کدو با روغن تازه طلاء بهدانه طلاء مردا

سنگ

سنگ با سرکه جهت سوختگی آتش مفید است طلاء سفیدهٔ
تخم جهت سوختگی آتش با آب بسیار گرم و منع آبله کردن
آنها موثر است ضماد شکوفه و برگ پنبه و سوخته پنبه
مانع آبله کردن سوختگی آتش است حرقة البول بگیرد
هلیله سیاه هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
امله مقشر یکمد پنج مثقال سنگ کبود سفیداب قلع
یکمد یکمثقال اول یکمثقال سنگ کبود را که یکپارچه
باشد در میان طبوشهر و زغ گذاشته تا آنکه مثل گچ
سفید شود بعد از آن یک مثقال سفیداب قلع موم
صلایه نموده علیحده نگاهدارند پس هلیله جات را
مثل جو و گندم خورد کرده شب در ظرفی ریخته یک
کاسه بزرگ آب بر آن بریزند و فردای آن شب دو کاسه
دیگر آب علاوه نموده آنقدر بجوشانند که یک ثلث آن
باقی بماند پس صاف نموده سفیداب و سنگ مزبور را
که علیحده صلایه نموده اند در میان آن ریخته آنقدر
با دسته بزنند که مثل صابون کف نماید پس پارچهٔ
نمدی را با خورده چینی در میان آن گذارده بطریق چهر

علقه صاف نمایند و در شیشه ضبط نمایند و در
وقت ضرورت مدت چهار پنج روز روزی چهار پنج
دفعه با آب احلیل را اماله نمایند بکلی قلع ماده سوزش
رفع حرقة البول میشود و شبها در وقت خوابیدن هم
یکمرتبه اماله نمایند یعنی در این مدت چهار پنج روز
اماله میکنند والسلم تبید وا ذرور سفیداب قلعی جهة
بیاض رقیق چشم دوا بست ذرور خاکستر تنباکو
جهة زخم دواب چون پای حیوان چهار پا را بید سیب آن
بند دلنك شود چون جعل را در کوش اسب بنهند بخوابد
و تا بیرون نیاورند بر نخیزد تا کمال کرذم سوخته با فلفل
و ادویه حاره جهة بیاض چشم و ناخنه دواب مجرب
ذرور قلعی بر چشم دواب رافع بیاض است برك آزاد
درخت سم حیوانات برك شمشاد سم حیوان خاصه
شتر است کمال بلادر در چشم چهارپایان مورث بیاض
و رافع آن خربقست ضماد حب السلاطین با ماست رافع
برص حیوانات است کمال دهنه فرنکی رافع احتباس
بول حیوانات است چون آب پودنه را در دماغ شتر

بچکانند

چکانند رافع مستی اوست چون دندان پیش کرك
در پوست کاو کوهی و پوست استر دوخته بر کردن
اسب بندند هیچ اسب در دویدن باو سبقت نکیرد چون
دیم کوش آنها را با فلفل سابیده در چشم دواب کشند
کور شود و چون توتیا و خون سیاوشان و ملح فسانی
سابیده در چشم او کشند روشن شود در علاج بواسیر
دو سه عدد قرباغه در میان روغن دنبه بجوشانند
تا بالمره سوخته بخشکند پس روغن را صاف کرده
یکسیر روغن زنجه صاف و نیم سیر کشنیز برکی کوفته با آن
مخلوط ساخته باز بجوشانند پس صاف کرده ضبط
نمایند و در وقت ضرورت استعمال نمایند مکرر انواع
بواسیر را نافعست ایضا تخم تره را بو داده بکوبند
و بقدر آن نبات یا بیشتر کوفته با آن مخلوط و روزی
یکسیر از آن ناشتا سفوف کرده آب کرم بالای آن
بخورند در تجربه قبض و غیره شرب کف دهن
شتر حین مستی مورث جنونست اکل دو درهم مغز
سر دار بخورد و اکل یکدرهم از قبه شقایق با شیر ا

واکل خون فصد و حجامت واکل زهره باز مورث جنون
و بلاهت و بلادت مداومت اکل شش شتر مورث
کوریست واکل خون و کوشت مرده و خوردن مورث
جذامست اکل استخوان ادمی مولد امراض مهلکه
و مداومت آن مورث کوریست اکل خون حیض سم
قاتل و مورث جذام اکل خون بنات وردان با ماکولات
مورث برص است جلوس بر پوست جلد کفتار باعث
ابنه است و حمول جلد قضیب کاه او کر سوخته باشند
رافع آن است اکر موی کوش کاو را در طعامی بخورد کسی
دهند علیل شود و بیم هلاکتست اکر کسی خون شیر
بخورد کنک شود اکر مغز سر استر بخورد بغایت ابله شود
بالخاصیت انکشتری قلعی باعث لاغریست اکل جکر بز
بالخاصیت محرک صرع مصروعین است طلاء کف
دریا با سرکه در بدن جهة لاغر کردن واذا بر بدن
مجربست چون هر روز یک دانک لاک را با سرکه تا سی چهل
روز بنوشند بغایت لاغر کننده و اکر سه چهار روز
سه چهار مثقال از آن بنوشند همین اثر دارد چون

قدر

قدر نوشادر در شراب بکسی بخورانند حلق او بسته
شود و غرغره باب برک بید بوت رافع آنست چون
زن حامله عسل را با آب شربت کرده بنوشد باعث
مغص کردد و در غیر حامله این اثر مفقود است تحبب
وقبول عامه و غیره چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده
با عسل بکسی بخورانند در محبت صاحب ناخن بسر
حد عشق رسد چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه
قدر خاک چهار راه با دست چپ برداشته بر خرقه
کبودی بسته تعلیق کنند باعث محبت و رافع عداوتست
تدهین کرم شبتاب با روغن کنجد بر رخسار موجب
دوستی مردم و قضای حاجتست نکاهداشتن
چوب حب المحلب و تعلیق سنک مقناطیس در حریر
سفید و نکاهداشتن عصای چوب زیتون و
هکذا چوب غار باعث قبول عامه و ازدیاد جاه است
نکاهداشتن هشت عدد ثمر سرو کوهی در سر باعث
قبول عامه نکاهداشتن استخوان بال راست خروس
مورث قبول و در دست راست داشتن موجب ظفر

برخصم است و هکذا پر کبک دری باعث برکت و یمن است
تعلیق الماس موجب غلبه بر خصم است حامل زمرد
تنگی روی نمیکشد تعلیق پر و زبان هدهد مورث
جاه و دوستی مردم و تعلیق استخوان بال چپ او
جهت بستن زبان دشمنان و نگاهداشتن بر او موجب
نصرت بر خصم است چون زهره کلاغ سیاه را بر کف
دست راست مالیده نزد سلاطین و بزرگان روند
جاه و حشمت بیفزاید طلا و پیه شیر میان دو ابرو
باعث شکوه و هیبت است چون ناخن شیر را سوزانیده
در طعام بکسی بخورانند از آنکس مردان ترسان باشند
و بنظر نیکو نگاه کنند چون از چوب انار عصائی ساخته
میان آنرا خالی کنند و بموی شیر و ریزه آهن پر کرده
مسدود نمایند هیبتی از دارنده از عصا در دل
خلق افتد و بهایم از او بگریزند چون در روز یکشنبه
زاغی بنام کسی دهانش را بسته در پارچه پیچیده و در
کوزه نهاده سرش را محکم کنند آن شخص مهربان شود
و زبانش بسته گردد چون هر دو چشم خطاف را خشک

کرده

کرده ساییده بخورد کسی دهند البته او را بیجان و
دل مطیع گردد چون هفت عدد موی از دنباله استر
بنام خصم هفت گره بر وی زده در بالین خود را وی بند
آن خصم همه شب در خوف باشد چنانکه خوابش نبرد
تعلیق هر دو چشم گرگ که در پوست گرگ پیچیده باشند
موجب غلبه بر خصم و دندان و پوست او نیز این
اثر دارد چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را بگلاب
شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ
در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده یکدیگر
اکتحال نماید و شخص مکحول بمغناطیس مدتی نظر
بشخص مکحول با آهن کند موجب محبت ثانی باول گردد
مداومت بخور حب المحلب موجب الفت معاندین است
بالخاصیت بهر کنا شتر اکلیل شیث مورث قبول
عامه است چون ناخن و پر هدهد را وقتیکه
قمر در سنبله باشد و نظر دوستی با زهره دارد در
حریر زرد بسته در زیر سر دو خصم گذارند موجب
الفت ایشانست چون هدهد را بنام کسی رها کنند

موجب دوستی آنکس شود چون هفت عدد موی
دنباله استر را هفت گره بنام هر کس بزنند دوستی
او نیارامد انگشتری یاقوت جهة قضای حوایج و دفع
ضرر صاعقه و غرق در دریا مؤثر است چون
مغز سر زاغ سیاه را بخورد کسی دهند در دوستی
او آرام نگیرد دفع سحر و چشم بد بخور پر هدهد و تعلیق
زمرد و بخور و نگاهداشتن حب المحلب در پارچهٔ
کبود و تعلیق اسپند در لته کبود و تعلیق شاخ
اوسج بر سقف خانه و دروازه مانع و مبطل سحر است
چون روز شنبه قبل از طلوع آفتاب قدری از
خاک سر چهار راه با دست چپ برداشته در پارچهٔ
کبودی بسته تعلیق کنند سحر را باطل کند افشاندن
اسپند در خانه باعث تفریق و بخورش مبطل این
اثر است چون در وقت صلوة جمعه آشیان خطاف را
خراب کرده به آب حل کرده باز غسل کنند باعث بطلان
سحر و شر آن گردد تعلیق انیاب خرس بر بازوی چپ
مانع سحر است بخور استخوان نوع تحتانی سلحفات

رافع سحر است

رافع سحر است از خواص شب یمانی آنستکه چون کسی را
چشم بد برسد شب را بخور کنند در آن قطعه ثقبه
بصورت چشم ظاهر شود هرگاه آنرا در طرف قبله خانه
آن شخص بگذارند که چشم بد باهل آنخانه نرسد
چون نمک را در خانه بسوزانند و سوخته آنرا در
طرف مشرق بیندازند رفع سحر و چشم بد کند تعلیق
مذبوح هدهد بتمامه در در یا دروازه خانه
دافع سحر است و چشم بد و ام الصبیان نگاهداشتن
شبه و تعلیق کعب خرگوش و تعلیق لبن دافع چشم
بد است تقویت موی و انبات آن چون مورد را با امله یک
هفته خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند
تا روغن بماند جهة انبات مو مجربست طلاء زهره
خرس تا پنجم شبه با عسل و فلفل نبت موی و مجربست
ضماد سوخته کاسه سلحفات با روغن تخم مرغ
و روغن گل و روغن کنجد ایضا مجربست طلاء
مطبوخ سنبل هندی در خمر جهة دراز و سیاه کردن
ضماد ماء الشعیر که از تقطیر موی انسان حاصل شود

منبت و مجرب ضماد سوخته سیاه دانه با موم و
روغن حنا و امثال آن مانع ریختن و باعث انبات موی است
طلاء صبر با مورد و شراب جهت درازی و انبات
مو که از کچلی ریخته باشد و سیاه کردن موی مجرب است
چون گل مسجد را در زیت مهرا پخته ضماد نمایند
موی را دراز کند چون زاغ زنده را در ظرفی کرده
با براده حدید و سرکه و ترشیها و چهل روز در سرگین
اسب دفن کنند تا حل شود در انبات موی مجرب طلاء
خون هو موجب درازی طلاء بیخ سوخته نی با بو است
با مثل آن حنا بیست و مقوی موی است چون آب وسمه را
با مثل آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند ضماد
آن مانع سقوط موی است شستن مو با آب مورد مانع
ریختن اوست ضماد نشاره چوب شمشاد با حنا
و ضماد نبات شنبلیله و ضماد برگ خام چغندر
و ضماد وسمه و ضماد گل نسرین با حنا و ضماد
کلم و شستن موی با طبیخ پوست درخت و برگ بید
و ضماد پیه خرگوش و ضماد برگ انجیر با آب و ضماد

مجموع نبات تاتوره و ضماد تخم شنبلیله و ضماد
مطبوخ سنا در سرکه بعد قوام مقوی موی و مانع
سقوط آنست تدهین بروغنیکه خفاش را در ظرف
مس یا قلعی در او پخته باشند جهة انبات و دراز
کردن موی بیعد بلست طلاء لاجورد جهة تجعید
موی ضماد سرگین کاو با زبل کبوتر باعث درازی
و سیاهی موست ضماد پوست سوخته شیر با زیت
منبت موی است خضاب ضماد پخته تخم مورد سیاه
کننده موی است چون ثمر و برگ سرو را با آمله و آب
و سرکه مهرا پخته با روغن کنجد بجوشانند طلاء آن
مسود موی است طلاء طبیخ برگ سماق و طلاء برگ و
ثمر توت جهة ایضا چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل
آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا آب تمام
و روغن تا نصف بشود پس بهر ضماد نمایند ضماد
غلیظی موی را سیاه کند هرگز سفید نه شود چون
حنا را با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کند چون
پوست تازه گردکان را با خبث الحدید سایده با سرکه

پخته تا یکهفته خیسانیده هر روز بر هم زنند خضاب
قوی و بادوام است چون جوف کدو را از خبث الحدید
مملو ساخته بعد از چهل روز بلجنا بسرشتن خضاب
خوبیست چون تخم حنظل را با روغن زیت و آب مرز مجوش
آمیخته بجوشانند و یکهفته در سرکه ریخته پس موی
طلا کنند سیاه کند چون گل باقلا را در هاون با ارزن
کوبیده در آفتاب بگذارند موی را سیاه و دراز کند
چون یکسال هر روز هلیله کابلی بخورند موی سفید
نشود طلاء گوگرد سفید کننده موی است چون آبی که
در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد با برد خضاب
کنند بهتر از خطاطست نطول آب مطبوخ اسبند مسوّد
موی است منع انبات مو طلاء آبکیاه بذر البنج بعد از
کندن مو مانع رویدن است بشرط تکرار خون خفاش
قبل از بلوغ مانع بر آمدن موی و بزرگ شدن پستان است
ضماد خون خرس و طلاء زرنیخ سرخ با بول حمار و
بدستور با آب یخ تازه سبز بعد از کندن موی مانع
روییدن و مجربست ضماد سوخته زالو با سرکه

بابیخ

با آب یخ مانع موئی است که کنده باشند طلاء خون میمون
مانع انبات و طلاء مسحوق مورچه با روغنها مسقط
موی و مانع بر آمدن اوست و چون بار اول قلع کرده
باشند یکبار مالیدن منع بر رستن میکند و اگر موی را
دیگر باره نیز قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلا است
طلاء تخم مورچه با روغنها مسقط موی و مانع بر آمدن
اوست طلاء آب چوب رز که در حین سوختن
تراوش کند سترنده موی است چون سفنا شیکه از وی
ساخته باشند موی را بکشند دیگر بر نیاید چون
استخوان ماهی را سوزانیده با پیه شغال طلا کنند
موی را بسترد چون زاغ سیاه را سوزانیده با زیت
ممزوج کرده طلا کنند موی نروید ضماد تخم
کرنب مانع انبات موی است در مداوات امراض مود
متعلقه بآلات تناسل در ادرار طمث چون با بهل عسل
سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم مداومت
نمایند حیض منقطع را جاری سازد حمول و جلوس
در طبیخ هو چوبه بجهة ورم صلب رحم و احتباس

حیض نافعست شرب یکمثقال تخم هوه جویه وشرب
یکدرهم تخم ترنج وفرزجه افسنتین باسکنجبین عسلی
وحمول نیم مثقال برک انجره بامساوی از مر صاف و
جلوس در طبیخ هر بخویه وشرب وجلوس در طبیخ
بوی مادران وحمول جند بید ستر وحمول زوفای
رطب با اکلیل الملک و روغن تازه وشرب طبیخ
کنجد با بخود وحمول صابون وحمول یکحبه تا دوسه
حبه فرفیون که رافع سوزش انست وحمول برک
پودنه نهری وفرزجه قسط شیرین وفرزجه باداح
تلخ وشرب ماء العسل وحمول معید یالسه مدر حیض
ورافع احتباس انست **در قطع طمث** حمول سنک سرمه
اصفهانی وسفیداب قلعی ومغز محرق جوز باشراب
وپیه خفاش وعصاره برک زیتون وزعفران الحد:
وکلس البیض وزیره کرمانی با زیت وسرکین خشک بز
باکندر قاطع حیض ومانع سیلان رحم است وضماد
دارتوز زیر شکم وفرزجه عنب الثعلب وطلاء خبطیان
برکف دست باحنا وحمول سرکین کاو قاطع حیض است

چون خصیه اهو را نمک وسعتر پاشیده خشک کنند
فرزجه ان قاطع حیض است **حفظ جنین** فرزجه لاجورد
با زیت حافظ جنین از اسقاط است چون تمر بارسیده
بیروح الضم را با روغن کل سرخ سایده بر کمر وشکم
طلا کنند از اسقاط جنین ایمن باشند تعلیق یکعدد
عقرب قدید کرده بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین
شود مانع سقوط است تعلیق سوراخ کرده در وسخ
عقربی با ریسمان بر تخت کمر کاه باعث حفظ جنین از
افاتست **اخراج جنین** حمول وجلوس هوجوبه وحمول
صابون ایضا شرب یکدرهم مغز تخم ترنج قاتل ومخرج
جنین است ضماد بیخته سرکین کاو در زیت بر
ناف مخرج جنین مرده واکر مدتی بکذارند قاتل
زنده است فرزجه خربق ابیض قاتل جنین است فرزجه
وبخور قسط شیرین بجهة ایضا شرب مطبوخ
شلتوک وشرب کوله بیر با شراب وبخور انیسون
وضماد بخور مریم بر شکم وبخور شاخ کاو وبخور پوست
مار وفرزجه زراوند طویل وفرزجه حب النعار و

حمول فلفل وحمول معید یا بسه مسقط و مخرج جنین است
وبخور سلخ الحیه مخرج جنین مرده ومشیمه است در
ساعت حمول روغن بادام تلخ ایضا بخور وحمول
انقوزه مخرج جنین مرده شرب اب مطبوخ لوبیا
با اندك قند وجلوس در طبیخ او منفی نفاس و مخرج
جنین مرده و زنده ومشیمه است فرزجه بنادر کسر
مدر حیض و مخرج جنین ومنقی رحم است جلوس در
طبیخ شنبلیله مسقط مشیمه است اکل مسحوق پوست
سیاه خیار شنبر با زعفران وشکر وگلاب مخرج
مشیمه است تعلیق ده درهم زعفران که باب شسته
مدور کرده باشند جهت اخراج مشیمه زنان و مادیان
مجربست شرب شیر سگ با عسل مسقط جنین مرده است
چون زن حامله قدری از گل افتاب پرست در دست
چپ گرفته دست راست بر شکم نهد بطفل ضرر
عظیم رسد واگر صد تا نگاه دارد سقط شود

اعانت در حمل

حمول سرگین خرگوش و زبل باز و مغز ساق شتر
با پشم بعد از طهر سه روز متوالی و عرق بهارنارنج

بشیر مادیان

باشیر مادیان و بومادران با مرصافی و زهره خرگوش
با روغن نارجیل باعث و معین حمل است فرزجه
بسباسه با عسل بعد از طهر و یکحبه فرفیون که با مسك
ساییده با روغن گل سرخ و مشك و اکیره که با شیر
مادیان و زعفران معین حمل است فرزجه لسان
العصافیر با زعفران و عسل بعد از طهر معین حمل و
مجربست چون زن فرج خرگوش را خورده با شوهر
جمع شود در [illegible] تن شود چون یک رطل سپند را
در سی رطل شراب یا اب انگور بجوشانند تا بربع رسد
وسی روز روزی نخ دوا وقیه از ان بنوشند جهت اعاده
حمل زنانیکه در وقتی حامل می شده اند مجربست حمول
دارشیشعان باعث حمل زنان عاقره و مجربست شرب
حمول مغز سر کنجشك با شراب اکل عاج تا یك مثقال با شیر
و فرزجه عاج بعد از طهر و شرب بول فیل که زن عاقر
نداند و حمول پنج افتاب پرست و حمول شیر مادیان با
نشاره عاج بعد از طهر معین حمل عاقر است اکل آمد
اکل یکمثقال بنجنك ده درم وقت طهر باعث حمل است

چون بچه چشم نکشوده سکرا بتمامه پخته بحدیکه باآب
یکسان شود ونود مثقال کندم را از اب بجوشانند
تا جمیع ابها را جذب کند پس خشك کرده مرغ سیاه
یکساله را در جای تاریك باز تعلیف نمایند وبعد از
اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید وغذا
دیکر با ان مخلوط نکند باعث حمل او کردد ومجربست
خصوصا چون مرغ در سه روز بخورند چون زن
بعد از بول کردن لاوون بخور کند اکر فی الحال بول
اید قابل حمل خواهد بود والا فلا چون دندان اسپرا
پیش از انکه بر زمین افتد بر زن بندند ابستن شود
چون دندان کودکرا پیش کرفته بر بازو بسته جماع
نمایند زن ابستن شود مسرع حمل حمول پنیر مایه
خرکوش بعد از طهر سه روز روزی نیم مثقال حمول
سفیداب قلعی وخون حیض وتعلیق تخم حماض بر
بازوی چپ زن وشرب حمول خون وبول کرك وشرب
یکقیراط زعفران الحدید وشرب براده غربال باب و
حمول فلفل بعد از جماع وفرزجه سرکین فیل وبلعیدن

یکعدد قسم

یکعدد قسم ترمیخك هر روز وبلعیدن هفت عدد
دانه کاکنج بعد از طهر وفرزجه مروارید وحمول
نعناع قبل از جماع مانع حمل ومجربست فرزجه
قطران مانع انعقاد نطفه است چون دندان اول
کرك را پیش از انکه بر زمین رسد بخورد زن نهند
ابستن شود عسر ولادت بخور سرکین کاو وبستن
دندان انسان بر بازوی چپ زنان وتعلیق بخور
مریم وشربت جلوس در طبیخ بوی مادران وتعلیق
سنك چخماق بر ران وجلوس در طبیخ شنبلیله وبخور
سم الاغ وتعلیق پوست مار بر ورك وزانو طلا کردن
خفاش بر فرج وبستن جعل بر ران که در جوف نی
کذاشته باشند واکل مسحوق پوست سیاه خیار
شنبر با شکر وکلاب وزعفران وتعلیق سوراخ
کرده در ونج عقربی با ریسمان در تخت کرکاه وهم
ده درهم زعفران که با اب سرشته مدور کنند وهم
نمك که بسیار چرسخ بسته بر طرف چپ وهم الماس
باعث سرعت ولادت بخور پر مردار خوار وحمول

تو فای رطب با اکلیل الملک و روغن تازه و اکل دو
مثقال و نیم پوست خشک خیار و بخور موی مردان
و بخور سم اسب و بخور سرگین اسب باعث اسانی و
سرعت ولادتست ادرار شیر ضماد نعناع با ارد جو
مدد شیر میکند در پستانست ضماد مطبوخ سبوس
گندم در شراب مسکن درد پستان و ورم از که
از انعقاد شیر باشد ضماد محرق سرطان جهت سرطان
پستان مجربست مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را
رافع انعقاد شیر در پستانست اعاده بکارت حمول
پرده ملاصیق پوست تخم مرغ با خون کبوتر بچه معید
البکاره و از اسرار است فرزجه سوخته استخوان ساق
کبوتر معید بکارت و از اسرار است چون استخوان سوخته
مرغ سیاه با مثل او سوخته چوب تاک که باهم سوزانیده
باشند یا بر موم سرشته حمول کنند اعاده بکارت
میشود و از اسرار است حمول زهره گاو باعث اعاده
بکارتست فرزجه خشک کرده زهره گاو نیز همین
عمل کند اصلاح رحم فرزجه لبنا سر با زعفران منقی

ومصلح

ومصلح رحم است طلاء بسباسه با عسل در حمام جهت
درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجربست
فرزجه بکحبه فرفیون که با سلک سائیده باشند
با روغن گل سرخ مقوی رحم و رافع بدبوئی و مضیق
فرجست شرب طبیخ انیسون با شکر رافع زردی رخسار
زن زائیده است جلوس در طبیخ شنبلیله منقی رحم است
حمول عسل جهت علل رحم زنان نفسا و غیر نفسا نافع است
حمول زعفران جهت درد رحم و مقعد مفید است
فواید متفرقه چون ابن عرس طعام زهردار به بیند
بلرزد و موی بر تن او راست شود چون مرد بطعام زهر
دار رسد عرق کند چون همو را هکذا پوست افعی بطعام
زهردار رسد عرق کند چون طاوس طعام زهردار
به بیند فریاد و حرکات غریبه کند چون افعی زمرد
به بیند کور شود چون مروارید را در ترشی لیمو یا
ترنج بخیسانند منحل شود و هکذا سایر جواهر چون
سرکه را در مرسیلا به فرو کنند دیگر سیل از آنجا
جاری نشود چون کف دریا را با موم و روغن گل آمیخ

ضماد نمایند موی را بسته چون کشف را با پنبه دفن
کنند منع باریدن باران و تگرگ در آن موضع کنند چون
هفت عدد جعل را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند
موجب باریدن باران و برادهٔ هوا است چون گوش را
با سوزن طلا سوراخ کنند هرگز التیام نپذیرد چون
تخم مورچه را بخورد کسی دهند بحدی ریاح بطرف
اسفل منجذب شود که ضبط نتوانند کرد و زیره کرمانی
رافع است چون مروارید را در برنج خوردن جوشانیده
بسباده بمالند رافع چرک و زردی دندان و از اسرار است
رسیدن آنچه که هر دود و عرق مضر با قوت نمایان
او بجزع سوخته و آب سنباده باعث جلای او است چون
حب القلت را کوبیده بسنگ بیالایند سنگ را قابل قطع
کند چون سر را بمقناطیس بمالند دفع قوت آن میکند
و چون آن را در خون کرم اندازند اعاده قوت او میشود
خاصه در خون بز نر هر روز تغییر دهند تا سه روز
و عرق [illegible] و رطوبت نیز مسقط قوت او است چون خردل را
در آب انگور اندازند منع جوشیدن آن میکند چون

مرداسنگ را

ریوند را در سرکه اندازند ترشی آن را زایل و قریب بشیرینی
عسل شود و اذا دخلت الباذنج فی المدام صار خلا
و اذا دخلت المرداسنج فی الخل صار خمرا چون پوست
یک عدد ترنج را بالتمام در شراب اندازند در ساعت
ترش کند چون بر را در شراب افکنند و بعد از
جذب آن برداشته در ظرفی که آب در او اندازند
شراب را گذاشته آب را بردارد چون دو سر شاخ نعنا را
در شیر اندازند مانع انجماد شیر است چون تخم کندر را
کوبیده در سرکه ریزند دفع ترشی از آن میکند چون
کوی خروس را چرب کنند بانگ نکند چون برف با
برف آمیخته بر شیشه پر آب بگیرند که شیشه پنهان
شود در یکساعت آب شیشه یخ میشود چون
کج را با روغن زیتون و اندکی بوره و شب یمانی
بسایند و بر نوشتجات بمالند ازاله کتابت نماید
و بر جامها باعث قلع چرک و چربی از آن میشود چون
پنج درهم سرب در زیر بالین کسی نهند [illegible] او نداند
خوابهای پریشان بیند طلا عصیر سقوطری حفظا

جثه میت از فساد است و هکذا عسل مضغ برگ
عناب مغیر ذایقه است بحدی که تمیز طعام نتواند
داد چون چوب غار را روز چهارشنبه قبل از طلوع
آفتاب بخور کنند از ازدواج میسر گردد دارزنگ
صاعقه نرسد و در آب غرق نشود تعلیق دندان
تاب سگ مانع خرخره و حرف زدن در خواب است
هر فعلی که قالع دیو دار کند و هر قولی که حین قلع
متمنی گردد شارب آن همان فعل و قول مبادرت
نماید چون کبسه کج را اما مثل او ارد گندم خمیر
کرده بر عضوی بگذارند تا بی عناب داغ شود چون
بیخ تفاح را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند
عاج را مطیع سازد چون سه درهم نمک را در حینکه
عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض بر آتش
نهند اگر بعد از جستن میل بدر از خانه کند شفا
یابد و الا فلا پلنگ خمور را بسیار دوست دارد و او را
بشراب صید توان کرد چون گندم را بعرق و کف دهان
شتر مست تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند چون

کندم

کندم و حبوب دیگر را در خربق سیاه بجوشانند قاتل
طیور و وحوش است چون سر خفاش را در برج کبوتر
دفن کنند باعث جمعیت آنها است و هکذا اکثر تن
سرهای جعلها در موضعی و هکذا دفن کردن
کاسه سر انسان موجب هجوم کبوتر است بخور
خلتر در موضعی باعث جمعیت مورچه است بخور
سرگین گرگ باعث هجوم موش است در آن موضع
آویختن دنباله گرگ در چراگاه و غیرها باعث نفرت
گرگ است از آن موضع چون سر گرگ را در خوابگاه گوسفند را
دفن کنند در صورت علم مضرا از خوف هلاک شوند
پوشید پوست گوسفند که گرگ گرفته موجب خارش
بدنست چون ذریح را در شیر حل کنند هر مگسی که
بر آن عبور کند بمیرد چون بسفایج را در شیر اندازد
شیر را ببندد و شیر بسته را حل کند چون طعامی
بسیار شور شده باشد چند عدد جوز را سوراخها
کرده در دیگ طعام اندازند شیرین شود چون
پیازی در آسیای افکنند از گردیدن باز ایستد بول

موش رافع سیاهی کتابت چون حک خطوط از
نوشته جات بحجر قیشور کنند اصلا معلوم نشود شعبده
طلاء زرنیخ با زهره کاو و ابحی العالم و شب مانع
سوزانیدن آتش است طلاء طلق محلول با شب یمانی
و خطمی و سرکه و سفیده تخم بر اعضا مانع سوختن
آتش است طلاء عاقرقرحا با نوشادر بر کام و دهان
مانع سوختن است و هکذا مضغ عاقرقرحا مانع
احراقست و هکذا طلاء پیه ضفدع مانع سوختن
چون طلق محلول را با نوشادر ممزوج کرده انگشتان
آلوده بعد از خشک شدن انگشتان را بنفط آلوده چراغ
بگیرند نفط مشتعل شده انگشت نسوزد چون کافور را
حل کرده با نوشادر بر همه اندام خود بمالد و بعد از
خشک شدن در آتش رود نسوزد چون کافور خالص
بدست بمالند آتش نسوزاند ع طح ث چون کاغذ را
باب نمک تر کرده سفیده تخم و شیر بر آن مالیده مهر کنند
و چیزی بر آن نوشته نطج ذ ۴ ع در آتش افکنند
نسوزد زکع آکعشا یکعدد تخم شعیر هندی با شترنج

با تخم خیار

39

یا تخم خیار و دو رخون فصد و حجامت ع ۸ ب ۴ س
یا خون حیض کرده هفت روز در آفتاب گذارند تا
طبخ یابد پس هفت روز دیگر در سایه نهاده خشک
کنند و ضبط کرده هنگام ضرورت قدری از آن
گل که بر پهای دهاقین که بوقت آبیاری جمع می شود
گرفته خشک کرده باشند در کاسه کرده تخم کدو را
در میان خاک پنهان و آب گرم بر آن ریخته روی آنرا
بپوشانند گل و میوه دهد پخته مربا بیخچه را از کتیرا
و قند و مغز بادام و هل که کوفته باشند پر کرده در
آستین پنهان کنند پس کاسه را آب کرده بپارچه گرم با
روی کاسه را بپوشانند و با قاشق برابر هم زنند مربه
شود از نهم طعام پختن در چاه قدری آهک آب بند بیه در ته
دلو ریخته برنج که شسته نم داده باشند بر بالای
آهک بگذارند ع ۳ ط ب ه ۸ ۴ و دلو را در چاه
آویزند بخوبی که تا از آب برسد پخته شود چون زنبور
زنده را در عسل یا زیت افکنند تا بمیرد پس در سرکه
اندازند زنده شود ایضا چون مگس را در آب اندازند زنده

تا بمیرد پس در خاکستر دفن کنند زنده شود چون
چراغی از پیه کرک و چراغی از پیه کوسفند بر افروزند
بنظر چنان نماید که درهم پیچیده حرب میکنند
چون سندروس را بسیار نرم سائیده در لوله کرده
در دهن نهند و شمع افروخته در دست گرفته
سندروس را بدم شمع دهند آتش بزرک از ان
مشتعل شده چنان نماید که آتش از دهن او بیرون
می آید چون پیه سگ را در چراغ سبز بر افروزند ۹
۴ ث خ ط اهل مجلس بصورت سگ نمایند چون
پیه شیر و پیه کرک و قدری کوکرد ۴ ۴ ط ع در
چراغ بر افروزند عجایبات بسیار بنظر آید چون خون
خرکوش ط ک ۴ ع ۴ بر چراغ بر افروزند اهل مجلس
سیاه نمایند و کویا پای خود را در آب کذاشته اند
چون قدری زنکار سوده و قدری باقلای سوده بهم
ضم نموده ث ط ک ۳ ۴ بر فتیله افشانده بر افروزند
اهل مجلس بصورت مرغابی نمایند چون ملخ را در روغن
افکنند تا بمیرد پس در چراغی نهاده بر افروزند ط

۳ ۴ چنان نماید که در تمامی دیوارها خانه عقرب
راه میرود چون تخم مرغ را یکشب در سرکه اندازند
که پوستان نرم شود پس در شیشه دهن تنکی کرده
آب سرد بران ریزند بحال خود باز آید و بیرون بیاید
کویند اکر بیضه را خالی کرده بالتمام و ثقبه او را
بخمیر کرده خشک کنند در آتش نسوزد چون تخم
مرغ را خالی کرده از شبنم پر کنند خاصه شبنمیکه
بر برک نی نشیند ج د ۳ ث س و سوراخ را مسدود
کرده در آفتاب کذارند چون کرم شود بطرف
آسمان بلند شود چون کوکرد ساییده بر آینه مالیده
۴ ۷ ع خ پارچه کرباسی بر روی آن انداخته آتش
ریخته عود بسوزانند کرباس نسوزد چون شیشه
سفید ساده را بقدر ثلث سرکه کرده قدری نمک
سفید ساییده در آن ریزند و آهسته آهسته در آتش
کردانند تا کرم شده بخار از آن بر آید م ن ۴ ۹ ث ط
پس شمعی روشن کرده بر بخار آن بدارند روشن
شود **اکسیر العدن** قشر او لبیخ کبر را در سرکه سحق نموده

قطرهٔ ازان در کف دست ریخته قدری فرار نیز بر بالای آن ریخته
بقوت تمام حل نمایند چنانکه فرار معدوم شود
طج م ع ك ث مراد حاصل است عمل دیگر ازحل
شکلی کوساله مجوفی ساخته و رمی در میان شکم او
پنهان کرده ۷ ج غ ط ب ۶۲ ۸ بر تبخیر کوکرد عمل
باتمام رسد چون دو پارچه کاغذ بصورت دوادم
بریده دو دست ازا بیکدیکر با موم و چوب بچسبانند
و حرف چهارم و کلمه یازدهم و صورت نهم و طلسم
پنجم بر روی آنها بنویسند و بخوانند کاغذها رقص کنند
چون از موم شکل مرغی ساخته در ظرف حوضی
یا آبی اندازند و سوزنی نیز در ان آب اندازند و حرف
سیزدهم با طلسم پنجم را بخوانند مرغ سوزن را کرفته بر بالای
بر روی آب آید چون کلمه نهم و صورت هفتم بر کف
دست خوانده شعله چراغ را بکیرند چراغ خاموش
شود پس شعله را رها کنند چراغ روشن شود چون
فتیله از کافور بر روی یخ کذاشته ط ك ۴ ۷ ث ج
شعل سازند یخ مثل پیه میسوزد اعمال آبیه چون

کوکردرا

کوکرد را نرم سائیده با نفط سفید سرشته کلوله‌ها
ساخته خشك نمایند بعد از ان بکاه کلی که کاه
ان نیازین باشد اندوده خشك کنند پس طشتی را آب
کرده کلوله‌ها را در آب انداخته جوالدوز را آتش
در کلوله‌ها فرو برند مانند شمع روشن شود و
بر سر آب روان شود چون مرغ خانکی را چند روزی
کرسنکی داده کاسهٔ چینی را خورد کرده با برنج مخلوط
و بخورد او دهند و مدتی این عمل کرده تخم او چنان
محکم شود که سنك را بشکند نزع الاعتا نوع دیکر
تعویذ کن موضعی را و چهار میخ آهنی باطراف وی
فرو بر و سر آنرا بمندیلی بپوش و تراب مجرب و مشك کوکرد
در وی بریز و اوراق از طحلب بر آنها افکن پس نهالها
رقیق از زمان مغیران در وی غرس کن و تخم پروردهٔ
مذکور را در ان پنهان کن و آب ده در اندك زمانی
بروید و بزرك شود و میوه دهد و کویند در بدن
مغموس فی اللحم در میانه رنیث باید کود نه در آفتاب
و کویند تخم منقوع هفت روز در آفتاب کرم باید

نهاد و گل محروث هفت روز در دیگ کاغذ در سایه
خشک کنند نوع دیگر بگیرد از تراب مذکور و نرم
سائیده شاه دانج در دیگ بکار رد و آب سرد در وی
فرش کنند و ببندند پلی بپوشد چون آملتاب ندیده را
کوبیده با گوگرد کوبیده ممزوج و با سفیداب بخم
مرغ گلوله ها کرده بخشکانند پس هر وقت حضور و
قند آب بر دیگ گلوله ریزند گوگرد مشتعل شود اعمال
غریبه دخنه که در نصف اللیل نور ماه محو گردد و
منخسف نماید بگیرد ورق شجره سراج القطرب و از
بادزهره بز و زهره گاو و مغز بز کوهی کوبیده بیامیزد
ط ث غ ع ۴ ۲ ط ج ۱۲ بندقها بمقدار نخودی ساخته
در سایه خشک کرده پس هر وقت خواهد با آتش نبل
تدخین کند و چون در روز تدخین کنند ستارگان
در آسمان ببینند و مرغان برنگ مختلفة الالوان
با هیأت عجیبه مشاهده شود دخنه دیگر که در هوا
عجایب از دواب و تماثیل مشاهده شود بگیرد در نفت
و عود چینی و زیبق و پیه سگ آبی و سندروس و

صبر دیکمد ده درم و صمغ داری یک مثقال همه را
علیحده کوفته با زیبق صلایه کرده بیک رطل زیت
آمیخته ج د ک ۴ ۱۱ ث غ ض ۱۲ بنارق سازد
مرهند قدسی ده درم و بعد از جفاف بر آتشی که از
بعرات بز سرخ بگیرند تدخین کنند دخنه دیگر که
در هوا مردان ببینند پاهای ایشان بر هوا و سرها
بر زمین بگیرد مرزنگوش و عفص و زنجار و اقلیمیای
ذهبی و زرنیخ احمر و نحاس محرق و زنجفر و
دم الاخوین خشک شده یکمد ده جزو کبریت
پنج جزو شحم التوت برابر همه مجموع را کوفته و
بیخته به پیه سمک و ماء التوت عجین کرده
حبها بقدر فلفل ساخته خشک کرده بر آتشی که
از زبل بقر بگیرند تبخیر نمایند بر مکان عالی و ا
ش ط ج ض ع ۴ ۱۱ دخنه دیگر جهت اغنای اشجار و
میل او بجانب عامل بگیرد مغز سر کرکس و استخوان
مار اسود و استخوان انسان باهم کوفته چهل روز
در زمین نمناک دفن کرده پس خشک کرده جزوی

ازاین اجزوی عظم انسانی کهنه ط اا ا اج ك
کوفته در زیر هر درختی که خواهد تدفین کند
درخت صحیح شده بزمین رسد تا وقت انقطاع بار ب
کحل جهت دفع نزول آب کبوتر بکیرد کر به سیاه یکرنك و در
خانه بسته تا کرسنه شود پس ده سیر روغن کاو
وطو عاد کوها براو تطعیم کند و اورا معلق آویخته
ظرفی در مجاری دهن او نهد تا روغن از حلق او فرو
چکد پس ازان روغن دوده کرفته کحل ساخته
ك طج اا ث ه ع م بر چشم کشند نوع دیکر بکیرد
لسان زاغ وقلب هدهد و در سایه خشك کرده
سایده در چشم کشند اا م وه ك س ع عجایب
بیند نوع دیکر جهت جفاء چشم است خفاش را
در خرقه نو بسته بر بازوی چپ بندد و سخن نکوید
و نخندد اا م د ع لا م ط کسی او را نه بیند نوع
دیکر خون و مغز سر زاغ و هر دو چشمش بهم آمیخته
در سایه خشك کند پس کوبیده در خرقه از کتان
پاکیزه نهد بر شته کتان ظ ع د ج ك اا ث بر
بازوی

راست بندد کسی ویرا نه بیند نوع دیکر بکیرد هفت
عدد ضفدع در اخر خریف و پوست کند و پوستهای
انهارا نمك زده دباغت کند و بهر پوستیکه بابنطریق
ساخته باشد این اشکال بنویسد و راس الانجما
۲ سمه سمهد و بر سر نهد اا م ه ط ك م ث
| هح صحح ه |
و بر سر نهد از نظر مردم مخفی شود
مادام که بر سر دارد در تکلم نایم بکیرد قلب بوم را
و بر سینه نایم نهد هر چه در دل دارد بکوید اکر نایم
باشد زود تر اثر کند نوع دیکر بکیرد شحم ارنب و بر
کف دست کیرد یا کف دست بمالد و کف را بر ران
نایم نهاده ازاو استنطاق نماید هر چه پرسد کوید
نوع دیکر لسان چرغ را بر سینه نایم نهد هر چه
کرده باشند و بپرسند بکوید نوع دیکر زبان
قورباغه را در پارچه کتان بسته بر سینه زنی کذارند
انچه در دل دارد بکوید ایضا قطعه شحم خرکوش باسم
هر زنی که خواهد کرفته در پارچه بسته زیر بالین
او نهد هر چه در دل دارد بکوید نوع دیکر اکر سه فتیله

بگیر کوبه سیاه خانگی و این کلمه را بنویس حملیخ کا
و بر گردن او ببند و قدری زیبق در گوش او بریخته
چشم او را به بند و رها کن هر جا دفینه باشد بایستد
چون این اشکال را بر کف دست خود نوشته تنها
بخوابد یکی از پریان بیاید و هر چه خواهد او را خبر
دهد بسم الله شهت هت هت نوع دیگر بنویس
بر ابهام و بخواب و با کسی سخن مگو یکی از اجنه آمده
از هر چه خواهی خبر دهد اما باید نترسی شهون
بهوره شروه چون لسان ستور اسود را در میان
چرمهای کفش موزه پنهان کند سباع آن صحرا مسخر
وی شوند و اگر مثلا شیر را سوار شود او را آسیب نزند
نوع دیگر زبان کلب را در زیر کفش در میان چرم پنهان
کند هیچ سگ بر وی بانگ نکند و مطیع او شود و بهایم
و سباع مسخر وی شوند عمل فتیله بگیر پیه آدم الاخوذ
و فتیله از وی مرتب سازند و در چراغدان آهنی بر روغن
لاولا برافروزد مردم یکدیگر را بصورت زنگی ببینند
باید در آنخانه چراغی نباشد و در وقت کسر اینعمل

اثر عظیم

اثر عظیم دارد فتیله دیگر که چون برافروزند وجوه
حضار بغایت مکروه نماید گویا مسخ شده اند بگیر
استخوانهای که در ذنب کلب اسود بگیر و بشکست و سحق
نموده و قدری از پیه او گرفته ذوب نموده بهم ممزوج
کند و از خرقه ناوس فتیله سازد و بدین دو اخلاط زده
ساخته در چراغدان اخضر بدهن زیت برافروزد
هکذا پیه هر حیوانی با شعر او آمیخته و خرقه
ناوس را فتیله کرده بان ملطخ نماید و زنجار بر
وی نشر کرده بروغن لاولا برافروزد روی حضار
بصورت آن حیوان نماید و شرط کلی در جمیع عمل
سد منافذ و اغلاق ابوابست فتیله دیگر که چون
روشن شود تماثیل حیات عظیمه بنظر آید بگیر
شحم حیه اسود و فتیله از خرقه مطروح بدان آلوده کند
و جلد حیه در جوف او نهد و بدهن اسود در سراج
اسود یا اخضر برافروزد گویند فتیله از جلد حیه
کند و بروغن نفط برافروزد فتیله چوب برافروزد
و زنان از نظر ایشان قتله برقص آمده آغاز کرشمه و

از غایت شوق و طرب بیهوش شود بگیرد خربق ابیض
و سحق کرده بر خرقه کتان افشانند و فتیله سازند بشرط
آنکه بعد از آن زنبق سوده با دهن زنبق در آن کرده باشند
فتیله که چون افروخته شود صورت حضار بصورت
کلاب نموده شود بگیرد خره کلاب و وسخ از آن کلاب
و خرو الذباب و شحم ایشان و از آن فتیله ساخته در
چراغدان نو بروغن زنبق خالص بر افروزند فتیله
که چون افروخته شود هر که در نور او باشد چنان
نماید که در کشتی نشسته و کشتی در آب است بگیرند پیه
کتف و بوره ارمنی و طحلب ممزوج کرده از رکوی کتان
فتیله ساخته بدان بیالایند و بروغن لاولا یا زنبق
در چراغدان نو بر افروزند فتیله که چون بر افروزند
هر که در سایه آن چراغ باشد زرد روی و کریه شکل
نماید بتابند از پنبه کهنه و مغز شیر سفید روی
بروی پیرند و در چراغدان نهاده بروغن چل بر
افروزند خفیه که چون در خانه تدخین کنند هر که
درآید چنان بیند که ملائکه از سقف خانه متحلی شوند

و میرود بگیرد سر هدهد و دل او و سر طوطی و
قلب او و در راس قنطاوود و دل و زهره را کوفته نرم بدماء
مذکورات تنقیه کنند و بعد فصاد نیز تکرار نمایند
تا مثل شمع شود آنکه حبوب ساخته بقدر نخودی
و خشک کرده با عود و حصی لبان تدخین نماید چراغ عجیب
از آب افروخته شود بگیرد زنبرکهن اسب و ترساوند
بدهن سندروس و از آن فتیله ساخته در چراغ
دان نو نهد و قدری روغن بر آن ریخته و آب بسیار
در آن کنند فی الحال بر افروزد سراج الحرب در یک چراغ
پیه کفش و در دیگری پیه کرک بر این وجه که فتیله از
خریط ابیض بتابد و هر یک از آنچه مذکور شد آلوده
در چراغ علیحده نهد و بدهن لاولا بر افروزد باهم
محاربه کنند و گویند اگر بجای پیه کرک پیه خروس
باشد نیز محاربه کنند سراج الصلح دو چراغ اگر
نزد هم باشند بهم متصل شوند و اگر دور باشند
قصد اتصال نمایند و اگر چراغی باشد که دو طرف
یا بیشتر باشد و در هر طرفی فتیله نهند و دو تر

اثر کند بگیرد پیه کلب و پیه اسد و هر یکرا علیحده مفتول
و بزیت برافروزند **سراجیکه** اطفا و ایقاد ان بدست
توان کرد یعنی چون هر دو کف دست خود را بکتیرا
و پیش چراغ برد فی الحال بمیرد و چون دست دور برد و
فرو هبند مشتعل شود هر چه تکرار کند صورت
بندد بگیرد کف هندی و نرم بکوبد باب کافور عجین
کند و کفهای دست را بان طلا کند و اکر قدری طلق
محلول بان ضم نماید عمل کاملتر شود **سراج النصاری**
ترسایان فرنك اینکار میکنند که در زوایای خانه
چراغی روشن میکنند و سایر چراغها روشن میشود
چنانست که چراغها را پر روغن کرده فتیلها در انها
نهند بر وجهیکه چون اتش بدو رسد روشن شود
و خیطی طویل شدید میکوبند و تطلیه میکنند
بترکیب مخلوط بدهن بلسان و اورا از چراغی بچراغی
کشیده می بندند بطرف فتیله که موضع دران
سراجست پس چون یک چراغ روشن کنند همه چراغها
روشن شود چون قسط مسحوق را در رکوی بپیچند

وازاود و فتیله کنند و درد و چراغ نهند یکی بالای
دیگری بقدر نیم ذرع وضع کنند و بالائین را
برافروزند پس هرگاه انرا اطفا نمایند چراغ زیرین
افروخته شود **چراغیکه** چون برافروزند و بدست
کسی دهند بی اختیار از او صدای چند واقع شود که
موجب خنده حضار شود بگیرند بیض النمل و بذر
حب الخروع سحق کرده فتیله بدان بیالایند و بدهن
زنبق روشن کنند و باید حامل از قبل از ان چیزی
ممزوج بقدری از بیض النمل بخورانند نوع دیگر
بگیرد ذنب سام ابرص و در خرقه تضعیف کرده در
سراج جدید برافروزد حامل او همین حالت دست
دهد نوع دیگر بگیرد دم سلحفات و خشك کرده در
خرقه کتان بپیچید و ازان فتیله کرده در چراغ نهاده بدست
کسی دهند که برافروزد بی اختیار از او بادها جدا
شود **خاتمیکه** چون بر زمین حمام نهند حرکت کنند
بسازند خاتمی مجوف از قصب بغایت رقیق و قدری
زیبق از سوراخ دران ریخته سوراخ محکم کرده در حمام

یا در زمین گرم نهند حرکت کند **شیشه** که در شب
آتش روشنائی دهد بگیرد شیشه و مقدار خل خمر
ثقیف در وی ریخته قدری کبریت در وی نشر کرده آن را
طرح کند ع خوفی عظیم ظاهر شود **شیشه** که آب در آن
آتش بجوش آید بگیرد شیشه گردن درازی و خل خمر
صافی در آن ریخته قدری بوره ارمنی مسحوق منخول در وی
ریزد بجوشد و اگر بر روی یخ نهند جوش قوی تر شود **قدحی**
که چون از قدح دیگر آب در آورند یک قطره زیاد نتابد
بگیرد قدحی مملو از شبنم و دیگر از آب قراح و در وقت
ارتفاع آفتاب در شدت حرارت هوا قدح اول را
محاذی عین الشمس گذاشته اندک اندک از آن در این
ریزد هر گونه اول مرتفع شود **قدحی** که آب را از خمر جدا
کند باید فتیله از طحلب ساخته در میان قدح ممزوج
گذاشته یک سر از میان قدحی خالی نهند آب از آن
قدح ممزوج آمده خمر بماند **قدحی** که در دم آب صافی
خون شود قدحی پر از آب صافی نزدیک لب برده بطریقی
که عزایم میخوانند و بر آب میدمد باید در انجال از جوب

سنطرح

سنطرح هنگ در دهان نوعی نماید که از یصاق او
چیزی بدان لاحق شود فی الحال آب خون شود این نیز مثل
سایر اعمال منوط بتنقیه شخص است **عمل نقره فرنگی**
تیزاب زرگری پنج جزو عرق شراب ده جزو نقره قنات
یک جزو اول تیزاب را در شیشه کرده بالای آتش نهند تا
بجوش آید پس نقره را انداخته صبر کنند تا آب شود
بعد از آن عرق را ریخته فورا بردارند و بر روی کاغذ
ریخته در آفتاب بخشکانند بقدر ماشی از این [mark]
٦ [mark] غلط که با اجزای دیگر مثل شیشه ریزه و سنگ
ریزه و یکبعد با فولاد در کاغذی به پیچند در زمین
زنند یا قدری از آن در شمع یا فوک گذارند بمحض رسیدن
حرارت آتش صدای عظیم میکند **عمل مداد فرنگی** یک
مثقال سه بید گداخته دو مثقال سوسه آهن سوخته
سائیده در آن بریزند بعد یک مثقال مصطکی در آن
ریخته دو مثقال توتیای قلم نیز بریزند پس نیم مثقال
عرق کوکو در ریخته ممزوج کرده بالای سنگ صاف
ریخته با سنگ دیگر پهن کنند پس بسطاره بریده

چوب بگذارند **بدل چراغ** چون عقرب را با سرکه سحق
بلیغ نموده در شیشه کنند در شب تاریک مثل چراغ
روشنائی دهد **عمل مرکب** بگیرند دوده با سه جزو
صمغ عربی در ظرف مس بی قلعی با سرکه تند صاف
سحق بلیغ نمایند نوع دیگر لعاب برنج سوخته را صاف
کرده چندان دوده در ان عمل کنند که رنگ دار شود
عمل کاغذ پنبه را در میان تیزاب بذرکوبی گذاشته
در افتاب بخشکانند پس پنبه را در هاون کوبی آهن
پاشیده بکوبند تا مثل ماست شود و اگر بجائی بسیار لند
مثل رنگ نقاشی نقش شود پس انرا صاف کرده
در ظرفی ضبط کنند پس غالب را که بطریق معهود
ساخته باشند در میان حوضی که از مس یا سنگ ساخته
باشند یا مجموعه گذاشته آب در غالب ریخته پر کنند
و از مایه سفوط قدری در ان ریخته بر هم زنند و ضبط
کنند تا اب از غالب بیرون رفته در مجموعه جمع شود
پس آب را از مجموعه بیرون کرده قالب را در افتاب
گذارند تا بخشکد پس کاغذ را از قالب جدا کنند

ولبست

ولبست انرا قدری سریشم آب کرده در مایه مخلوط کنند
یا قدری آب هلیم چلو داخل کرده بر هم زنند نوع دیگر
کهنه را در میان آب آهکی که یکشب آهک را در آب ریخته
روز دیگر آب زلال انرا بگیرند بخیسانند یا بطریق که
کهنه را در میان ظرفی مثل طشت گذارده آب آهک را
بر روی ان بریزند تا بقدر چهار انگشت از روی ان
بگردد و در جای که نمی یا افتاب گذارند تا وقتیکه
مثل کاغذ که در آب حل میشود حل شود پس در کیسه
کرده بشویند یا در لنگی ریخته بشویند و آب آهک را
از ان بگیرند پس در هاون ریخته مثل پنبه بطریق
معهود کوفته عمل نمایند نوع دیگر اگر پنبه را در
میان عرق کوکر بخیسانند تا سیاه شود و مضمحل
گردد پس در میان آب [illegible] گذارند تا سفید شود پس
در ظرفی کرده با چند عدد چوب منضم کرده بر هم زنند
تا مثل ماست و دوغ شود پس بطریق معهود معمول
دارند **عمل چاپخانه مصنوعی** سبک مدور از شاخهای
درخت ذب ش زرد ساخته سه پایه در میان [illegible]

گذارند وقدر آب در دیك كرده برك درخت ذ ب ش
ارض درمیان سبد ریخته بالای سبد پایهٔ سه پایه
گذارند و با یك سبد نسد فندكی پوست دیك و
ج ب ز و قدری ریشه ط ب ز كربلجه سمنانی ن ج
نج و ت كوبیده درمیان آب دیك ریخته وطاسی یا
پیاله بالای برك مز بود كه در سبد است گذارند
سر دیگرا اسكوی یا سرپوشی بگذارند بطوریكه بخار
از دیك بیرون نرفته عرق دران طاس بریزد پس نرم
نرم بجوشانند تا آب دیك نصف شود پس فرو گرفته
برگهارا از سبد در آورده بالای كرباس در سایه بخشكانند
و عرقیكه در طاس جمع شده كم كم بر برگها پاشیده
بخشكانند و هكذا ابراكه در دیك مانده وا صاف
كرده كم كم بر برگها پاشیده در سایه بخشكانند و
اگر بخواهند با دست میتوان برگهارا پیچید عمل طباشیر
قلمی استخوانهای خروس را در كوزه نهاده در كوره
فخاری گذارند بسوزد پس انرا با سفیدهٔ تخم مرغ
صلایه كرده بچوبی بپالایند و باز در كوزه نهاده

بطریق سابق

بطریق سابق در كوره طبخ دهند طباشیر خوب عمل
عنبر مصنوعی مصطكی دانه رومی شفاف حسن لبه زبد
البحر بیخ بنفشه لادن سعد كوفی مشك خالص اهل
نبات عود قماری صندل سفید موم كافوری كوفته
و بیخته عجین ساخته بشكل نارنج مدور نمایند طریق
طرفی ختائی سم الفار زرد سم الفار سفید توتیا
كرده تنه كار بوره شوره كف دریا نطرون نمك بلور
نمك هندی نوشادر زاج لاری آهن بادام تلخ فضله
ملخ فضله موش گوربیخ قلی سیر خشك پوست مار
امله مغز ترياك راس هندی طبیلاق خون سیاوشان
ریشه كبر عنب الثعلب كوله پری او نیم شیرازی
لادن ترز روت ریشه باد آورد عروسك پس برده
جواشیر انقوزه جدوار پلپل هندی زرد چوبه قرصیان
زرنباد بادزهر چوبچینی عنبر مشك بادیان ختائی بادیان
رومی مر مكی مقل ازرق چای ختائی دارفلفل عرق
كوكرد عرق دارچینی بهار نارنج گل سنجد مساوی
بقدر مجموع زرنیخ همه را كوفته و با حریر بیخته دران

مرارات عجین ساخته لوله لوله سازند زهره گاو
زهره گرگ زهره کفتار زهره کلاغ زهره خارپشت
زهره آدم زهره تیهو زهره افعی زهره مار زهره ماهی
زهره شیر زهره شتر زهره خرگوش زهره الاغ
زهره بزکوهی زهره بز زهره آهو زهره کبک زهره
کبوتر زهره روباه و زهره حیوانات آنچه ممکن باشد
اگر از مرارات و یا ادویه دیگر چیزی ممکن نباشد بعضی
از آنها موجود شود هم شاید اول ادویه را نرم کوفته
و بیخته با مرارات ممزوج و عجین ساخته لولها بقدر
استه خرما یا دانه تسبیح ساخته ضبط نمایند این
عمل بهترین عملهاست و در رفع ورم و اماس نظیر
ندارد و مجربست طریقه کشتن مس گوگرد و خار خسک را
نرم کوبیده و پارچه مس خالص را تافته در آن گذاشته
فرش و لحاف نمایند و بعد از لحظه باز در آتش تافته
عمل مکرر نمایند تا کشته شود پس از آن شسته خشک نمایند
و داخل معجون نموده بخورند جهت تقویه باه بلیغ است
نوع دیگر ده مثقال زیبق کبوتر را در پنجاه مثقال عرق

شراب

شراب بیدریج حل کرده بپارچه مسی که پنجمثقال و بنازکی
دو سه لا کاغذ باشد بیالایند و هشت ده لا کرباس
کهنه یا نو پیچیده و با ریسمان محکم کنند و در سه من
زبل گوسفند یا سرگین اسب و مس کنند و بعد از سرد
شدن بردارند سفید و شکفته خواهد بود آنرا ضبط
نموده و در وقت ضرورت بقدر یک برنج تناول نمایند
مسهل قویست نوع دیگر یکمثقال تریاک بر پنجمثقال قلعی
بمالند و یکمثقال تریاک دیگر را با ده مثقال علف نیلک
یعنی شاه دانج صلایه کرده بر قلعی مزبور بمالند و
بکهنه ها پیچیده در دو من زبل یا سرگین دفن نمایند
و شربتش سه نخود است و کمتر طریقه ساختن چند بید

جهت تسبیح عزیمی

زهره ده جزو سرب پنج جزو قمر دو جزو اول زهره را
در بوته گداخته پس نقره را در همان بوته بالای
مس بریزند تا بگدازند پس سرب را بریزند و بوته
دیگر را که هشت مثقال گوگرد کوبیده ریخته در کار
کوره موجود داشته باشند پس بوته مزبوره را
از آتش برداشته در میان گوگرد بریزند و سر آنرا

محکم کنند تا بخار بیرون نرود بعد از لحظه ازان بوته
بجای دیگر بریزند که سرد شود پس ضبط کرده هرچه
خواهند از تسبیح وغیر از قالب ساخته دیگر باره
در بوته گذاشته بقالب بریزند بقدر ٭ ٢٧
دهم ٭ بدرع نط دو صفا وجلای ان موقوف
بسلیقهٔ عامل است طریقه ساختن کافوری شوره سفید
زاج سفید یکی ده جزو نمک ترکی هل عرابی موم
کافوری کافور یکی پنج جزو ٭ ب دط یکجزو اجزا
غیر موم صلایه کرده با موم در کماج دانی گذاشته
اطراف از انجیر محکم کرده در لای چلو گذاشته بیکی
چلو دم بکشد وچلو باید ماش چلو باشد چهار پنج
یکی ماش نوع دیگر موم دو جزو حجرالرخام ده جزو
روغن بنفشه نیم جزو کافور اندکی موم را گداخته
با اجزا مخلوط نرع طج م ٭ وط نوع دیگر شوره
ده جزو زاج سه جزو موم کافوری هل عرابی کافور
یکی دو جزو درمیان مجموع کرده در بالای اتش
بگذارند وبعد از انکه گرم شد بدست مالیده نمزج

وقدر

وقدری ٭ بدط بان الوده در کوره بطپانند طریقه
طرز وی خطائی زرنیخ احمر زرد چوبه مساوی طث د
٭ بعد از سحق بلیغ با زهره بز عجین نمایند نوع دیگر
سرنج پنج چینی زهره کاو زهره بز یکی سه جزو
زرنیخ احمر کل ارمنی یکی دو جزو صبر زرد یکجزو ما
میران چینی پنج جزو مشک چند بید ستر یکی نیم
جزو ٭ ٭ ع م ن قدری بعرق مشک عجین سازند نام زهر
حیوانی چهل مثقال کوکرد در ظرفی ریخته بالای اتش
گذارند تا اب شود پس یکدانک نیل وسه نخود را سحیق
ونیم مثقال زرند که چیزیست که از میان زهره کاو
میگیرند سائیده داخل کوکرد اب شده کرده مخلوط
نمایند و ٭ طرع پس چوب باریک در میان کوکرد
مزبور فرو برده پرده ازان بر روی چوب بسته میشود
به سنبل سائیده که علیحده کوفته اند الوده با دست
صاف کنند و باز در کوکرد زده بر اسفنج الوده همین
عمل کنند و مکرر کنند تا بقدری که خواهند بعبارت اخری
کوکرد صاف شفاف را در میان ظرف سفالی کرده در

بالای اتش بسیار نرمی کذارند تا اب شود بعد از ان نیل
و راسخت را علیحده کوفته جداکانه موجود دارند
پس چوب باریکی را در کوکرد زده به نیل بیالایند
و باز بکوکرد زده براسخت بیالایند و عمل را مکرر
کرده بهر رنکی که خواهند بسازند پس ✱ ✱ طرح
ع پس از اجلا داده نکاهدارند طریق ساختن قرمز مصنوعی
جکر کوسفند سیاه را کوبیده بقدر یکپیاله خون
بالای ان ریخته هر جکر را بقدر یکسیر تنکو کرد مصطکی
کوفته ریخته خوب بر هم زده در میان کوزه سبزی
کرده ث د ن ج ک ✱ ✱ سر انرا با انبان بسته در زیر
سرکین کذارند تا پنجروز اثر کرم ازان ظاهر شود بعد
از انکه تمامی کرم شد روز دیکر به خون تنقیه نماید
تا همه خوب قرمز شود پس کاسه را شراب کرده کرمها را
در شراب بریزد یا ظرفی را از کچ کرده کرمها را
دران بریزد و پس از ان کرمها کرفته ضبط نماید
طریقه کرفتن عطر کل اول برک کل را در هم مالیده
در دیک کنند و قدری روغن بادام در قابله کرده

باینو وصل کنند و بعد از انکه قابله از عرق پر شد
برداشته انکشت بر سوراخ سر قابله کذاشته سرنکون
کنند تا انکه روغن بالا رود یعنی در ته قابله جمع شود
انکاه انکشت را سست کنند تا عرق بریزد و روغن
بماند باز وصل کرده بدستور مکرر عمل کنند و هر
چند تکرار بیشتر کنند بهتر خواهد بود و همچنین است
سایر چیزها طریق کرفتن عطر کل بطریق فرنکی تخم زرد
که در میان کل سرخ میباشد کرفته بکوبند تا مثل
حلوا بهم بچسبد و کاسه چینی را اورده پارچه
مشمعی بر سر ان محکم بسته تخم کل مزبور را در بالای
حریر کذاشته بشقاب مسی کذاشته بالای ان کذارند
و اتش دران ریخته باید و کاغذ بالای کل
کذاشته بشقاب مس بکذارند و بعد از انکه کل
شروع بسوختن نماید بشقاب را بردارند و هم
چنین است طریقه کرفتن جوهر بنفشه لکن باید
چینی را از چوب دور کاسه بکیرند که بشقاب
از بنفشه دور باشد و باین قسم همه کلهای خشک را

نیز بعد از انکه اندک ابی بران پاشیده ترکنند میتوان
عطر کشید و محول بطبیقه عامل است طریقه خیزان
روغن بان مصنوعی چون زیت را با مثل او اب
بجوشانند تا روغن بماند و تجدید اب و تکرار عمل
تا شصت مرتبه نمایند پس روغن را چندان بجوشانند تا
که بنصف رسد بمراتب بیشتر از روغن بلسان بهتر است
و در او اسرار عجیبه است روغن شیخ صنعان مصنوعی
یکجزو سنجد تلخ را در اب جوشانیده صاف کرده
صاف انرا با نیم جزو زیت یا روغن کنجد بجوشانند
تا روغن بماند نایب مناب روغن شیخ صنعان است
عمل یاقوت سه مثقال بلور و یکمثقال زر سرخ
و سه مثقال سرنج را صلایه کرده در بکین دانها
کرده با اتش مغلوب بگدازند و بگذارند تا سرد
شود یاقوت سرخ خوب باشد و اگر همین را با
نکیه رنگ دهی مینا شود و اگر بجای زر اهن مزعفر
با مکلس زعفران الحدید باشد لعل شود و اگر
مس و زنگار با بلور کنی زمرد اید عمل لعل بیاند

دانه دره

دانه دره در میان برادهٔ مس که از دم چرخ گرفته
باشند گذاشته براده را فرش و لحاف آن نمایند و
در میان سرکین گرم گذاشته مدت ششماه دفن
کنند پس بیرون اورند لعل میشود عمل الماس
بیارند دانه در یا بلور را و در روی سفال ابکینه
که بر بالای اتش گرم کرده باشند گذاشته بعد
از گرم شدن در میان زرد چوبه که نرم کوبیده
باشند نهاده سه مرتبه مکرر نمایند در رنگ
و صفت مثل الماس شود عمل روغن گرم مصنوعی
دنبه گداخته را نیم گرم نموده یکجزو شیر گوسفند
نیم جزو شیر را گرم کرده روغن دنبه مزبور را
ممزوج و قدری ماست مایه زده مثل دوغ بجنبانند
و تا دو سه روز در همان ظرف بگذارند تا ترش شدن
پس در میان خیک یا تلم ریخته روغن بگیرند که
خوبی خواهد شد عمل شنجرف بیو پاک هفت جزو
گوگرد و جزو باهم ساییده در شیشه مطین
بطین الحکمه کرده و دهن شیشه را بصاروج محکم

مسدود نمایند و در دیک ریک یا خاکستر کرده تا
کردن شیشه در ان ریک یا خاکستر پنهان نموده
دو شبانه روز اتش تنکی در تحت دیک بر افروزند
تا بخور و زنجفر بر اید و بعد از سرد شدن ریک و
دیک شیشه را در اورند و این زنجفر مصری
نامند و در زنجفر هندی باید کوکرد و سیماب مساوی
باشند و در زنجفر رومی باید سیماب دوازده جزو
و کوکرد هشت جزو باهم ساییده پنج جزو زرنیخ
سرخ اضافه نمایند و در زنجفر رمانی سیماب را
با مثل او را سخت ساییده بدستور معمول دارند اما
زنجفر مصفی یکجزو کوکرد زرد پاکرا با هیجده جزو
سیماب در شیشه مطین کردن بلند کرده جزو برا
در تنور نیم کرم کذارند و شیشه را در روی ان اجر
کذارند و بعد از یکساعت یا دو ساعت بر دارند
عمل عرق نمك نمك طعام را کوبیده در قرع مطین
بقدر نصف ان کرده زنبق یا وصل نمایند و
تقطیر سازند **عمل عرق کوکرد** قندیل شیشهٔ دامن
فراخ

فراخی معکوس که بکطرف ان اندك میل داشته باشد
نصب کنند و چراغ دانی محاذی ان نهاده کوکرد
شفاف در ان برافروزند بنوعیکه شعله از قندیل
رفته بیرون نرود و ظرفی محاذی قندیل کذارند
تا هر چه تقطیر شود در ان ظرف ریزد و باقی عمل
منوط بسلیقه شخص است **روغن کوکرد** کبریت را
نرم ساییده در قدح مطین کرده بر روی اتش نرمی
کذاشته بشیر تازه تنقیه کنند تا دو سه بار ان
شیر را جذب کند پس در کفچه اهن لوله دار کرده بر
افروزند و اندك کج نکاهدارند تا روغن از لولهٔ
کفچه تقطیر شود و اکر بعد از برافروختن کوکرد کفچه را
در روی شعلهٔ اتش نکاهدارند اسان تر و زود تر
روغن میچکد **عمل تیزاب فاروق** دو جزو زاج سیاه را
با یکجزو شوره صاف نرم ساییده بقرع مطین و
زنبیق تقطیر کنند یا در دیک پر خاکستر و یا
قرع غیر مطین بعمل اورند نوع دیکر شوره یکجزو
نوشادر پیکانی ربع جزو با قدری زاج سحق بلیغ نموده

در قرع مطین کرده اول آتش نرم دهند و کم کم تند
کنند تا قرع سرخ شود پس زیبق را وصل کرده بتقطیر
نمایند و این صانع برص است برنگ بدن و تکرار
تبدیل آن مزیل برص است و گویند چون بیست مثقال
نقره در آن اندازند هیچده مثقال بر آید و دو مثقال
کسر میکند و طلاء آن بر سر و شقیقه رفع صداع
و مجربست عمل مرد زرنیخ یکمثقال نقره پنجمثقال
بلور مدبر پنجمثقال سیماب مصعد پنجمثقال نمک قلی
هشت مثقال نمک سوخته سه مثقال و نیم مروارید
ناسفته پنجمثقال اجزا را مکلس کرده بیکدیگر جمع
کنند الا مروارید همه را سائیده در بوته کرده در
کورهٔ آبگینه گران یا کاسه گران نهند چون سرد
شود بیرون آورده اگر سیاه باشد بار دیگر کوبیده
باب گرم شسته خشک کنند و مروارید باز بسایند
در نگین دانها نهند و باز در آتش برده یکشبانه روز
بگذارند پس بیرون آورده که عمل تمامست رنگ کل
بوته که در آن مانده باشد بجرخ بردارند عمل عقیق

چون بلور و شیشهٔ صاف را با خون سیاوشان رنگ
کنند نگین تر از عقیق شود عمل رنگ کردن بلور برنگ
مثقال زرنیخ سرخ را مکلس و با زیبق ملغمه کرده هفت
مثقال کبریت با آن بیامیزد و صلایه کند تا چون دود سیاه
شود و آب زاج بخورد آن دهد و خشک کند و تا هفت
تسقیه و تشویه دهد پس تسقیه باب دهد و چون
بآفتاب خشک و رنگ تمام و نرم شده باشد کشتیچه
از گل بوته ساخته نشانند نگینها از بلور تراشیده
بهر قسم که خواهد و ته کشتیچه را از آن دارو فرش کرده
نگینها را بر روی آن نهد و از آن دارو آنها را لحاف
کند و همکذا تو بر تو تا کشتیچه پر شود سر آنرا محکم
کرده در کوره مغلوب نهد از پسین تا شام آتش
نرم کند و شب رها کند تا بامداد سرد شده باشد
بیرون آورده سرخ و خوش رنگ باشد و زیبق بوی
زرنیخ و کبریت نجرف شده باشد چون بیست نوبت
تسقیه و تشویه کند اکسیر شود که یکی ده قمر را رنگ
کند العهدة علی الراوی عمل بدل طلا و نقره چون

محلوب طلق را مثل غبار سائیده رفع نمک مکرر از
شستن از او نموده با صمغ عربی و آب حل نمایند در
اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از نقره است و چون
زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول است
و با زنگار زمردی میشود **چون** اشنان سبز را یکشبانه
روز در آب بخیسانند پس لاک اضافه نموده با آتش نرم
بجوشانند تا صاف و درد از جدا شود و آب اشنان
سرخ و درخشنده شود پس صاف او را با صمغ عربی
آمیخته در نوشتن و امثال آن بهتر از شنجرف است **عمل
تفضیض** یک مثقال ورق نقره را با هفت مثقال زیبق
ملغمه کرده با هشت مثقال اجزاء آب ندیده و هشت
مثقال نوشادر ممزوج کنند مثل خاک خواهد شد
در شیشه ضبط کرده در وقت ضرورت بر روی
مس یا برنج بدست بمالند مثل نقره سفید میشود **نوع
دیگر** یک جزو نقره در سه جزو زیبق حل و صلایه کرده
بوزن آن اجزاء آب ندیده و نوشادر سائیده آمیخته
با قدری از روی کوشکا و بیامیزند و در وقت احتیاج

با من و مس

با من و مس یا برنج بمالند برنگ نقره شود نوع دیگر
نقره نیم مثقال تیزاب یکمثقال نمک ترکی زاج سفید
دارو یکمد پنجمثقال نوشادر دو مثقال و نیم نقره را
در تیزاب انداخته تا حل شود پس اجزا را کوفته در
تیزاب خمیر کرده ضبط و در وقت ضرورت بکار
برند مانند نقره سفید میشود یا در میان پیاله
چینی ریخته بالای آتش گذاشته برهم زنند تا رطوبت
تیزاب برطرف شود **عمل خطوط** طریقه نوشتن خطی
که چون بنویسند تحریر سیاه در دو رخ ظاهر شود
اول کاغذ را به آب ماز و تر کرده خشک کنند پس آب
زاج سیاه را مانند آن داخل سفیداب کرده بنویسند
چون خشک شود دو رخ خط تحریر سیاه بهم رسد و
هکذا اگر عوض سفیداب شنجرف یا قرمز یا زرنیخ یا
طلای محلول بنویسند تحریر بهم رساند **عملیکه با
دهن نوشته میشود** کاغذ را ماز و ج کرفته بمالند به
نحویکه بجسم کاغذ برود کاغذ را مهره کرده زاج سیاه را
صلایه کرده بمالند تا خوب بجسم کاغذ برود باز

مهره کرده قلم را باب دهن تر کرده انچه بنویسند سیاه
باشد **چون** باب نوشادر کتابت کرده کاغذ از اتش
برند سیاه وخوانده شود وهکذا باب پیاز نیز بنویسند
اتش خوانده شود چون باشیر تازه بر کاغذ نوشته
خشک کنند پس خاکستر کاغذ بر روی ان مالند خوانده
شود **ایضا** باب نوشادر نوشته علک رومی سائیده بر
روی ان مالند خوانده شود ایضا باب نارنج یا ترنج
نوشته باتش بدارند خوانده شود چون کاغذ را بر مهره
کشف ابی بنویسند در روز معلوم نشود ودر شب
خوانده میشود **عمل روغن مصنوعی** یکسیر روغن کنجد
یکسیر روغن کوسفند ویکسیر اب ونیم درهم اهک
اول اهک واب را بیخته برهم زنند پس روغن کنجد
ریخته برهم زنند تا امیخته شود پس روغن کوسفند
بریزند وباز چند مرتبه از ظرفی بظرفی ریزند روغن
بسیار خوب شود چنانکه فرق نتوان کرد **عمل شلث** نیم
سیر سعد اکوفته از حریر بکذرانند وبا یک طوله
انکشت سائیده کر سیاه شود پس سه طوله مشک خالص

وهذا

وقلیلی کلاب ممزوج کرده در تافته کنند **عمل لاجورد**
پوست تخم مرغ را کوفته سه نوبت باب نمک بشویند
وبکف دست بمالند واب بریزند تا پردهٔ اندرون
بیضه برود وعلامتش انکه بر روی اب کدورتی نماند
پس انرا سائیده در کوزه کرده سر کوزه را بکل حکمت
کرفته بکذارند تا خشک شود پس کوزه را در کوره
یا چال کوزه کران نهاده بعد از یکهفته بیرون ارند
سفید شده باشد پس جزوی ازان وجزوی از برادهٔ
مس که بانمک شسته باشند چندانکه سیاهی از مس برود
وجزوی از نوشادر کانی امیخته در خاک نمناک دفن
کنند بعد از دو روز لاجورد شود واکر از توپال مس
کران خورده ایست که از چرخ مسکران بیرون اید
باشد بهتر است وباید در سحق مبالغه کرد در دفن
کردن از غبار محافظت شود **عمل زنکار** یکمن برادهٔ
مس را در سبوی مس نو کرده دو من سرکه بر سر ان ریخته
سر سبو را بسته در تنور کرم نهند وسر تنور را نیز
بسته بعد از یکشبانه روز بیرون اورند همه زنکار

شده باشد **نوع دیگر که غیر نوره باشد** مس را بغایت تنك
صفحه صفحه کرده طشتی از مس نو بیارند سرکه که
مساوی ان نوشادر دران حل کرده باشند صفحه ها را
بان سرکه تر کرده بطشت نیز الوده صفحه ها را بطشت
بچسبانند و در زمین نمناك دفن کنند و بعد از یك
هفته بیرون اورده انچه زنکار شده باشد تراشیده
بقیه را همان عمل کنند نوع دیگر ده جزو مس را
با سه جزو نوشادر کانی امیخته سرکه انکوری
چندانکه غرق کند ریخته در سرکین اسب دفن کنند
تا پنج روز و هر روز تجدید سرکین کنند **طریقه ساختن کاغذ**
ابری اول دو مثقال افتیمون را در روی پنجسیر بجوشانند
تا بنصف رسد و رنك اب زعفرانی شده پس بر داشته
در شیشه ضبط کنند و نیل و غیره اکر سیاه قلم خواهند
زرنیخ اکر زرد خواهند یا هر رنکی که خواهند بالای
سنك سماق ریخته اندك از اب معهود ریخته بسایند
و بعد از صلایه بلیغ رنکرا در ظرفی کرده از اب
چندان بریزند که رقیق شده اندك غلاظتی داشته

باشد پس تخم شنبلیله را جوشانیده صاف از ان در
مجموعه کرده از ان رنك اندك در بالای لعاب شنبلیله
ریخته باید لعاب بسیار رقیق و بسیار غلیظ نباشد و
همچنین رنك نیز باید در رقت و غلاظت باشد پس اندك
اندك رنکرا ریخته هر طرح و نقشی که خواهند بکشند
و کاغذی بی مهره صافی در بالای ان نقش کذاشته دو
سه دفعه بر بالای کاغذ دست بکشند که رنك خوب
بر کاغذ بنشیند پس کاغذ را برداشته بر روی تخته
کذاشته کم کم اب بر روی ان بریزند که لعاب از ان رفته
شود پس خشك کرده ضبط کند و سایر اعمال منوط
بسلیقه عامل است **طریقه تحجیر کردن شمشیر و کارد و غیره**
سرنجرا بسیار نرم سائیده اندك صمغ دران زده بر
روی کارد و غیره نقش کنند اب زاج زرد را اکر جوشانیده
باشند مکرر بران بریزند پس سرنجرا از روی ان زایل کنند
نقش شده باشد **عمل نقش سنك** چون سنك سفید
ساده را با موم نقش کرده یك شب در سرکه اندازند که
سنکرا بخورد و موم بجا ماند نقش کرده **طریقه سفید کردن موم**

قدری قلیاب و مساوی از آهک و نرم کوبیده در ظرفی
کرده آب بالای آن ریخته بعد از یکروز آن صاف آنرا جدا
کنند و موم را ورق ورق کرده در صافی مزبور آلوده
بآفتاب بخشکانند و تکرار عمل نمایند تا سفید شود
نوع دیگر موم را گداخته قدری گوگرد بسیار نرم صلایه
کرده باشند در میان موم ریخته برهم زنند و یکدو جوش
داده فرو گیرند و موم را در ظرفی پر از آب ریخته جمع
کنند سفید شده باشد معرفة کردن زر سفید زرآب [؟] باید قسم مادهٔ
او را اگر برسوراخ و وسیع الثقب و شبیه به نهر است
باب شر کرده بآفتاب نهند یا مهتاب گذارند و تکرار
عمل نمایند تا سفید شود الصاق چینی خبث الحدید را
بسیار نرم صلایه کرده با قدری شیرهٔ انگور و قدری خون
گوسفند عجین نموده بقیتی سلخته بشکسته چینی مالیده
بر جای خود بگذارند تا خشک شود محکم گردد نوع دیگر
شکسته چینی را اگر چیزی از آن ریخته باشد بر جای
خود گذاشته با نخ ریسمان محکم پیچیده در میان شیر
بسیار بجوشانند محکم شود عمل صید طیور قدری

جاورس

جاورس و قدری باقلا و قدری پیه بز و قدری خون گاو
بیکدیگر آمیخته در ظرفی کرده در آب اندازند چنانکه
آب آنرا ببرد ماهیان بران جمع شوند و بدام افتند
و هکذا دام را ببرگ بنج خر تر کرده در آب اندازند ماهیان
بران جمع شده بدام افتند نوع دیگر تخم گندنا را سه
روز در سرکه گذاشته در آب اندازند ماهیان
مدهوش شده بر سر آب آیند صید طیور قدری ارزن را
با تخم حنظل و زهرهٔ گاو آمیخته جها سازند کبوتر و
دیگر مرغان که بخورند مست شده بیفتند که بدست
توان گرفت نوع دیگر مرداسنگ را سائیده بدانه پاشند
مرغان بخورانند بیهوش شوند عمل سرکه یکبهر نمک سرکه گرم
شد خوب نان خشک را کوفته با سرکه خمیر کرده خشک
نمایند و در وقت احتیاج قدری از آن بر آب اندازند
سرکه شود عمل آتش زدن چون موی نرا با قدری خورده
کاه آمیخته در آفتاب دارند آتش گیرد عمل قلع ثبات
بالخاصیه هلیله زرد باعث سرعت گداختن قلع است
خصوصا حدید را چون هن را بر زنج آلوده با مثل

این مس بگذارند و بعد از آن شوره بدان بپاشند
مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی گردد چون
آهن را یکبار در آب تیزکار تطفیه کرده بار دیگر تافته
در روغن کنجد تطفیه نمایند مثل مقناطیس آهن می
رباید و همچنین چون یکبار در روغن کنجد و بار دیگر
در آب تطفیه نمایند آهن ربا باید چون گرد کاتر بر
مس مالند یا با مس بکوبند مس را ریزه کند چون
شاخ سوخته بز و حجر الرخام را بالسویه بر آهن تافته
در آتش سرخ کنند بسیار نرم گردد چون آهن را با
رصاص یا مرقشیشا یا رهج الغار یا زرنیخ بگذارند
پس با شوره نحاس را از او بسوزانند بغایت زرد گردد از
شود چون آهن را در کوره مخصوصه و آتش بسیار
شدید تا یک هفته بتابند و حنظل و صبر و هرچه
در تلخی قوی باشد یا زهره حیوانات سائیده بر او بیخته
اندک بتابند که داخل جسم او شود فولاد گردد چون
قلعی را چرب کرده در جای نمناک بگذارند تا زنگ
گیرد و از زنگ بر هر آهنی که مالند هرگز زنگ نگیرد

چون بنجر را با آتش تابیده در سرکه و نمک افکنند سست
بمانند تا چرک و فسادات برود پس در آتش خوب
سرخ کرده مازوی بیسوراخ را با سرکه و نمک
سائیده باشند بر آن طلا کرده باز در آتش بتابند
و بگذارند تا سرد شود بسیار خوش رنگ شود
عمل فولاد چون خواهند که آهن را فولاد کنند بگیرند
چرم ته کفش که بسیار بر آن راه رفته باشند آن را
بسوزانند بطریقی که ذات او بالکلیه نسوزد و
خاکستر نشود و آن را با دوده که در سقف و جدار
مطبخ نشیند مساوی ممزوج کرده نصف مجموع
نمک سنگ اضافه نموده صلایه کرده در پارچهٔ
رقیقی بیخته اندک آب داخل آن کرده لحظه بگذارند
و بهم سرشته ظاهر آهن را بآن بیالایند و در آتش
سرخ کرده بسرعت در آب اندازند بمرتبه
آبدار شود که مطلقا سوهان نگیرد بهتر آنکه مثل
فولاد شکننده نباشد چون نمد را با آب سرگین
تازهٔ اسب تر کرده فولاد را گرم کرده در میان نمد

کذارند بسیار ابدار شود طریق تیزاب کردن آهن و فولاد
از قبیل شمشیر و کارد و چاقو و تفنگ و امثال آنها
هرچه باشد اول زنگ فولاد و آهن آلات را با پیه گداخته
که از اجزای مفصله آمیخته باشند نقش کنند یا
بنویسند بهر نحو خواهند و باید پیه مزبور در ظرف
مسی بر روی آتش باشد که داغ و رقیق باشد که جریان
داشته باشد و خوب نوشته شود پس اطراف آن
نقوش یا نوشته را با پیه مزبور هر شکلی خواهند
بکشند و با پیه مزبور بیالایند که اجزا با آن نفوذ
نکند پس قطره آب روی آن پیه بچکانند و این اجزا را
زاج کبود نوشادر رماد الجراد تیزاب فاروق ن
ج م ⸙ د ⸙ بر روی آب بپاشند و ساعتی در آفتاب
گذارده رها رند مادام که در آفتاب گذارده است
لحظه بلحظه یعنی بعد از آنکه اجزا را جذب کرده
باشد و بنای خشک شدن گذارد باز قطره آب بر
روی اجزا بچکانند تا خشک نشود و پیه گداخته
نشود و اجزا اثر نکند و نقش و نوشته را ضایع

نکند

نکند پس از آفتاب برداشته بشویند و خشک کنند
منبت بسیار خوبی شده خواهد بود و هر قدر
بیشتر در آفتاب بگذارند بطریق مذکور معمول
دارند نقش و نوشته بهتر و جائیکه پیه بان نرسیده
گودتر میشود عمل روغن موم استخوان گوسفند را
نرم کوفته و بیخته در موم گداخته مخلوط و گلوله ها
ساخته در شیشه مطین کرده در گچ ریخته نصب
نمایند و آتش نرم کرده قابله را در میان آب سرد
گذاشته معطر را در شیشه ضبط نمایند عمل رنگ
سبز آب عصیر گل سوسن را چون بر مرداسنگ
کرده سحق و خشک و ضبط نمایند و در وقت ضرورت
در آب حل کرده کاغذ و غیره را رنگ کنند سبز
بسیار خوبیست و اگر اندک آب برگ گل سوسن گرفته
ریخته بفشارند و بدستور عمل نمایند باز رنگ
خوبی میشود عمل سرنج سرب را در چودن آب کرده
بعد از آب شدن سه ساعت آتش شدید بسیار
تند بسوزانند و با سیخ آهنی چندان برهم زنند

که مثل خاک شود پس انرا با اب هل خمیر کرده بقدر
ربع سیر بنمک داخل کرده در میان چودن کرده
در انرا محکم به بندند و بیست و چهار ساعت اتش
شدید کنند سرخ شود طریقه گرفتن عطر با هل
و میخک و گل و غیره کاغذ را باندازه دهن بادیه
شبکه کرده بر دهن بادیه بندند پس ادویه را از
قبیل هل یا میخک یا دارچینی یا پودنه یا نغناع یا گل
یا هرچه باشد بر روی شبکه پهن نمایند نه پر نازک و
نه پر کلفت و اگر ادویه پر خشک باشد اندک نمی داده
بمالند پس دوری سر ادویه و بالای ادویه گذاشته
اتش زغال که افروخته باشند در میان دوری ریزند
و باید اطراف کاغذ مشبک را از اطراف دوری
بکنند اندا اگر با خمیر بگیرند بهتر است و باید لگن
بزرگ را اب سرد کرده بادیه را در میان اب بگذارند
و اگر گل باشد پنج دقیقه زیاده نگذاشته اتش را
دور کنند و اندک صبر کنند تا بخار فرو نشیند
اگر ادویه دیگر باشد بقدر دیگر نسوزند و این خط

بسلیقه

بسلیقه شخص است طریقه تنکیس هرچه را خواهند
با روغن بادام بعد از سحق الوده در شیشه ریخته
دهن شیشه را با سیم یا موی دم اسب گرفته شیشه را
معکوس نصب کرده قدری خاکستر در پشت شیشه
ریخته اتش افروخته از زبل بالای ان بریزند تا سرخ
شود و باید دهن شیشه معکوس در میان دهن شیشه
دیگر باشد تا انچه معطر شود در ان جمع شود
دارداشرا اب گرفته نوشادر در میان ظرف چینی
ریخته اب داردارش را اندک اندک بر روی ان ریخته
در افتاب بتند باد در اتش ملایم صلایه نمایند تا
وقتیکه نوشادر روغن شود عمل داروی بیهوشی
بیخ لفاح [illegible] البنج جوز ماثل بن اجزا را مثل قهوه
بپزند و هر که خواهند بنوشانند و چون خواهند
بهوش ایند اندک نوشادر در سرکه ریخته تقطیر
نمایند و ببویانند عمل عرق کیف عرق گل سرخ
بادیان پوست نارنج بهار نارنج شکر اجزا را کوفته
در عرق ریخته چند روز در افتاب یا مکانی گرم

گذاشته بعد تقطیر کنند پس بقدر کفاف ما آب
بنوشند عمل فی الحث و تربیت الاشجار چون درخت انار
ترش را با آب تره تیزک سقایه کنند شیرین شود چون
پیاز نرگس قدحی را بشکل صلیب شق کرده غرس نمایند
نرگسان قدحی مضاعف گردد چون تخم اسپند را
درمیان ترب گذاشته غرس نمایند ترخون سبز
شود چون عنصل را نزد تاک انگور غرس کنند تا
انگور را اصلاح کند و غرس ان در پای درخت
و به مانع ریختن شکوفه انهاست بخور گاه باقلا
جهة حفظ شکوفه درختان مؤثر است چون نفوره را
در پاتوچه کرده در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است
بر انموضع و باعث هر ب هواء چون هفت درهم
سرب را صفحه کرده تا در کوزه نو گذاشته وقتیکه جار
در شرف باشد درمیان اشجار دفن کنند دفع جمیع
مرضای اشجار میشود چون دانه سدر را بگلاب
آغشته زرع نمایند از برگ او بوی گلاب آید تعلیق
پاهای سرطان بر درخت میوه دار حافظ سقوط کنند

بکن

چون کز پوست کفتار پیمانه ساخته حبوب را بان پیمانه
کرده زرع کنند مانع فساد حبوبات است بخور سبوس
باقلا مانع ریختن شکوفه است طوق قلعی بر درخت
حافظ ثمر اوست از فساد ریختن تدبیر اعمال الصناعت عمل
علم و شوره و نوشادر یکی دو جزو کوفته از حریر
نازک بیخته بر سه جزو مس تعظیم کنند باین نحو که
مس را در بوته ریخته بگدازند و بعد از آب شدن
اجزا را اندک اندک در ان ریخته با پارچه ذغال
بلنگی بر هم زنند تا تمامی اجزا بخورد ان رود پس بوته را
برداشته بجائی بریزند پس یک مثقال ازان شش مثقال
برنج منقی طرح نمایند و شش یک هم مایه برنند
یعنی هر شش مثقال برنج را یکمثقال نعت ریزند که
بانضمام مس مزبور هشت مثقال باشد و طریق تصفیه
برنج اینست که برنج را سه مرتبه گداخته در آب
تمر هندی که انرا خیسانیده آب انرا گرفته باشند
اندک غلیظ باشد بطفیه نمایند عمل دیگر اول جوهر
زرنیخ و جوهر سم الفار را با بیطر بوتکر زند که علم

وصابون نوشادر سم الفار از هر یك یك سیر شوره
پنجمثقال کرچك یك سیر همه را کوبیده ممزوج نمایند
که مثل حلوا شود پس گلوله گلوله کرده در میان
کوزه گل گرفته گذاشته سر کوزه را با سفیده تخم
مرغ واهك محکم نموده سه شبانروز در زیر آتش
مس نمایند پس کوزه را شکسته آنچه باشد جمع نموده
با سرکه صلایه کرده بنحویکه بدفعات بقدر پنج
سیر سرکه بخورد آن برود پس در آفتاب خشك
کرده در میان شیشه بگل حکمت گرفته گذاشته سر
شیشه را با سفیده تخم مرغ واهك محکم کرده چهار من
هیمه در زیر آن بسوزانند که مصعد خواهد شد
پس برداشته آن جوهر زرنیخ و جوهر سم الفار است در
وقت عمل یکمثقال آنرا بر ده مثقال مس منقی طرح
کنند و پنج یك مایه بزنند هرگاه چهار یك بزنند
بهتر است و طریقه تنقیه مس آنستکه مس را
در سرکه با بول انسان نظیف نمایند و هرگاه خواهند
زرنیخ و سم الفار را جدا جدا جوهر بگیرند هم

شاید پس جوهر سم الفار را سم الفار یك سیر مغز کرچك
نیم سیر صابون نیم سیر داخل هم کوبیده بدستور
مسطور جوهر بگیرند و جوهر زرنیخ را از زرنیخ
صابون نوشادر گوگرد یك سیر شوره پنجمثقال بطریق
مزبور عمل نموده عمل را اتمام نمایند **عمل دیگر** عبد ه
سم الفار به نطرون علیحده کوفته و بیخته داخل
ا ا ه
مخلوط کرده خوب سحق نمایند پس در بوته کرده سر
او را گل حکمت گرفته در آتش زبل البقر و سرکه معتدل
باشد و مس نمایند تا شش ساعت پس بیرون آورده
قمز[illegible] است **عمل شمس** طاسچین مس ساخته که
دوازده زرده تخم در آن گنجد پس یك پارچه شنجرف
که پنجمثقال بوده باشد با دوازده زرده تخم مرغ
در آن کرده با سفیده تخم واهك بند و وصل نمایند
و یکمن پشکل گاو را نرم کرده طاسچین را در آن گذاشته
آتش زنند تا بیست و چهار ساعت پس گرفته یك
مثقال آنرا بر هشت مثقال نقره طرح نمایند و یك
مثقال هم مایه بزنند در کمال خوبی خواهد بود **عمل دیگر**

فضله کسی که چوب چینی بخورد وسی و هفت روز
از خوردن او گذشته گرفته جزو از آن و از علم و
دار اشکنه و سنگ کبود یکم جزوی اجزا را باهم
کوبیده حب سازد هر گاه فضله کمتر باشد هم عیب
ندارد و بعد از جفاف در شیشه بگل حکمت
نازکی در آتش نبل تنکیس کند و آنچه از او بچکد که
ظرفی که در زیر آن گذاشته اند بر دارند و آن دهن
که برو رویش از هست کم کم گرفته در شیشه با ظرف
چینی کم کم بجوشانند تا رطوبت بالتمام رفع و دهن
خالص بماند پس قسمر را در آتش گداخته از آن
دهن با چوب قطره در آن قسمر بگذارد عجایب بیند
طریقه رنگ گلی بگیرند گل کافشه را در آب
خیسانیده هر یکسیر از آن را بقدر یکمثقال قلیاب
کوبیده باشند پس افشرده آب آن را در ظرفی ضبط
نمایند پس بار دیگر همان طریق آب گرفته در ظرف
دیگر ریزند و تا هفت مرتبه افشرده آبها را جدا جدا
در هفت ظرف ضبط نمایند پس کاغذ را با آب اول

کشیده

کشیده و بعد از آن بظرف دویم و همچنین تا هفتم
بطریق معهود بکشند پس کاغذ را در آب غوره
بکشند گلی خوش رنگ میشود و عمل این منوط
بسلیقه شخص است **جهة درد معده** نمک شقاق
قلیاب شوره قلم نمک طعام آب پیاز سفید طریقه
اخذ نمک قلیاب آنکه قلیاب را کوفته و در آب بجوشانند
و در ظرفی کرده بجهة علقه صاف کنند نمکی که در روی
آن بعد از سرد شدن منعقد میشود پس آن را
گرفته با شوره و نمک طعام در آب پیاز بجوشانند
تا بقوام عسل آید ضبط کرده هنگام ضرورت
بقدر یک نخود بخورند درد معده را رفع کند
هاضمه افزاید و رطوبات فاضله را رفع کند
جهة حرقة البول روز اول پنج سیر شیر گاو را با مساوی
آن آب مخلوط و شب در ایاس گذاشته صبح ناشتا
بخورند روز دویم هفت سیر و نیم شیر گاو با مساوی
از آب روز سیم ده سیر شیر با مساوی از آب
بطریق روز اول تناول نمایند روز چهارم شش

فضله کسی که چوب چینی بخورد و سی و هفت روز
از خوردن او گذشته گرفته جزوی ازان و از علم و
دارامشکنه و سنگ کبود یکصد جزوی اجزا را باهم
کوبیده حب سازند هرگاه فضله کمتر باشد هم عیب
ندارد و بعد از جفاف در شیشه بگل حکمت
نازکی در آتش زبل تنکیس کنند و آنچه ازو بچکد در
ظرفی که در زیر آن گذاشته اند بر دارند و آن هم دهن
که بروی آن هست کم کم گرفته در شیشه یا ظرف
چینی کم کم بجوشانند تا رطوبت بالتمام رفع و دهن
خالص بماند پس قسمی را در آتش گداخته از آن
دهن با چوب قطرهٔ در آن قسمی بگذارد عجایب ببیند
طریقه رنگ گلی بگیرند گل کافشه را در آب
خیسانیده هر یک سیر آن را بقدر یک مثقال قلیاب
کوبیده باشند پس افشرده آب آن را در ظرفی ضبط
نمایند پس بار دیگر همان طریق آب گرفته در ظرف
دیگر ریزند و تا هفت مرتبه افشرده آبها را جدا جدا
در هفت ظرف ضبط نمایند پس کاغذ را باب اول

کشیده

کشیده و بعد ازان بظرف دویم و همکذا تا هفتم
بطریق معهود بکشند پس کاغذ را در آب غوره
بکشند گلی خوش رنگ میشود و عمل آن منوط
بسلیقه شخص است جهة نمک معده نمک شقاقی
قلیاب شوره قلم نمک طعام آب پیاز سفید طریقه
اخذ نمک قلیاب آنکه قلیاب را کوفته و در آب بجوشانند
و در ظرفی کرده بجهة علقه صاف کنند نمکی که در روی
آن بعد از سرد شدن منعقد میشود پس آن را
گرفته با شوره و نمک طعام در آب پیاز بجوشانند
تا بقوام عسل آید ضبط کرده هنگام ضرورت
بقدر یک نخود بخورند درد معده را رفع کند و
هاضمه افزاید و رطوبات فاضله را رفع کند
جهة تقطیر البول روز اول پنج سیر شیر گاو را با مساوی
آن آب مخلوط و شب در ایاس گذاشته صبح ناشتا
بخورند روز دویم هفت سیر و نیم شیر گاو با مساوی
از آب روز سیم ده سیر شیر با مساوی از آب
بطریق روز اول تناول نمایند روز چهارم ش

نخود شوره را در هیجده مثقال اب بجوشانند تا ثلث
اب بسوزد پس از ان بخورند و غذا در این چهار روز
ترحلوا و یا روغن گاو میل نمایند و از اشیاء حاره
احتراز نمایند سفوف جهة نفخ معده بادیان سبز مغز
کل سرخ سه مثقال بادیان و یکمثقال مغز هل را
برشته کرده بلکه اجزا کوفته و بیخته با مساوی
مجموع نبات ممزوج نمایند و در وقت ضرورت
بقدر شش نخود تا نیم مثقال سفوف نمایند و
اکر ضرور باشد ابی بنوشند جهة تقویة هاضمه زیره کرمانی
سرکه بسیار تند اول پنج سیر زیره را در ده سیر سرکه
با آتش نرم جوشانند تا سرکه بخورد زیره برود پس
خشک کرده دفعه دیگر ده سیر سرکه دیگر ریخته
بطریق اول معمول دارد پس مرتبه سیم ایضا بطریق
اول پس زیره را کوفته بقدر ده سیر اب در ان ریخته
خمیر کنند و بدست مالیده اب او را گرفته با نبات
بقدری که شیرین شود معجون کرده ضبط کنند و
هنکام ضرورت بقدر سه چهار مثقال تا آن

نماید

نمایند هاضمه افزاید و بواسیر را سود دارد دهن الزاوهر
جهة امراض بارده مجربست و اعادهٔ باه ما یوسین
میکند و جهة تعقد عصب و درد کمر و بواسیر و
تقطیر البول و سرخ کردن رنگ رخسار مجربست و چون
در زمستان استعمال کنند احتیاج بپوشش نخواهد
لهذا مشهور بدهن الراهب شده مخصوص رهبانا نست
صفت ان شوم مغشر یکجزو فرفیون عاقرقرحا یک من
ثلث جزو فلفل سداب یکجزو یعنی جزو کوفته و بیخته
در نه برابر ادویه روغن زیتون بجوشانند تا بثلث
رسد بعبارهٔ اخری شوم مقشر فرفیون عاقرقرحا
فلفل سیاه روغن زیتون بطریق مذکور روغن
بگیرند چون پیه و ریشه لاولاوا دویه مفصله را
باهم کوفته قدری کثیرا جهة تبستان مخلوط و مثل
مرهم ساخته بقدر قروح و جروح مالیده ضماد — بر روی کرباسی
کنند در سه روز قروح و جروح را به نماید و جهة
سالک و غیره مفید است و در سه روز چاق میکند
جهة کچلی سالک چون ادویه مفصله را کرفته بهم

مخلوط ساخته ایمر طباشیر شاه دیج عدسی تخم
زرد گل سرخ تخم حلبه برگ تخم بحره
ونوید ن بیه مرغابی پوست تخم قنری برگ برنج
شیلك دهره کوهی بیه بقدر مجموع اجزا اکو
وبیخته قدر کثیرا نیز داخل نموده در روی کرباسی بقدر
قروح مالیده ضماد کنند در مدت سه روز بهم بیدا
ولیکن ⁂ ⁂ ⁂ بدفعات دط ی ح ⁂ ⁂ ⁂

درد بینی وگوش ودرد دهان | درد پستان ومعد ودندان
خفقان وفواق ودرد جگر | سده ورود ه معده کردش سر
سستی ونزله وصداع و زکام | رعشه ولقوه ودق وسرسام
ورم حلق وخوک در سرطان | دمل وحکه وتب ویرقان
باد کرده مفاصل وقولنج | ضعف کرده کز وبود صد رنج
ریك وجرم ومثانه عرق النسا | سوزش بول ورنج استسقا
اینهمه درد را دوا باشد | مردم دیده را ضیا باشد
چهارده سال حاکم بغداد | ازضعیفی نمی نشیدی داماد
ایندوارا بخورد وقت باه | چهارده بکر را شبی بشکافت

هرکه هر روز

هرکه هر روز نوشد این ترکیب | نشود احتیاج او بطبیب
چهره را همچو گل کند رنگین | شاد گرداند این دل غمگین
کندر و دواله وسنبل | زعفران وکبابه وساذج و گل
نارجیل وشقاقل وبزباز | سعد هندی زعود وتخم پیاز
فلفل ودار فلفل وصندل | دارچینی وجوز ونقره وحل
زنجبیل ودرونج وجدوار | مغز چلغوزه عنبر وگلنار
زرنب ومصطکی وسورنجان | با انیسون وزیره کرمان
همه را نرم سازد ر هاون | بعد ازان کن برون زیر و بن
عسل ابنار سیده بیار | بقوام آر یک زمان بگذار
اندرو ریز بعد ازان اجزا | کفچه میزن که تا شود حلوا
هر صباحی بگاه یك مثقال | میل فرما تو ای خجسته خصال
هرکه نوشد ازین چنین مدام | نکند یاد چشمه حیوان
هرکه عمرش بود چهل یا شصت | شصت دیگر شود بدان پیوست
مردم پیر را جوان سازد | از جوانان طرب عیان سازد

اجزا مساوی وعسل مساوی مجموع جهت سالك بزنیخ
سوخته را با آب سائیده مکرر ضماد کنند مجرب است لهروی
که غبار از چشم ببرد وروشنائی افزاید ومنع رمد کند

بگیرند ماميران چینی نبات مصری سفید کهربا یاقوت
مروارید بسّد راسخت طلائی پر سیاوشان کف دریا
بالسویه و قدری روغن دهنه فرنگی نیز داخل کرده اجزا را
در روی سنگ سماق بسیار نرم صلایه کرده ممزوج
وضبط نمایند و وقت ضرورت جهة رفع غبار
روزی یکمرتبه صبح ناشتا با میل بچشم کشند و بعد از
دو سه روز شام هم بکشند تا ده روز و زیاده
غبار را رفع نماید و بجهة روشنائی چشم هر وقت
بکشند جایز است جهة درد دندان اینشکل را بیك قلم
نوشته شخص صاحب درد را بگوید که انگشت شهادت را
بر روی دندانیکه درد میکند بگذارد پس سوره حدید را
خوانده میخی را درخانه اول اینشکل گذاشته بشکند
مـعـلـع تمام بزنند اگر درد ساکن نشود
درخانه دویم واگر باز ساکن نشود درخانه
سیم انشاءالله تعالی رفع میشود تشخیص عدد اسماء الله
جهة تعیین ذکر و غیره مشتمل است بر دویستم
هو احد وهّاب واهب جواد حيّ واجد هادي
١١ ١٣ ١٤ ١٤ ١٤ ١٨ ١٩ ٢٠

ودود طبيب طيب اله اوّل زكي طالب وليّ
٢٠ ٢١ ٢٣ ٣٦ ٣٧ ٣٧ ٤٢ ٤٦
باطن حميد مجيد مبدئ مجيب دايم حامد ماجد
٤٨ ٥٣ ٥٥ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٦٢ ٦٢
دليل سيّد جليل باسط حاكم محيي محيط ديّان
٦٥ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٤
مولى جميل حبيب سيّداه حكيم مبدّل سبّوح
٧٦ ٧٨ ٧٨ ٨٠ ٨٠ ٨٣ ٨٦
متوكّل عزيز امان مالك كامل حليم بديع
٨٦ ٨٨ ٩١ ٩١ ٩٢ ٩٤ ٩٦
مسبّب مبين صاحب امين وافي وفيّ
٩٦ ٩٧ ١٠١ ١٠١ ١٠٢ ١٠٤
جاعل عادل حقّ حنّان عليّ عالي
١٠٤ ١٠٥ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١
كافي باقي سند جامع قويّ مكوّن
١١١ ١١٣ ١١٤ ١١٤ ١١٦ ١١٦
معزّ سنداه انيس سبحان معيد عون
١١٧ ١٢٠ ١٢١ ١٢١ ١٢٤ ١٢٦
معطي لطيف صمد مسهّل واسع كفيل
١٢٩ ١٢٩ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٧ ١٤٠
منّان عالم مهيمن عليم سلطان
١٤١ ١٤١ ١٤٥ ١٥٠ ١٥٠
قائم قديم دافع قيّوم عفوّ
١٥١ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٦
محسن مطعم ناطق منيع قدّوس
١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٧٠ ١٧٠
معين سامع مقلّب سميع مغني
١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٨٠ ١٨٠
مقدّم مقوّم مقيم فايق صادق
١٨٤ ١٨٦ ١٩٠ ١٩١ ١٩٥
منعم قاسم عاصم نافع ربّ
٢٠٠ ٢٠١ ٢٠١ ٢٠١ ٢٠٢
رجا جابر جبّار ربّاه فالق
٢٠٤ ٢٠٦ ٢٠٦ ٢٠٨ ٢١١

صانع ٢١١ ظاهر ٢١٥ اکبر ٢٢٣ کبیر ٢٣٢ مدبّر ٢٤٦
راحم ٢٤٩ مطهّر ٢٥٤ مرید ٢٥٤ رحیم ٢٥٨ برهان ٢٥٨
مدرك ٢٦٤ کریم ٢٧٠ فارج ٢٨٤ فرد ٢٨٤ روف ٢٨٦
فاطر ٢٩٠ باصر ٢٩٣ صابر ٢٩٣ منوّر ٢٩٦ صبور ٢٩٨
رحمن ٢٩٨ مکرم ٣٠٠ بصیر ٣٠٢ سرمد ٣٠٤ قادر ٣٠٥
قاهر ٣٠٦ قهّار ٣٠٦ رازق ٣٠٨ رزّاق ٣٠٨ شاهد ٣١٠
رقیب ٣١٢ قریب ٣١٢ قدیر ٣١٤ شدید ٣١٨ شهید ٣٢٩
مفرّج ٣٢٣ مصوّر ٣٣٦ ناصر ٣٤١ مقتدر ٣٤٤ نصیر ٣٥
رافع ٣٥١ رفیع ٣٦٠ فارق ٣٨١ رفیق ٣٩٠ کاشف ٤٠١
شافع ٤٥١ شفیع ٤٦٠ فتّاح ٤٨٩ فاتح ٤٨٩ شفیق ٤٩٠
ممیت ٤٩٠ راشد ٥٠٥ رشید ٥١٤ شاکر ٥٢١ شکور ٥٢٦
مبشّر ٥٤٢ مرشد ٥٤٤ شریف ٥٩٠ مستعان ٦٢١ ساتر ٦٦١
خالق ٧٣١ مبدل ٧٧٠ مذلّ ٨٠٠ اخر ٨٠١ خبیر ٨١٢
مختار ١٢٤١ موخّر ٨٤٦ مضلّ ٨٧٠ قابض ٩٠٣ قاضی ٩١١
مفضّل ٩٥ حافظ ٩٨٩ منذر ٩٩٠ حفیظ ٩٩٨ ضارّ ١٠٠١
حاضر ١٠٠٩ راضی ١٠١١ عظیم ١٠٢٠ غالب ١٠٣٣ رضوان ١٠٥٧
غنی ١٠٦٠ ظاهر ١١٠٦ ناظر ١١٥١ غفّار ١٢٨١ غفور ١٢٨٦

عفران

غفران ١٣٣١ غیاث ١٥١١ مغیث ١٥٥٠ راتق ٧٠١ فاتق ٥٨١
داعی ٨٥ وتر ٦٠٦ جبر ٩٠٠ رضی ١٠١٠ منفس ٢٣٠
کاسر ٢٨١

خط زر

خط زر کوششستر خطّ جز غم باعث خوخط ذی ظل ضدّ ضعف

خط کعبه

وار کعبه خط خو ذی ظل جز صف کعبه ضدّ غم نشستن

خط ذی ظل

خط ذی ظل باعث صف ظل کج خو تو ضد سه من ذربا غش

خط شه

خط خو جز ضوع خوش کیش غلظت کز دم عذاب صف حب

خط چپ

خط چپ جز سر نقیض کند صف غم شفته خط ظل حاشد

خط عرعر

خط کج ضد خو سر صف عرعر دم چین زن غلیظ شو ثابت

خط کند غلیظ

ارث شوم غلیظ جستن ز ضعف خو خط آ غلیظ صد کنند

خط بشیر

صد خط کثیر حوق ضعف هستم چو بشیر حوق غلاظ چو نک

خط کوثر

صحت ضعف جبین خط با شد غزل نظم ساقی کوثر

الفاظیکه مهمل آن با معنی و مشابهت

فلك كل شاه اش رد چنار بیل نی خار که

کشمش حلا شیر پلنك نبك سال بوره خانه

چادر خایه صوفی کهین کهتر کلام پشت سین

تو درهم پول صناعت مرد کوش ارك ورد

حوالی صباح عنبر جلال بوه قاضی دزد

سقر سفر جنت نار روم حور د کوزه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در هدهد

[illegible] نشسته [illegible]

[illegible] هدهد [illegible] قائم کرده [illegible]

قائم کرده [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] نشسته [illegible]

[illegible]

[illegible]

خ

الذي تكلّ أنف

ك ذ ج ب

[illegible]

پیش چشم [illegible] قیامت [illegible] زلف [illegible]
در عشق [illegible] همچنین اگر [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]